

راکتی
محبتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحيفه الحسن (ع)

نويسنده:

جواد قيومي اصفهاني

ناشر چاپي:

موسسه النشر الاسلامي

فهرست

۵	فهرست
۲۳	صحیفه الحسن علیه السلام
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	مقدمه دفتر
۲۴	مقدمه مؤلف
۲۴	ادوار زندگی آن حضرت
۲۴	امام بعد از شهادت مادر
۲۴	آن حضرت در زمان شیخین
۲۵	امام در روزگار پدر
۲۹	آغاز خلافت امام و دسیسه های معاویه
۲۹	جنگ سرد میان امام و معاویه
۳۰	اعلام جنگ
۳۰	ترس مردم عراق از شامیان
۳۱	تشکیل لشکر امام
۳۱	آغاز شکست سپاه اسلام
۳۲	سراسیمگی سپاه اسلام
۳۳	حوادث «مدائن»
۳۳	خیانتی دیگر
۳۳	پیامدهای تلخ حوادث
۳۴	امام در برابر این حوادث
۳۴	پیمان صلح
۳۵	نقض پیمان صلح
۳۵	رفتار دو گونه امام حسن و امام حسین در برابر بنی امیه

- شهادت آن حضرت ۳۶
- نیایش ها و ادعیه آن حضرت علیه السلام ۳۷
- ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او ۳۷
- دعاؤه فی التسیب لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر ۳۷
- اشاره ۳۷
- دعای آن حضرت در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه ۳۷
- دعاؤه فی المناجاة ۳۷
- اشاره ۳۷
- دعای آن حضرت در مناجات ۳۸
- دعاؤه لطلب المغفرة ۳۸
- اشاره ۳۸
- دعای آن حضرت در طلب مغفرت ۳۸
- دعاؤه لطلب المغفرة و انجاح المطالب ۳۸
- اشاره ۳۸
- دعای آن حضرت در طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات ۳۹
- دعاؤه لطلب مکارم الاخلاق ۳۹
- اشاره ۳۹
- دعای آن حضرت در طلب اخلاق های نیکو ۳۹
- دعاؤه لطلب النصر و الیقین من الله ۳۹
- اشاره ۳۹
- دعای آن حضرت برای طلب یاری و یقین از خدا ۴۰
- ادعیه آن حضرت در مورد نیاز و آنچه به آن ارتباط دارد ۴۰
- دعاؤه فی قنوت الوتر ۴۰
- اشاره ۴۰

- ۴۰ دعای آن حضرت در قنوت نماز وتر
- ۴۰ دعاؤه فی القنوت
- ۴۰ اشاره
- ۴۱ دعای آن حضرت در قنوت
- ۴۱ دعاؤه فی القنوت
- ۴۱ اشاره
- ۴۲ دعای آن حضرت در هنگام قنوت
- ۴۲ دعاؤه فی الاستسقاء
- ۴۲ اشاره
- ۴۲ دعای آن حضرت در طلب باران
- ۴۲ دعاؤه عند باب المسجد
- ۴۲ اشاره
- ۴۲ دعای آن حضرت در کنار درب مسجد
- ۴۳ ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها
- ۴۳ دعاؤه فی الاحتجاب
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ دعای آن حضرت در پوشیده ماندن از خطرات
- ۴۳ دعاؤه فی الاحتراز
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ دعای آن حضرت در دفع شدائد
- ۴۴ دعاؤه اذا احزنه امر
- ۴۴ اشاره
- ۴۴ دعای آن حضرت در دفع حزن اندوه
- ۴۴ دعاؤه فی دفع کید الاعداء و رد بأسهم

- ۴۴ اشاره
- ۴۴ دعای آن حضرت در دفع کید و دشمنان و شر آنان
- ۴۴ دعاؤه علی اعدائه
- ۴۴ اشاره
- ۴۵ دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش
- ۴۵ دعاؤه لدفع کید العدو (لما أتى معاویة)
- ۴۵ اشاره
- ۴۵ دعای آن حضرت بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت
- ۴۵ دعاؤه علی زیاد بن أبیه
- ۴۵ اشاره
- ۴۵ دعای آن حضرت بر علیه ابن زیاد
- ۴۶ دعاؤه علی رجل من بنی امیة
- ۴۶ اشاره
- ۴۶ دعای آن حضرت بر علیه مردی از بنی امیه
- ۴۶ دعاؤه لدفع شر الجار
- ۴۶ اشاره
- ۴۶ دعای آن حضرت در دفع شر همسایه
- ۴۶ دعاؤه فی العوذة لوجع الرجل
- ۴۶ اشاره
- ۴۷ دعای آن حضرت برای درد پا
- ۴۷ دعاؤه فی العوذة لاصابة العين
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ دعای آن حضرت در دفع چشم زخم
- ۴۷ ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

- ۴۷ دعاؤه فی الاستعاذه
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از بعضی از امور
- ۴۷ دعاؤه عند التزام الرکن
- ۴۷ اشاره
- ۴۸ دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی
- ۴۸ دعاؤه اذا أفطر
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ دعای آن حضرت هنگام افطار
- ۴۸ دعاؤه فی لیلة القدر
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ دعای آن حضرت در شب قدر
- ۴۹ دعاؤه اذا هنئه بمولود
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ دعای آن حضرت در کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر
- ۴۹ دعاؤه عند احتضاره لطلب الرحمة من الله تعالی
- ۴۹ اشاره
- ۴۹ دعای آن حضرت هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی
- ۴۹ خطبه های آن حضرت علیه السلام
- ۴۹ خطبته فی استنفار الناس الی الجمل
- ۴۹ اشاره
- ۵۰ خطبه آن حضرت برای تحریض مردم به جنگ جمل
- ۵۰ خطبته فی استنفار اهل الکوفه الی الجمل
- ۵۰ اشاره

- ۵۱ خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- ۵۱ خطبته فی غزوة الجمل، لتحریض الناس الی الجهاد
- ۵۱ اشاره
- ۵۱ خطبه آن حضرت در جنگ جمل برای تحریض مردم به جنگ
- ۵۲ خطبته لتحریض اهل الکوفه الی الجمل
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- ۵۲ خطبته لاستنفار اهل الکوفه الی حرب الجمل
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- ۵۲ خطبته فی تحریض الناس لنصره علی
- ۵۲ اشاره
- ۵۳ خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش
- ۵۳ خطبته فی تحریض الناس لنصره علی
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش
- ۵۳ خطبته فی تحریض الناس لنصره علی
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش
- ۵۴ خطبته فی فضل اهل البیت
- ۵۴ اشاره
- ۵۴ خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت
- ۵۴ خطبته فی صفین لتحریض الناس الی الجهاد
- ۵۴ اشاره

- ۵۵ خطبه آن حضرت در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ
- ۵۵ خطبته بعد حکم ابی موسی الاشعری فی صفین
- ۵۵ اشاره
- ۵۵ خطبه آن حضرت بعد از آن که ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد
- ۵۶ خطبته فی تحمید الله و فضل ابیه
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش
- ۵۶ خطبته فی تحمید الله و فضل ابیه
- ۵۶ اشاره
- ۵۶ خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش
- ۵۷ خطبته فی فضل اهل البیت
- ۵۷ اشاره
- ۵۷ خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت
- ۵۷ خطبته فی فضلهم بعد شهادة ابیه
- ۵۸ اشاره
- ۵۸ خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش
- ۵۹ خطبته فی فضل ابیه و نفسه
- ۵۹ اشاره
- ۵۹ خطبه آن حضرت در فضیلت خودش و پدرش
- ۶۰ خطبته لما مات ابوه
- ۶۰ اشاره
- ۶۰ خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت
- ۶۰ خطبته لما مات ابوه
- ۶۰ اشاره

- خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت ۶۰
- خطبته بعد البیعة له ۶۰
- اشاره ۶۰
- خطبه آن حضرت بعد از بیعت با او ۶۱
- خطبته فی تحریض اصحابه للقتال ۶۱
- اشاره ۶۱
- خطبه آن حضرت در تحریض اصحابش به جنگ ۶۱
- خطبته فی ذم اصحابه لتناقلهم عن الجهاد ۶۲
- اشاره ۶۲
- خطبه آن حضرت در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد ۶۲
- خطبته فی غدر اصحابه به ۶۲
- اشاره ۶۲
- خطبه آن حضرت در حيله اصحابش به آن حضرت ۶۳
- خطبته لما اتی اصحابه الی معاویة ۶۳
- اشاره ۶۳
- خطبه آن حضرت هنگامی که اصحابش به معاویه پیوستند ۶۳
- خطبته فی الکوفه قبل الصلح ۶۳
- اشاره ۶۴
- خطبه آن حضرت در کوفه قبل از صلح ۶۴
- خطبته لم عزم الصلح ۶۴
- اشاره ۶۴
- خطبه آن حضرت هنگامی که قصد صلح کردن را نمود ۶۴
- خطبته لما بریء من جراحته ۶۵
- اشاره ۶۵

- ۶۵ خطبه آن حضرت هنگامی که از جراحی سلامتی حاصل شد
- ۶۵ خطبته حین صلح معاویه
- ۶۵ اشاره
- ۶۷ خطبه آن حضرت هنگامی که با معاویه صلح کرد
- ۷۱ خطبته لما وقع الصلح
- ۷۱ اشاره
- ۷۱ خطبه آن حضرت بعد از انجام صلح
- ۷۱ خطبته فی علّة صلحه لمعاویة
- ۷۱ اشاره
- ۷۱ خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان با معاویه
- ۷۲ خطبته فی فضل ابیه
- ۷۲ اشاره
- ۷۲ خطبه آن حضرت در فضیلت پدرش بعد از آن که صلح کرد
- ۷۳ خطبته فی فضل نفسه
- ۷۳ اشاره
- ۷۳ خطبه آن حضرت در شناخت خودش
- ۷۳ خطبته فی فضل نفسه و ابیه
- ۷۳ اشاره
- ۷۳ خطبه آن حضرت در فضیلت خود و پدرش
- ۷۴ خطبته فی تعریف نفسه و صفات الخلیفة
- ۷۴ اشاره
- ۷۵ خطبه آن حضرت در شناسایی خود و صفات زمامدار
- ۷۶ خطبته فی توصیف نفسه و معاویة
- ۷۶ اشاره

- ۷۶ خطبه آن حضرت در شناسایی خود و معاویه
- ۷۶ خطبته فی توصیف نفسه
- ۷۶ اشاره
- ۷۶ خطبه آن حضرت در توصیف خودش
- ۷۷ خطبته فی تحریض الناس لاتباعهم
- ۷۷ اشاره
- ۷۷ خطبه آن حضرت در ترغیب مردم به پیروی از آنان
- ۷۸ خطبته فی علّة صلحه
- ۷۸ اشاره
- ۷۸ خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان
- ۷۸ خطبته لما لامه بعض الناس علی بیعته
- ۷۸ اشاره
- ۷۸ خطبه آن حضرت هنگامی که ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند
- ۷۹ خطبته فی علّة صلحه
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود
- ۷۹ خطبته بعد ان طلب اصحابه نقض بیعته
- ۷۹ اشاره
- ۷۹ خطبه آن حضرت بعد از آن که اصحابش از او خواستند که نقض بیعت کند
- ۷۹ مناظرات آن حضرت علیه السلام
- ۷۹ مناظرته فی فضل ابیه
- ۷۹ اشاره
- ۸۴ مناظره آن حضرت نزد معاویه در فضیلت پدرش
- ۹۰ مناظرته فی تعریف نفسه و مساوی معاندیه

- ۹۰ اشاره
- ۹۱ مناظره آن حضرت در شناسایی خود و عیوب مخالفین
- ۹۲ مناظرته فی فضلهم و ان الخلافة لا تصلح الا فیهم
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ مناظره آن حضرت در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست
- ۹۴ مناظرته مع عمرو بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد
- ۹۴ اشاره
- ۹۵ مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد
- ۹۶ مناظرته مع عبدالله بن الزبیر
- ۹۶ اشاره
- ۹۶ مناظره آن حضرت با عبدالله بن زبیر
- ۹۷ مناظرته مع مروان بن حکم
- ۹۷ اشاره
- ۹۸ مناظره آن حضرت با مروان بن حکم
- ۹۹ مناظرته مع عمرو بن العاص
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص
- ۹۹ مناظرته مع عمرو بن العاص
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص
- ۱۰۰ مناظرته مع عمرو بن العاص
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص
- ۱۰۱ مناظرته مع معاویة بن ابی سفیان

- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان
- ۱۰۱ مناظرته مع معاویه بن ابی سفیان
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان
- ۱۰۲ مناظرته مع ولید بن عقبه
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ مناظره آن حضرت با ولید بن عقبه
- ۱۰۲ مناظرته مع یزید بن معاویه
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه
- ۱۰۳ مناظرته مع حبیب بن مسلمة الفهری
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ مناظره آن حضرت با حبیب بن مسلمة فهری
- ۱۰۳ کلامه للحسن البصری فی التوحید
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ کلام آن حضرت با حسن بصری در توحید
- ۱۰۴ گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه السلام
- ۱۰۴ قوله فی فضل التقوی
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ سخن آن حضرت در فضیلت تقوی
- ۱۰۴ قوله فی وصف التقوی
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ سخن آن حضرت در توصیف تقوی

- ۱۰۵ قوله فی التوکل علی الله
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ سخن آن حضرت در توکل بر خداوند
- ۱۰۵ قوله فی وصف العقل
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ سخن آن حضرت در توصیف عقل
- ۱۰۵ قوله فی معنی المروء
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ سخن آن حضرت در معنی جوانمردی
- ۱۰۵ قوله فی معنی المروء
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۶ سخن آن حضرت در معنی جوانمردی
- ۱۰۶ قوله فی الصمت
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ سخن آن حضرت در مورد سکوت
- ۱۰۶ قوله فی الرضا بقضاء الله
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ سخن آن حضرت در خشنودی به قضای الهی
- ۱۰۶ قوله فی الادب و الحیاء و المروء
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ سخن آن حضرت در مورد ادب و حیاء و جوانمردی
- ۱۰۶ قوله فی فضل العفاف و القناعة
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۷ سخن آن حضرت در مورد عفت و قناعت

- ۱۰۷ قوله فی فضل قبول المعذرة
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ سخن آن حضرت در فضیلت پذیرش معذرت
- ۱۰۷ قوله فی العفو
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ سخن آن حضرت در عفو و بخشش
- ۱۰۷ قوله فی فضل الخلق الحسن
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ سخن آن حضرت در فضیلت اخلاق خوب
- ۱۰۷ قوله فی الغنی و الفقر
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۸ سخن آن حضرت در غنا و فقر
- ۱۰۸ قوله فی الحلم
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۸ سخن آن حضرت در مورد حلم و بردباری
- ۱۰۸ قوله فی السماح
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۸ سخن آن حضرت در بخشش
- ۱۰۸ قوله فی ذم الکبر و الحرص و الحسد
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۸ سخن آن حضرت در مذمت تکبر و حرص و حسد
- ۱۰۸ قوله فی وصف البخل
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۹ سخن آن حضرت در توصیف بخل

- ۱۰۹ قوله فی ذم الحسد
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ سخن آن حضرت در مذمت حسد
- ۱۰۹ قوله فی ذم الحرص و الطمع
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ سخن آن حضرت در مذمت حرص و طمع
- ۱۰۹ گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه‌السلام
- ۱۰۹ قوله فی فضل التعلیم و التعلیم
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ سخن آن حضرت در فضیلت تعلیم و تعلم
- ۱۰۹ قوله لصغار قومه فی فضل تعلم العلم
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ سخن آن حضرت برای کودکان خاندانش، در مورد ارزشش دانش اندوزی
- ۱۱۰ قوله فی فضل المشورة
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ سخن آن حضرت در فضیلت مشورت
- ۱۱۰ قوله فی التفکر فیما یودع الصدر
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ سخن آن حضرت در مورد تفکر در منبع اخذ علم
- ۱۱۰ قوله فی فضل التفکر
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ سخن آن حضرت در فضیلت تفکر
- ۱۱۰ قوله فی وصف اخ صالح کان له
- ۱۱۰ اشاره

- ۱۱۱ سخن آن حضرت در توصیف برادر صالحی که داشت
- ۱۱۱ قوله فی التزود لیوم القیامة
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ سخن آن حضرت در توشه گرفتن برای روز قیامت
- ۱۱۱ قوله فی بعض المواعظ
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ سخن آن حضرت در بعضی از مواعظ
- ۱۱۱ قوله فی افضل البصائر و الاسماع و القلوب
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۲ سخن آن حضرت در برترین دیدگان و گوش و قلب
- ۱۱۲ قوله فی کیفیة مصاحبة الناس
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ سخن آن حضرت در کیفیت مصاحبت با مردم
- ۱۱۲ قوله فی وصف الاخاء
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ سخن آن حضرت در توصیف برادری
- ۱۱۲ قوله فی اهمیة الفرائض
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ سخن آن حضرت در اهمیت واجبات
- ۱۱۲ قوله لمن وقف بین یدی الله
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۳ سخن آن حضرت برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستد
- ۱۱۳ قوله فی فضل نعم الله تعالی
- ۱۱۳ اشاره

- ۱۱۳ سخن آن حضرت در فضیلت نعمتهای الهی
- ۱۱۳ قوله فی الاجمال فی طلب الرزق
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ سخن آن حضرت در مورد اجمال در طلب روزی
- ۱۱۳ قوله فی الفرصة
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ سخن آن حضرت در مورد ارزش فرصت
- ۱۱۳ قوله فی ذم المزاح
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۴ سخن آن حضرت در مذمت خنده
- ۱۱۴ قوله فی القرب و البعید
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ سخن آن حضرت در نزدیک و دور انسان
- ۱۱۴ قوله فی الخیر الذی لا شر فیہ
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ سخن آن حضرت در مورد خیری که شر در آن نیست
- ۱۱۴ قوله فی شکر النعمة و کفرانه
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۴ سخن آن حضرت در شکر گزاری نعمتهای الهی و کفران آن ها
- ۱۱۴ اشعاری در مدح آن حضرت علیه السلام
- ۱۱۴ تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای
- ۱۱۵ ای رمضان از تو شرف یافته
- ۱۱۶ مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است
- ۱۱۶ نام نیکویش، حسن، خلقش حسن، خویش حسن

۱۱۶ پاورقی

۱۱۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

صحیفه الحسن علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان قرارداد: صحیفه الحسن. فارسی - عربی عنوان و نام پدیدآور: صحیفه الحسن علیه السلام / ترجمه و تنظیم جواد قیومی اصفهانی. مشخصات نشر: قم: جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۵. مشخصات ظاهری: ۴۱۲ ص. فروست: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه؛ ۷۶۴. شابک: ۹۷۰۰ ریال ۹۶۴-۴۷۰-۰۰۱-۵؛ ۱۴۵۰ ریال (چاپ سوم) یادداشت: فارسی - عربی. یادداشت: چاپ سوم: تابستان ۱۳۷۹. یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۸۵ - ۴۰۴؛ همچنين به صورت زیرنویس. موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳ - ۵۰ هـ -- کلمات قصار موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۵۰ - ۳ ق. -- خطبه‌ها موضوع: دعاها شناسه افزوده: قیومی اصفهانی، جواد، ۱۳۴۲ - شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی رده بندی کنگره: ۱/۲۶۷/۱/۴۷/۳۰۴ ۱۳۷۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۶-۵۷۱۳

مقدمه دفتر

بسم الله الرحمن الرحيم بی شک کمال مطلق الله است، و انسان برای رسیدن به سوی کمال مطلق راهی پر فراز و نشیب و طولانی را باید بیاماید. پر واضح است که پیمودن چنین راهی، بدون رهبری پیشوای معصوم، امکان پذیر نیست، گرچه خداوند حکیم بشر را به نیروی عقل مجهز ساخته و کتابهای آسمانی برای او فرستاده، اما با این وصف باز هم ممکن است در مسیر خود، دچار لغزش گردد، مسلماً وجود پیشوای معصوم خطر گمراهی را کاهش داده و از اصالت مکتب دفاع می کند؛ از تفسیرهای نادرست از کج اندیشی ها، و تحریف حقایق دین، جلوگیری بعمل می آورد. اینجاست که فلسفه وجود حجت الهی در هر زمان - ظاهر باشد یا پنهان - آشکار می گردد و چه زیباست این تشبیه که پیامبر و امام، قلب عالم هستی اند قلب تپنده ای که واسطه فیض الهی در کالبد جهان انسانیت است و اگر لحظه ای از تپش باز ایستد، زمین، اهلس را فرو خواهد برد. از این رو، خداوند برای هدایت بشر، پیامبران را برانگیخت، و آنان با استمداد از وحی الهی، رسالت تبشیر و انذار را به عهده گرفتند. سلسله عظیم پیامبران با نبوت پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پایان پذیرفت و عصر امامت آغاز گردید؛ همان امامتی که چونان نبوت، مقامی الهی است و خداست که امام معصوم علیهم السلام را با نام و نشان به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی وی معین کرد بی تردید راه صلاح و تکامل به پیروی از ایشان ختم می شود و آنانکه خود را از این چشمه زلال و جوشان محروم کنند جز سقوط و هلاکت نصیبی نخواهند داشت. ما خرسندیم که پیرو آنان بوده و راه و رسم ایشان را الگوی خود ساخته ایم و سند جاوید ما این کلمات درر بار امام خمینی رحمه الله است که فرمود: ما مفتخریم که ائمه معصومین، از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم الاف التحیات و السلام - که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند. [۱]. ما مفتخریم که ادعیه حیات بخشی که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهم السلام و صحیفه سجادیه، این زیور آل محمد و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از [۲] ماست. کتاب حاضر، مجموعه ای از دعاها خطبه ها، کلمات قصار دومین پیشوای معصوم امام حسن مجتبی علیه السلام که از منابع مختلف گردآوری شده و تحت عنوان صحیفه الامام الحسن علیه السلام با ترجمه فارسی به علاقمندان عرضه می شود. این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را به زیور طبع آراسته و در اختیار دوستداران اهل بیت علیهم السلام قرار میدهد، امید که آن را چراغی فرا روی زندگی خود قرار دهند و مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد. دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم عن رسول الله صلی الله علیه و آله و اما الحسن فانه ابني و ولدی و بضعة

منی و قره عینی و ضیاء قلبی و ثمره فؤادی، و هو سید شباب اهل الجنة، و حجة الله علی الامد، امره امری، و قوله قولی، من تبعه منی و من عصاه فلیس منی. فمن بکاه لم تعم عینه يوم تعمی العیون و من حزن علیه لم یحزن قلبه يوم تحزن القلوب. و من زاره فی بقیعه ثبت قدمه، علی الصراط يوم التزل فیہ الاقدام امالی الصدوق: ۹۹ بحار الانوار ۴۴: ۱۴۸ عوالم العلوم ۱۶: ۲۶۹ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده: و امام حسن، او پسر من، و فرزند من و پاره تنم و نور چشمم و روشنایی قلبم و میوه دلم است، و او سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند بر مردم می باشد، فرمان او فرمان من و سخنش سخن من است، هر که از او پیروی کند، از من پیروی کرده، و هر که نافرمانی او را نماید، مرا نافرمانی کرده است. هر که بر او بگریزد، در روزی، که چشمها کور می گردند، دیدگانش کور نمی گردد. و هر که بر او محزون شود در روزی که قلبها در حزن و اندوه قرار دارد قلبش محزون نمی باشد. و هر که او را در بقیع زیارت می کند گامهایش بر روی صراط ثابت بماند، در روزی که گامها بر روی آن می لغزد.

مقدمه مؤلف

ادوار زندگی آن حضرت

پیشوای دوم و معصوم چهارم امام حسن مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود. هفت سال بیشتر نداشت که جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت، پس از رحلت پیامبر تقریباً سی سال در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت. در سال چهارم هجری و پس از شهادت پدرش به امامت رسید، و به مدت ده سال امامت امت جدش را به عهده داشت. در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و به دست همسرش جعدیه بر اثر مسمومیت در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید، و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت.

امام بعد از شهادت مادر

حضرت زهرا علیها السلام روزگار غمبار خود را پس از مرگ پدر همچنان می گذرانید، و اندوه سرپای وجودش را فرا گرفته بود، و دردها پیکرش را درهم می شکست و کجروی مردم و حق ناشناسی آنان و سلب حق اهل بیت جاننش را می گذاخت. امام حسن علیه السلام در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش به بیت الاحزان، می رفت و روزها را به ماتم و اندوه سپری می ساخت، تا شاید از اندوه مادر بکاهد و ناله اش را جانسوزتر و مؤثرتر به گوش مردمان بی خبر برساند، و چون شب فرا می رسید، به همراه پدر و مادرش به خانه برمی گشت، خانه ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود، و فقدان پیامبر آن را غمگنده ای اندوهبار بنظر می آورد. فاطمه علیها السلام فرا رسیدن مرگ را احساس کرد، برای آنکه پیکرش پوشیده بماند از اسماء بنت عمیس خواست، تابوتی برای او بسپارد و او نیز بنا بر آنچه در حبشه دیده بود تابوتی را ساخت و حضور ایشان آورد، در این هنگام برای اولین بار پس از مرگ پدر لبخندی بر لبان بی رنگ آن محبوبه خدا نقش بست. در آخرین روز حیات حضرت زهرا علیها السلام حسنین، در کنار قبر پیامبر قرار داشتند، آنگاه که به خانه بازگشتند، او را در بستر دیدند، از اسماء علت را جویا شدند، و او خبر وفات مادرشان را به آنان داد، این دو کودک دردمند در موجی از رنج فرو رفته و فریاد کنان به مسجد دویدند و خیر جدائی مادرشان را به پدر مظلوم خود می دادند.

آن حضرت در زمان شیخین

پس از مرگ فاطمه علیها السلام علی علیه السلام تنها ماند و یگانه یاور صریح و راستین خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست

و زبون گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش را نشناختند و امام هم برای پرهیز از هر گونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد به ناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک همچنان که خود در خطبه شفشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد. امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حقکشی را درک می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن کس که در جایگاه پدرش نشسته بود دشمن می داشت، و از کردار او انتقاد می کرد. چنانکه روزی ابوبکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آنوقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: ای ابوبکر از منبر پدرم پایین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو [۳]. همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد، و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند، و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت. از جمله گویند عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند تخم مرغ را شکسته و خورده ام تکلیفم چیست؟ ابوبکر در پاسخ ماند و به عمر مراجعه کرد، او نیز همانند دوستش از پاسخ فرو ماند، و مسأله را به عبدالرحمن بن عوف ارجاع دادند، از او نیز پاسخی شنیده نشد، ناچار اعرابی را به خانه عالم غیر معلم امیر مؤمنان علیه السلام هدایت کردند، آن حضرت اشاره به حسنین علیهما السلام کرد و فرمود: از این دو پسر از هر کدام که می خواهی سوال کن. مرد عرب از امام حسن علیه السلام خواستار جواب شد، امام پرسید: آیا شتر داری؟ گفت: دارم، فرمود: به تعداد تخم مرغهایی که از شتر مرغ خورده ای، ماده شترانی را با شتران نر در آمیز و بچه های آنها را به خانه خدا هدیه کن، امام علی علیه السلام فرمود: ممکن است بعضی از شتران ماده بچه نیاورند امام حسن علیه السلام پاسخ داد: ممکن است بعضی از تخم های شتر مرغ هم فاسد باشند، امام فرزندش را تحسین کرد و به حاضرین توجه فرمود و از مواهب علمی و آگاهی فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد: آن کس که به حسن علیه السلام علم آموخت همان خدائی است که به سلیمان بن داود حکمت آموخت. امام در زمان عمر دوران کودکی را پشت سر گذارده و به دوران تازه جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا می کرد که مقام امام را بزرگ داند، و بزرگداشت پایگاه حسنین علیهما السلام را واجب شمارد و برای آنان از غنائمی که به مسلمین می رسد بهره ای قرار دهد، چنانکه گویند حله هایی از یمن به او رسید، و عمر دو حله برای حسنین علیهما السلام فرستاد و نصیب آنان را از غنائم به میزان پدرشان علی علیه السلام قرار داد و آنان را شمار اهل بدر در بهره های بیت المال به حساب می آورد، که میزان آن پنج هزار درهم بود. هنگامی که عمر بر اثر ضربت ابولؤلؤ از پای درآمد و خطر مرگ حتمی به او نزدیک شد برای آنکه خلافت را از امام علی علیه السلام باز داشته و به امویان واگذارد، زیرکانه شورائی مجعول تشکیل داد و ترتیبی اتخاذ کرد که عثمان بزرگ خاندان بنی امیه به خلافت برسد، امام حسن علیه السلام در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و حق کشیهای ناجوانمردانه و خود پرستانه آنان را مشاهده می کرد، اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و به درستی می دید که منتخبین خلیفه مقتول چگونه دین را بازیچه مطامع خویش ساخته اند، و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و برگرد هر محوری که نگهبان منافع آنهاست می چرخند.

امام در روزگار پدر

در جنگ جمل روزگار خلافت علی علیه السلام عهدی درخشان بود، که پرچمهای حق و عدالت به جنبش درآمد، و حکومت عدل و برابری بر جهان انسانیت سایه افکند، روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف و تعالیم و هدفهای بزرگش به منصف ظهور پیوست. حکومت عثمان حکومتی بود که رهبرش مصالح مسلمین، و ثروت بیت المال آن را فدای خواسته ها و منافع نامشروع ایشان می ساخت، حکومتی که رانده شده های پیامبر را عزیز و گرامی داشت و ملعونین بر زبان پیامبر را بخود نزدیک می ساخت، و شخصیتهای بزرگ و با ایمان از اصحاب پیامبر را تبعید و تهدید می نمود، از اینرو مخالفان، عثمان با تمام نیروی خویش بر چند

خلافت او قیام کردند، و بالاخره او را به قتل رساندند، پس از قتل عثمان مردم نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر به خلافت و سابقه دار در ایمان و نزدیکتر به پیامبر نمی شناسیم. امام در عدم پذیرش خلافت اصرار داشت و مردم نیز چون فرد دیگری را صالح برای زمامداری تشخیص نمی دادند، به پافشاری خود ادامه می دادند. امام با اصرارهای مردم و بر اساس آنکه بتواند، حکومت اسلامی را در راه واقعی خود قرار دهد خلافت را پذیرفت، اما پس از چندی افرادی که به طمع مال دنیا و رسیدن به مقامات آن به ایشان گرویده بودند سر به مخالفت برداشتند، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر بودند و رفتار پیامبر و کلمات ایشان را در حق امام شنیده بودند و دست به نبرد با ایشان زدند و جنگ جمل را به رهبری عایشه همسر پیامبر شعله ور ساختند، امام برای جنگ با آنها مهیا می شد، و از اطراف کشور درخواست نیرو نمود، ابوموسی، که رهبری کوفه را به عهده داشت از فرارسیدن نیرو برای امام امتناع ورزید، امام فرزندش امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با نامه اش در خصوص خلع ابوموسی به کوفه فرستاد، او باز امتناع کرد امام حسن علیه السلام در خطبه هایی که در کوفه خواند مردم را به یاری پدرش فرا خواند، و بالاخره مردم به رهبری مالک اشتر به قصر ابوموسی ریخته و او را از قصر بیرون راندند. آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، امام نهایت کوشش خود، را در حفظ صلح بکار می برد ولی شورشیان تصمیم به جنگ داشتند، و سخنرانان شان مردم را به جنگ با امام تحریض می کردند، پس از آنکه عبدالله بن زبیر سخن گفت امام به فرزندش فرمود: پسرم برخیزد و با این مردم سخن بگویی، امام حسن علیه السلام برخاست و در سخنانش فرمود: اینکه پسر زبیر گفت: علی علیه السلام کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زبیر بیش از هر کس مسئول این حادثه است او با دستش بیعت کرد نه با دلش او به ظاهر اقرار به بیعت کرد ولی اطرافیانش را برای جنگ فراهم آورد. در این جنگ امام حسن علیه السلام فرماندهی طرف راست لشکر را بعهده داشت، همچنان که فرماندهی، طرف چپ به دست برادرش امام حسین علیه السلام بود، با رشادت یاران امام لشکری که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر تشکیل شده بود، شکست خورد، اما با این اقدام عایشه در مورد جنگ با حضرت، درهای انقلاب از طرف مخالفین بر امام باز شد، و مسلمانان یکپارچگی خود را از دست دادند. در جنگ صفین از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثه صفین است، حادثه ای دردناک که مبارزه بین حق و باطل را به روشنی مجسم می سازد، مبارزه ای بین خلافت اصیل اسلامی به رهبری امیر حق و پیشوای عدالت حضرت علی علیه السلام و بین حکومتی دنیایی که چیزی که مورد توجه او نبود حق و عدالت بود، و رهبری اش را معاویه به عهده داشت، حادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت امام گردید، و چنان ایشان را به اندوه کشانید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت این واقعه پر نیرنگ بود که امام حسن علیه السلام را وادار به قبول صلح نمود. معاویه برای آنکه به آرزوهای طلائنی خود برسد، خونخواهی عثمان را دستاویز خود قرار داد امام او را به پذیرش فرمانش دعوت کرد اما او استنکاف ورزید، و برای آنکه به هدفش نائل گردد، از عمرو بن عاص که به شهادت تاریخ مردی حيله گر و دغلكار بود و خودش می گفت من به هر جراحی که انگشت زدم آنرا خونین کردم، یاری خواست، مردم نیز بخاطر ترس یا طمع در مال دنیا به معاویه گرویده و کم کم کار او بالا گرفت و حکومتش توان یافت، در این لحظه معاویه آماده جنگ شد و به حرکت درآمد و به صفین رسید، امام هنوز در کوفه بود، و فرزندش امام حسن علیه السلام با ایراد سخنرانیهای مختلف مردم را به جنگ تحریض می کرد، آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند امام برای آنکه از جنگ جلوگیری کند سعی فراوانی نمود، اما تلاش ایشان، تأثیری نبخشید و جنگ آغاز شد. سیاست مزورانه معاویه ایجاب می کند که رهبران لشکر امام را با تهدید و تطمیع فریب دهد، و به سوی خود جلب نماید، از اینرو تصمیم گرفت امام حسن علیه السلام را نزد خود بخواند، برای اجرای این سیاست عبیدالله بن عمر [۴] را نزد امام فرستاد و او به امام گفت: با تو کاری دارم، فرمود: چه می خواهی؟ گفت: پدرت قریشیان را از اول تا آخر کشته و مردم از او کینه ها به دل دارند، آیا حضری او را از خلافت خلع کنی، تا ما ترا به زمامداری، برگزینیم، امام علیه السلام که گوئی عقرب خیانت او را نیش زده بود فریاد زد: نه به خدا قسم، چنین کاری انجام پذیر نیست، امام

از گمراهی و سرکشی عیب‌الله و انحراف او از طریق حق به فریاد آمد مثل اینکه مرگ او را در این جنگ می دید که به او فرمود: مثل اینکه کشته تو را امروز یا فردا در میدان جنگ می بینم، شیطان ترا فریب داده، و چنان زینت بخشیده که خود را آراسته ای و عطر زده ای تا اینکه زنده‌ای شام ترا ببینند و فریفته ات شوند، ولی بزودی خداوند تو را به خاک مرگ خواهد افکند. عیب‌الله شرمسار و حیرت زده به جانب معاویه بازگشت و ماجرا را به او گفت، معاویه با اندوه جواب داد: او پسر همان پدر است، عیب‌الله همان روز به معرکه جنگ در آمد و خیلی زود به دست یکی از مردان همدان کشته شد، امام که در میدان، جنگ می گذشت مردی را دید که کشته ای را می کشد که نیزه ای در چشمش فرو رفته و پاهایش همچنان بر رکاب اسب گیر کرده است به اطرافیانش گفت: ببینید، این مرد کیست؟ گفتند: مردی از همدان است، فرمود: کشته کیست؟ گفته شد: عیب‌الله بن عمر، امام شادمان شد و فرمود: خدا را از این پیروزی شکر می گویم. حضرت علی علیه السلام چون وضع را به اینگونه دید یارانش را آماده نبرد عمومی کرد، و معاویه نیز مهیای جنگ شد، و دو گروه به هم در آویختند، امام حسن علیه السلام مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت، چون امام علی علیه السلام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید مضطرب شد و با ناراحتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا درهم نکوبد، من هرگز نمی خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می گردد. امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان به دست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنان تلاش کنی، امام منظور پسرش را دانست و با آهنگی محبت آمیز فرمود: پسر برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی گذرد، و با کوشش نمی تواند آنرا به تأخیر افکند و نمی تواند به آن شتاب ورزد، به خدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ به سوی او آید یا او به سوی مرگ رود. جنگ همچنان پیش می رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حيله گری عمرو بن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه نمودن، و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسک به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث شد که بر خلاف رضایتش حکمیت ابوموسی اشعری را بپذیرد، عمرو بن عاص این پیرمرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکه عمرو بن عاص ابوموسی را فریب داد، او فریاد زد: ترا چه می شود، خدایت لعنت کند، تو مثل سگی هستی که زبان در آورده باشی، عمرو بن عاص او را به کناری زد و گفت: تو مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشند. چون خبر دردناک خلع امام به وسیله ابوموسی بین مردم عراق پخش شد آتش فتنه زبانه کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید که فردی برای هدایت مردم سخن گوید، از اینرو رو به فرزندش حسن علیه السلام کرد و گفت: پسر برخیز و درباره ابو موسی، و عمرو بن عاص سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود: ای مردم درباره این دو مرد که به حکمیت انتخاب شدند، سخن بسیار گفتند، ما آنان را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آن‌ها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند، بنابراین چنین کسانی را نباید، حکم نام نهاد، بلکه آنان محکوم علیه هستند. در جنگ نهروان پس از جنگ صفین آنانکه امام را مجبور به پذیرش حکمیت ابوموسی کرده بودند، بر امام اشکال گرفتند که چرا حکمیت او را پذیرفتی، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند، و در نهروان اردوگاهی برپا ساختند، پس از آن که چند نفر را به قتل رساندند، امام به جانب آنان حرکت کرد و پس از جنگ سختی آنان را به قتل رساند، امام حسن علیه السلام در این جنگ نیز همانند جنگهای گذشته با رشادت و دلیری خاص خود به یاری امام برخاست و با سخنان آتشین خود مردم را به یاری پدرش و نبرد با خوارج فرا خواند. در شهادت پدر پس از جنگهای بی نتیجه خونین صفین و نهروان ارتش امام دچار ناتوانی و خستگی شد و سستی در یاران آن حضرت پدیدار گردید، دعوت او را نپذیرفته و از فرامینش اطاعت نمی نمودند، این سختی‌ها و ناگواریها چنان کام امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیبت بار بود و همیشه آرزوی مرگ می کرد تا از این دنیای سیاه و تاریک به جهان روشنی‌ها کوچ کند، و هر لحظه این آرزو را تکرار می کرد و از خدایش تمنای شهادت می نمود. چنانکه قبل از حادثه

شهادتش از این دعاها و فریادها به فرزندش حسن علیه السلام حکایت کرد و فرمود: دیشب اندکی به خواب رفتم و چشمهایم بهم آمد، رسول خدا را دیدم که به نزد من آمده است، گفتم: ای پیامبر خدا می بینی که از امت تو چه کثری ها و دشمنی ها بر سر من آمده است، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدایا از اینها بهتر را به من بده و از من بدتر را به آنان مسلط کن. یاران امام که از ترور آن حضرت احساس خطر می کردند از امام خواستند که برای خود نگهبانانی انتخاب کند ایشان پذیرفته و فرمودند: فعلا تیری نیست که به من رسد و ضربه ای نیست که مجروح سازد. تا اینکه ماه رمضان فرا رسید، ماهی که آن قدر ارزش و منزلتش والا است که ماه خدا نامیده شده، و قرآن کریم، در آن نازل گردیده است، در آن شبها امام افطار را گاه در منزل فرزندش حسن علیه السلام و گاه در منزل حسین علیه السلام و گاه در منزل دخترش زینب صرف می کرد ولی بیش از سه لقمه نمی خورد و می فرمود: دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار کنم. شب نوزدهم آن ماه را امام با هیجانی بسیار آغاز نمود، در صحن خانه با اندوه و اسف و در عین حال با شور و اشتیاق راه می رفت و به آسمانها نگاه می کرد و از وقوع حادثه ای بزرگ که در این شب رخ می دهد، خبر می داد و می فرمود: دروغ نگفت، و دروغگو نبود، امشب است آن شبی که به من وعده داد. هنگامی که امام خواست از خانه بیرون رود مرغابی هایی که در خانه بودند به فریاد آمدند، امام حسن علیه السلام پیش آمد و گفت: چرا این وقت از خانه بیرون می روید، امام فرمود: خوابی که دیشب دیدم مرا بر این کار واداشت، آنگاه امام خواب را نقل کرد و سپس فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود، پدرت کشته شده و ماتم تمامی مردم مکه و مدینه را فرا می گیرد، سراپای امام حسن علیه السلام را وحشتی بزرگ فرا گرفت، و اندامش بلرزید، و پرسید: این فاجعه کی اتفاق می افتد؟ امام فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هیچکس نمی تواند فردا چه به دست می آورد و در کدام سرزمین می میرد، ولی حبیب پیامبر خدا فرمود: این حادثه در ده آخر ماه رمضان رخ داده و قاتلم پسر ملجم است، امام فرزندش را سوگند داد که به خانه بازگشته و بخوابد و امام حسن علیه السلام چاره ای جز اطاعت نیافت، و امام در تاریکی سحرگاه از خانه به مسجد رفت [۵]. حضرت علی علیه السلام آن شایسته ترین موجودی که بعد از پیامبر از آغاز تا پایان آن بر روزگار چهره نموده و عنصر بیگانه ای که همه فضائل را حائز گردیده، و سیرت پاکش از همه نقائص و آلودگی ها میراست بدست شقی ترین افراد، در محراب عبادت خون آلود، بر زمین افتاد، مردم از هر سوی به جانب مسجد شتافتند، و با صدای بلند می گریستند، پیشاپیش همه فرزندان به سوی پیکر خونین پدر روی آوردند، امام در محراب افتاده بود و گروهی می خواستند امام را برای نماز آماده کنند ولی امام توان حرکت نداشت، آن حضرت نگاهش به امام حسن علیه السلام افتاد و فرمود که ایشان با مردم نماز بخواند، پس از نماز امام حسن علیه السلام سر پدر را به دامان گرفت و در حالی که قطرات اشک بر چهره اش می ریخت گفت: کدامین جنایتکار با شما این چنین کرد؟ فرمود: همان پسر زن یهودی عبدالرحمن بن ملجم، گفت: از کجا فرار کرد، فرمود: لازم نیست، کسی به دنبالش برود بزودی او را در مسجد می آورند، لحظه ای نگذشت که او را به مسجد آوردند، امام حسن علیه السلام به او گفت: ای لعنت شده، امیر المؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیرخواهی های او بود که پناهت داد و به خود نزدیکت ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی. امام حسن علیه السلام پدر را به خانه انتقال داد، و بهترین پزشک کوفه «اثیر بن عمرو سکونی» را برای معالجه حضرت حاضر نمود، پس از آنکه پزشک گفت: ای امیر المؤمنین وصیایت را بکن، که خواهی مرد، امام حسن علیه السلام سراسیمه و گریان آنچنان قلبش در آتشی از اندوه می سوخت به پدر گفت: پدر پشتم را به مرگ شکستی، چگونه می توانم تو را به این حالت بینم، امام به نرمی فرمود: پسرم دیگر از امروز به بعد بر من غم مخور و زاری مکن امروز جدت پیامبر و جده ات خدیجه و مادرت زهرا را دیدار می کنم، و فرشتگان هر لحظه انتظار قدم مرا می کشند، پس بر من اندوه نکن و گریه منما. امام در این حال بیهوش شد، و آن گاه که به هوش آمد فرزندش را گریان دید برای تسکین خاطر او فرمود: پسر چرا می گریی، از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن تو هم روزی با زهر شهید می شوی و برادرت حسین علیه السلام را هم با شمشیر خواهند کشت. آنگاه امام رو به فرزندانش کرد، و وصیای خود را

فرمود، و هنگامی که احساس مرگ کرد، و دانست به زودی به دیدار خدایش خواهد شتافت امر خلافت را به فرزندش امام حسن علیه السلام وا گذاشت، و از فرزندانش و بزرگان خاندان و پیروانش بر این امر گواه گرفت و نامه‌ها و سلاحش را به او تفویض کرد و فرمود: پیامبر به من سفارش کرد که اینها را به تو بسپارم. و امام در حالی که آیات قرآن تلاوت می‌کرد؛ روحش از این تیره خاکدان پرواز کرد، پس از او دنیا تاریک شد، چرا که او نوری بود که خدایش آفرید تا ظلمتهای سهمگین جهان را روشنایی بخشد. امام حسن علیه السلام به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و بیکر مطهرش را غسل داد و کفن نمود، و چون پاره‌ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران وفادار آن حضرت در حالی که جبرئیل و میکائیل جلوی جنازه ایشان را گرفته بودند، او را از کوفه به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند. در این هنگام مقام خلافت به وجود امام حسن علیه السلام زینت یافت و زمامداری حکومت اسلامی با وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به ایشان رسید، و از طرف دیگر معاویه با تمام قوا، به جلب افراد ساده لوح و نادان مشغول شد.

آغاز خلافت امام و دسیسه‌های معاویه

هنگامی که خلافت به امام حسن علیه السلام رسید موجی از اندوه و اضطراب معاویه را فرا گرفت، و دچار سرگردانی شدیدی گردید، زیرا می‌دانست آن حضرت در نهاد مردم موقعیت بزرگی را داراست و در بین مردم محبوبیت عظیمی دارد و از طرف دیگر نمی‌توانست برای مخالفت با امام از حربه قتل عثمان و خونخواهی از او استفاده کند، چرا که آن حضرت به هنگام محاصره عثمان از مدافعین او به شمار می‌آمد. آنچه از مذاکرات معاویه با یارانش به دست آمد عبارت بود از: ۱ - نوشتن نامه‌هایی برای بزرگان و رؤسای قبائل و سرشناسان شهرها و دادن رشوه‌های کلان به آنها. ۲ - اعزام جاسوسان و خبرگزارانی به همه شهرهایی که خلافت امام را پذیرفته بودند. در اجرای این امر دو جاسوس ماهر و مورد اعتمادش را به کوفه و بصره فرستاد، این دو جاسوس در کوفه و بصره دستگیر شده، و امام حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس که از طرف امام حاکم بصره بود، آن دو را به قتل رساندند. پس از این جریان امام طی نامه‌ای به معاویه اخطار کرد، و او را تهدید به جنگ نمود، معاویه که از وصول نامه امام به شدت ناراحت شده بود در صدد برآمد از فریبکاری خود عذرخواهی نموده و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده، دفاع کند، و در این مورد، چاره‌ای جز این نداشت که خوشحالی خود از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، و درباره اعزام جاسوسها هم بهتر دید که جریان را مسکوت گذارد و از بیان آن چشم پوشی نماید. معاویه در پاسخ نامه عبدالله بن عباس نیز همین شیوه را به کار برد، در پی این جریان ابن عباس نامه‌ای به امام نوشت، و آن حضرت را به جنگ با معاویه برانگیخت.

جنگ سرد میان امام و معاویه

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که همچون دیگر مسلمانان در دائره مجتمع اسلامی قرار گیرد، در این نامه امام اشاره کرد که مقام خلافت مقام الائی است که در انحصار خاندان پیامبر می‌باشد و هیچ کس حق احراز آن را ندارد، و نیز راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر در مسأله غضب خلافت را اینگونه بیان داشت، که علت خاموشی ما ترس از پراکندگی امت بود و برای نگاهداری جامعه اسلامی و اعلائی کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن در دادیم. معاویه در پاسخ امام دوباره دست به فریب و نیرنگ زد، و ضمن اعتراف به حقوق خاندان پیامبر و اینکه مردم حق آنان را نشناختند گفت: گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران امر خلافت را به قریش وا گذاردند، در صورتیکه اصحاب شایسته و نیکوکار پیامبر همگی با امیر المومنین بودند و به خلافت ابوبکر راضی نشدند، از سخنان شگفت آور معاویه آن بود که در این نامه ذکر کرد که اگر می‌دانستم تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاهتر و در سیاست چیره دست تری و

بهرتر می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وامی گذاردم. پس از این نامه معاویه نامه تهدیدآمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود بر حذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، ولی امام به تهدیدهای او اعتنائی نکرد و در پاسخ به درست اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت. این آخرین نامه ای بود که بین امام و معاویه مبادله شد و پس از آن معاویه دانست که نیرنگ هایش اثری نخواهد داشت و اشتباه کاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید، و دانست که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و به تهیه وسائل نبرد پرداخت.

اعلام جنگ

در مباحث گذشته دانستیم معاویه می خواست با نیرنگ هایش امام را از صحنه خارج سازد، ولی پس از عدم موفقیت در آن راهها دانست، بهترین راه برای حصول آرزوهای پلانی اش، اعلان جنگ است، که اگر این اقدام را صورت ندهد فرصتی برایش باقی نمی ماند، ضمن آنکه، اموری چند او را بر این کار وادار کرد: ۱- او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه اسلام و روسای قبائل برقرار کرده بود، و دین و دل آنان را با پول اندکی خرید و به وعده های فراوان و پوشالی امیدوار شان ساخت، و آنان نیز در جهان به او قول همکاری با او و نیز خیانت به امام را داده بودند و دلیل بر این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کار گزاران خود نوشت و آنان را به آمادگی برای جنگ فراخواند، تا هرچه زودتر به او بپیوندند، و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند. ۲- او می دانست که سپاهیان امام دچار تفرقه و پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سر پیچیده اند. ۳- آگاهی به خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید می کرد و شام از آن در امان بود، و آن اتفاق افکنی خوارج بود، که نقشه ای شوم خود را در تمام عراق مطرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم برمی انگیزت. ۴- شهادت امام علی علیه السلام که باعث بی بهره نمودن عراق از پیشوائی موجه شد. همچنان که گفتیم مسائل ذکر شده، باعث شد معاویه در اعلان جنگ شتاب ورزد، و در غیر این صورت، همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می برد، چنانکه با امپراطور چین روشی را پیش گرفت. بر اساس این تفکر معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت به همه کارگزاران و فرماندارانش نوشت و همه را به آمادگی جنگی با امام برانگیخت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد با او به معاویه بپیوندند.

ترس مردم عراق از شامیان

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش به سوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه شده و وحشت آنان را فراگرفت، هنگامی که امام از این خبر آگاه یافت مردم را برای اجتماع نمودن فرا خواند و آنگاه بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و به سوی نخيله که قرار گاه نظامی ایشان بود حرکت کنند. مردم که از سپاه شام ترسیده بودند، گوئی مرگ را در جلوی دیدگانشان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبانشان لال شد، و سلامتی و تن آسائی را بر هر کار ترجیح می دادند. هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر «عدی بن حاتم» سکوت مردم را دید چنین گفت: من عدی بن حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید آیا فرمان امام و فرزند پیامبران را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبانشان به هنگام سخن دلها را می شکافت، شما هنگامی که دیواری را می بینید مثل روباهان به سوراخ می خزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید، و عیب و ننگ نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را اعلام کرد، و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخيله رفت. همچنین سرداران بزرگ لشکر اما از رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط

و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آن‌ها برانگیختند امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.

تشکیل لشکر امام

امام با شتاب برای مبارزه از کوفه خارج و «مغیره بن نوفل» را به جای خود گذارد و خود با سپاه فراوانی ولی سست نهاد به نخيله رفت، در آنجا اندکی توقف کرد و به تجهیز سپاهیان پرداخت، و بعد از آن جا کوچ کرد تا به «دیر عبدالرحمان» رسید و در آن جا سه روز توقف نمود، و تصمیم گرفت برای ارزیابی موقعیت دشمن و عدم پیشروی آنان گروهی را به سوی معاویه گسیل دارد. آن حضرت برای اجرای این مأموریت گروهی که تعدادشان به دوازده هزار نفر می‌رسید را به سرپرستی پسر عمویش عبیدالله بن عباس انتخاب کرد و قبل از حرکت آنان عبیدالله بن عباس را فرا خواند و سخنانی را با در میان گذارد، که متضمن سفارش آن حضرت به نرمی و مهربانی با سپاهیان و عدم پیشدستی به نبرد با معاویه و اینکه در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و در صورت مرگ عبیدالله، آنان رهبر لشکر هستند. از آن جا که در این قسمت مباحث مهمی وجود دارد و آغاز صلح آن حضرت از اینجا نشأت می‌گیرد مواردی را متذکر می‌گردیم: ۱ - علت انتخاب عبیدالله: این سوال شاید مطرح شود که چرا امام عبیدالله را تعیین کرد با توجه به اینکه افراد دیگری در لشکر حضور داشتند، در پاسخ باید گفت: عبیدالله مردی با کفایت و توانا و شایسته احراز چنین مقامی بود، و بر اساس این کفایت از طرف امام علی علیه السلام به حکومت یمن منصوب گردید، و گمان می‌رفت که او نهایت سعی خود را در جنگ با معاویه به انجام رساند، زیرا او در مقام خونخواهی و انتقام از معاویه بود، چرا که بسر بن ارطاة سردار خونخوار معاویه دو فرزند او را در هجوم به یمن فجیعانه به قتل رساند که همسرش دچار جنون گردید، و از طرف دیگر امام مقام فرماندهی را در مثلثی از او و قیس بن سعد و سعید بن قیس قرار داد. ۲ - تعداد سپاهیان امام در نبرد با معاویه را از بیست هزار نفر تا یکصد هزار نفر نوشته شده اند، و از گفتار ابن اثیر و ابوالفداء ظاهر می‌شود که سپاهیان امام همان افرادی بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند، و آنان بر اساس گفتار نوفل بکالی و سخن ابن اثیر چهل هزار نفر بودند، تأیید دیگر این مطلب گفتار مسیب بن نجیه با امام است که گفت: در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی. ۳ - چگونگی سپاهیان: ارتش عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند، ارتشی بس عظیم و سنگین بودند، ولی به تدریج سست و سبک و اندک گردیدند، زیرا از گروههای مختلفی تشکیل شده بود، بعضی شیعیان، امام و پدرش بودند، و بعضی از خوارج که می‌خواستند به هر گونه که پیش آید و به جنگ معاویه روند، برخی فتنه‌انگیزانی، بودند که فقط دل به غارت، و غنیمت بسته بودند، و گروهی شکاک که حق را از باطل به درستی که نمی‌شناختند، و عده زیادی که پیرو تعصبهای قبیله‌ای بودند، و از رؤسای قبائل پیروی می‌کردند و کاری با دین نداشتند، آنگاه شیخ مفید درباره وضع روحی و اجتماعی آنان می‌نویسد: جنگ را ناخوش می‌داشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند.

آغاز شکست سپاه اسلام

پس از آنکه امام فرماندهی مقدم سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه حرکت کرد، تا به «مسکن» رسید و در آنجا اردو زد، و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت، معاویه طبق شیوه همیشگی خود برای درهم شکستن روحیه سپاه از چند راه به تضعیف روحیه این گروه که به عنوان مقدم سپاه امام بودند، همت گماشت: ۱ - اعزام جاسوسها: نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام اعزام جاسوسان و خبرگزاران بود تا لشکریان را بترسانند، و آنان را به سستی و پستی کشانند، و در این

ماجرا همگی یک سخن را تبلیغ کردند، یعنی: حسن بن علی طی نامه‌هایی معاویه را به صلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را به کشتن می‌دهید، این دروغ موجی از سراسیمگی و ترس در میان سپاه را برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد. ۲- پخش رشوه: معاویه برای تخریب روحیه سپاه، سرداران سپاه و بزرگان لشکر را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پستهای حساس را به آنان وعده داد، و آنان نیز ناجوانمردانه دعوت او را پذیرفته و به جانبش می‌رفتند، و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیان معاویه می‌پیوستند، عیب‌الله هم هر روز این گزارشها را به امام می‌داد. ۳- فریب عیب‌الله بن عباس: معاویه که گروهی زیادی را به سوی خود جلب کرده بود، تصمیم گرفت با فریب رهبر لشکر سپاه را در هم ریزد، از اینرو نامه‌ای به این مضمون برای عیب‌الله نوشت: «حسن نامه‌ای به من نوشته و در خواست صلح نموده است تا حکومت را به من واگذارد، اگر همین حالا پیوندی فرمانده خواهی و گرنه فرمانبردار می‌گردد، اگر حالا دعوتم را بپذیری یک میلیون درهم خواهی گرفت، و اکنون نیمی از این پول را به تو می‌دهم و نیم دیگر را به هنگام ورود به کوفه به تو خواهم داد». مسلماً عیب‌الله می‌دانست که این سخن دروغی بیش نیست زیرا صلح امام با لشکرکشی او سازگار نبود، بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده دیگر نیازی به جلب سائر افراد و تطمیع آنان نمی‌باشد، مضافاً این گشاده دستی معاویه و دادن پول گزاف بی‌معناست. نامه معاویه در دل عیب‌الله شوری به پا ساخت و برای ارتکاب ننگین‌ترین عمل زندگیش به اندیشه فرو رفت، فرمانده بودن و به دست آوردن پول چشم او را خیره کرده بود، او می‌دانست که در حکومت اسلامی هرگز مقدار کمی از این پول کلان نیز به او نخواهد رسید، و بالاخره نفس خیانتکار و فریبکارش بر او چیره شد، و ناجوانمردانه پیمانش را با امام زمان خود شکست و از لشکر اسلام کناره گرفت و به خدا و رسول و امیرمؤمنان خیانت کرد و به قرارگاه ظلم و کفر و جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و خیانت را بر اندامش قرار داد، در تاریکی شب به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان اردوگاه امام را ترک و به قرارگاه سپاه شام پیوست.

سراسیمگی سپاه اسلام

نقشه خائنه‌ای که معاویه در مورد عیب‌الله به اجرا گذارد از مهمترین عوامل پیروزی او به شمار می‌آید، چرا که انحراف ننگین او سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه را از هم پاشید، سحرگاهان باقیمانده سپاه سراغ فرمانده خود را گرفتند، تا با او نماز گزارند، ولی او را نیافتند، و چون از خیانتش آگاه شدند، موجی از ترس و وحشت آنان را فراگرفت و میان سپاه اختلاف افتاد. قیس بن سعد که این خیانت را نظاره کرد با تصمیم قاطع سپاهیان را فراهم آورد و با آنان نماز گزارده و بعد از نماز برای مردم سخن گفت تا دلهاشان را اطمینان بخشید، مذمت عیب‌الله و خاندان او را نمود و احساسات سپاهیان را برانگیخت تا آنجا که همه به او پیوسته و گفتند: شکر خدای که او را از میان ما بیرون برد، قیس آنگاه نامه‌ای به امام نوشت و شرح ماجرا را بیان داشت. خدا می‌داند که به هنگامی که امام این گزارشات را می‌خواند چه غم جانگداز و دردی جانکاه به جانش فرو می‌آمد، او دانست که سپاهیانش ایمانی نداشته و به هنگام جنگ او را به دشمن می‌سپارند، سپاهیان که با امام در مدائن بودند چون از خیانت عیب‌الله آگاه شدند، به فتنه‌انگیزی پرداختند و موج ترس و اضطراب همه را فراگرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی برای پیوستن به معاویه و دریافت پول فراوان بودند. معاویه برای آنکه بیشتر بتواند سپاه اسلام را در هم ریزد و به مطامع دنیوی خود برسد، به وسیله جاسوسان خود اخباری را در سپاه اسلام در «مسکن» و «مدائن» منتشر ساخت از جمله: ۱- در «مدائن» شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است و مردم که خیانت عیب‌الله را دیده بودند در پذیرش آن شکی به دل راه نمی‌دادند. ۲- در «مسکن» هم متقابلاً شایع کرد که امام به معاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است. ۳- همچنین در «مدائن» شایع کرد که قیس بن سعد کشته شده پس فرار کنید، این شایعات جعلی روحیه سپاه اسلام را بشدت درهم کوبید و سایه فتنه و آشوب بر آنان سایه افکند.

حوادث «مدائن»

گفتیم که معاویه مقدم سپاه اسلام را با فریب و تطمیع رهبران لشکر و افراد پر نفوذ از هم پاشید، و ترس و وحشت را بر آنان مستولی ساخت در جهت دیگر معاویه در مورد سپاه امام در مدائن نیز به اقداماتی دست زد، نخستین اقدامش فرستادن عبدالله بن عامر بود که در برابر سپاه اسلام اینگونه سخن گفت: ای مردم عراق من جنگ را به صلاح شما نمی دانم، من از پیش معاویه می آیم و او با سپاهی انبوه به سوی شما می آید، سلام مرا به ابوبکر محمد (امام حسن علیه السلام) برسانید، و بگوئید ترا به خدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهایی ده، این سخن روحیه مردم را از جنگ زدود و ترسی سخت در بین آنان پدید آورد. از طرف دیگر بزرگان قوم را با بخشیدن پولهای کلان، وعده دادن پستهای مهم و مقامات بالا مانند استانداری، فرماندهی سپاه، و وعده ازدواج با یکی از دخترانشان فریب داد، چنانکه شیخ صدوق در این باره می گوید: معاویه یکی از جاسوسهای خود را نزد عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن علیه السلام را به طور ناگهانی بکشد فرماندهی سپاه را به آنان خواهد بخشید یا دخترش را به همسری آنان در می آورد، و یا چندین هزار درهم به ایشان می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشید و هر گاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت. آنانکه در لشکر امام قرار داشتند برای آنکه بتوانند نزد معاویه مقرب تر باشند و گوی سبقت را از دیگران برابند گروه گروه به معاویه نامه می نوشتند، این نامه ها متضمن دو مطلب بود: ۱ - تسلیم کردن امام پنهانی یا در آشکار ۲ - به قتل رساندن امام هر زمان که معاویه بخواهد، معاویه هم عین نامه ها را برای امام می فرستاد، امام با دریافت نامه ها به خیانت یارانش یقین پیدا کرد.

خیانتی دیگر

حادثه اسفبار دیگری نیز بوقوع پیوست، امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد تا در آنجا فرود آمده و تا رسیدن دستور منتظر باشد، معاویه که از جریان با خبر شد پیکری را نزد او فرستاد که اگر به سوی ما بیائی فرماندهی یکی از نواحی شام یا عراق را به تو وامی گذاریم و پانصد درهم نیز برایش فرستاد، فرمانده خائن به همراه دویست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست، امام پس از شنیدن این خبر برای مردم سخن گفت و بی وفائی و خیانتکار بودنشان را متذکر گردید، و خبر داد که فرد دیگری را می فرستم او نیز خیانت می کند، آنگاه مردی از قبیله بنی مراد را با چهار هزار نفر گسیل داشت و در حضور مردم او را سوگند داد که خیانت نکند، فرمانده مرادی به انبار که رسید همان وعده ها او را نیز فریب داد و راه سپاه کفر را پیش گرفت اینگونه خیانتها دیگر روحیه ای برای سربازان باقی نگذارد و زلزله ای در بنیان لشکر پدید آورد.

پیامدهای تلخ حوادث

سپاه امام آنقدر به پستی گرائید که از هر گونه گناه و تباهی پروا نداشتند، این امور پیامد خیانت رهبران لشکر بود که به وقوع پیوست: ۱ - غارت اردوگاه امام: آنان آنچنان به پستی گرائیدند که اموال یکدیگر را به غارت می بردند و حتی وسائل و اثاثیه امام را به یغما بردند و بنابر آنچه در بعضی از کتب تاریخی آمده حتی فرشی که امام بر روی آن می نشست را نیز غارت کردند و ردا را از دوش آن حضرت برداشتند. ۲ - تکفیر امام: کار جهل و سیه دلی یاران امام به جایی رسید که بعضی حکم به تکفیر فرزند پیامبر دادند، و جراح بن سنان به قصد کشتن امام برایشان تاخت و فریاد زد: ای حسن تو هم مانند پدرت مشرک شدی، تعجب از آنجاست که گروهی این تجاوز و گستاخی به ساحت قدس فرزند پیامبرشان دیدند ولی سکوت نمودند و او را سرزنش نکردند. ۳ - سوء قصد به امام: دردها و رنجهای امام به اینجا پایان نیافت بلکه دردهای بزرگتری نیز در انتظار ایشان بود، آن حضرت به وسیله

رشوه گیران و خوارج سه بار مورد سوء قصد واقع شد: یکبار هنگام نماز تیری به سوی آن حضرت انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید، بار دیگر جراح بن سنان بر آن حضرت ضربتی فرود آورد. شیخ مفید در این مورد می گوید: امام برای تشخیص میزان فرمانبری اصحابش خطبه ای خواند و تصمیم خود به صلح را بیان داشت، زمزمه هایی بلند شد که این مرد کافر شده است، از اینرو به خیمه امام هجوم آورده و آنرا غارت کردند و مرد تبهکاری به نام عبدالرحمان بن عبدالله بن جعال ازدی بر امام حمله برد و عبا را از دوش ایشان برداشت، امام را از آنجا حرکت دادند، چون امام به «مظلم ساباط» رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد: الله اکبر، ای حسن تو هم مانند پدرت به خدا شرک آوردی، و با دشنه اش ران امام را درید، امام گردن او را کشید و هر دو بر زمین افتادند، دو نفر از شیعیان به یاری آن حضرت شتافتند، و آن حضرت که به سختی مجروح شده بود را روی تختی خوابانند و به مدائن بردند [۶]. بار سوم با خنجر در وقت نماز به آن حضرت حمله کرده و مضر و بوش ساختند.

امام در برابر این حوادث

آنچه پیش آمده بود امام را در وضعیتی سخت قرار داد، باری تصمیم گیری در برابر آنچه وقوع پیوسته بود گروهی از سران و بزرگان را دعوت کرد و برای ایشان سخن گفت و زینهای صلح با معاویه را برشمرد، ولی گفتار امام اثری نمی بخشید و آنان از فرصت معالجه امام استفاده کرده و برای پیوستن فضاخت بار به معاویه بیشتر تلاش می کردند، وضع امام در این موقعیت موجب سرگردانی و حیرت بود، از یک سو مبارزه با معاویه را جهادی واجب می دید، و از سوی دیگر از هم پاشیدگی و روحیه خیانت آمیز سپاهیان را می نگرست، با اینکه از اصلاحشان نا امید بود باز خواست یک بار دیگر میزان پایداریشان را در صورت وقوع جنگ بیازماید، از اینرو برای آنها خطبه خواند، هنوز خطبه امام پایان نیافته بود که از هر سو فریاد سپاهیان برخاست: زنده می مانیم، زنده می مانیم. امام پس از این ماجرای دردناک دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی می ماند، با مشاهده چنین موقعیت سیاه و دردناک امام مصلحت را در پذیرش صلح دید و بیش از آنکه فاجعه ای ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید. یزید بن وهب جهنی گوید: به عیادت امام که از شدت جراحت در مدائن بستری بود رفتم و گفتم: ای پسر پیامبر مردم سرگرداند، امام با اندوه بسیار فرمود: به خدا قسم من معاویه را از اینها بهتر می دانم که خود را شیعه من شمارند، و آهنگ جانم را دارند، و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را می برند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردد، به خدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینان بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینان گردن مرا گرفته و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت می گذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همواره منت می گذارند. امام در این گفتار با بهترین وجه آنچه در قلب داشت را ظاهر ساخت و واقعیت را بیان نمود، و می توانست که جنگ در این لحظات بی معنا بوده و به نابودی و خواری هرچه بیشتر می انجامد، از اینرو چاره ای جز صلح با معاویه ندید.

پیمان صلح

امام حسن علیه السلام هنگامی که بر اثر شرائط نامساعد جنگ را بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد، و ناگزیر صلح و آتش بس را پذیرفت، بسیار کوشش نمود تا هدفهای عالی خود را به قدر امکان به وسیله صلح و به نحو مسالمت آمیز تأمین نماید. از طرف دیگر چون معاویه در برابر برقراری صلح و به دست گرفتن قدرت حاضر به دادن هرگونه

امتیاز بود، امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نمود و موضوعات مهم و حساس که در درجه اول اهمیت قرار داشت را در آن قرار داد. متن صلح امام علیه السلام در کتب مربوط به طور کامل و به ترتیب ذکر نشده، بلکه هر یک از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده از کتب مختلف می توان در صورت کامل آن را تقریباً ترسیم نمود، که عبارتند از: ۱- واگذاری حکومت به معاویه به شرط آنکه معاویه بر طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند. ۲- خلافت بعد از معاویه برای امام حسن علیه السلام بوده و معاویه حق انتخاب جانشین را ندارد. ۳- توقف دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام. ۴- ترجیح بنی هاشم بر دیگران در تقسیم بیت المال، و تقسیم مبالغی پول بین بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین. ۵- تعهد معاویه به در امان بودن تمام مردم از تعقیب و آزار او، و عدم آزار شیعیان علی علیه السلام در هر کجا که باشند، و در امان بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سائر خاندان پیامبر. در پایان معاویه تعهد به اجرای آن نموده و بزرگان شام بر آن گواهی دادند.

نقض پیمان صلح

با دقت در پیمان صلحی که بین امام و معاویه منعقد گردید انسان می یابد که امام که بر اثر حوادث تلخ قادر به نبرد رویاروی با معاویه نبود، اما توانسته بود با این قرارداد اهداف خود را تا حد امکان تأمین نماید، امام حوادث آینده بر خلاف این معنا را ثابت کرد. پس از انعقاد پیمان صلح برای تأیید آن حضرت در حضور مردم و معاویه به همراه سپاهیان وارد شهر کوفه شدند، معاویه در اولین گفتارش پس از انعقاد پیمان به مردم چنین گفت: من به خاطر این با شما جنگیدم که نماز خوانده و حج بجای آورید و زکات بدهید، چون می دانستم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم - تا آن جا که گفت: - آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته ام زیر پاهای من بوده و هیچگونه ارزشی ندارد. پس از این ماجرا و به دست گیری قدرت معاویه اهانت به علی علیه السلام را بیش از پیش رواج داد، و زندگی را بر شیعیان آن حضرت تنگ و دشوار ساخت و حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانید، و دیگر شیعیان آن حضرت را مورد سخت ترین آزار و اذیت قرار داد، که آن ها یا زندانی و یا متواری و دور از خانه خود بودند. ابن ابی الحدید گوید: شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند، بنی امیه دستها و پاهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند بریدند، هر کسی که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، یا خانه اش را ویران کردند، شدت فشار و تضيیقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی علیه السلام از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد و عواقب سخت تری به دنبال داشت. آزار معاویه نسبت به شیعیان هر روز بیشتر می شد و این وضع نسبت به اهل کوفه که مرکز شیعیان آن حضرت بشمار می رفت از هر جا بدتر بود. معاویه زیاد بن ابیه را حاکم شهر کوفه و بصره نموده و او که روزی در صف شیعیان امام علی علیه السلام بود و آنان را به خوبی می شناخت، آنان را در هر جا که به ایشان دست می یافت گرفته و دستها و پاهایشان را قطع، یا از درختان خرما آویزان، و یا کور و نابینا می ساخت. زیاد بن ابیه به جای خود چند روزی سمره بن جندب را حاکم بصره نمود، او در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید، و طبری از ابو سوار عدوی نقل می کند که می گوید: سمره در یک صبحگاه چهل و هفت نفر از بستگان مرا که حافظ قرآن بودند کشت [۷]. این امور مردم را به اهداف شوم بنی امیه و مخالفت آنان با مقدسات اسلامی هرچه بیشتر آشنا ساخت و زمینه ساز انقلاب خونین عاشورا گردید.

رفتار دو گونه امام حسن و امام حسین در برابر بنی امیه

از بحثهای پیشین فلسفه صلح امام با معاویه دانسته شد، اما ممکن است این سوال در ذهن بیاید که چرا دو امام دو گونه عمل

نمودند، این پاسخ را باید در شرائط زمانهای آنان دانست که عبارتند از: ۱ - معاویه در دوران زمامداری خود با حيله گری سعی می کرد به حکومتش رنگ شرعی و اسلامی دهد و ظواهر اسلام را حفظ کند، به علاوه او در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت، که فرزندش یزید فاقد آن بود، همین دو موضوع پیروزی قیام و شهادت در زمان حکومت وی را مورد تردید قرار می داد، و از اینرو مردم جنگ آن حضرت را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر خلافت و حکومت به شمار می آوردند تا قیام حق در برابر باطل. ۲ - از گفتار امام حسن علیه السلام دریافتیم که جنگ امام حسن علیه السلام باعث شهادت ایشان نمی گردید بلکه او را اسیر کرده و زنده زنده تحویل معاویه می دادند، یا به دست خود ایشان را به قتل می رساندند، و در صورت شکست امام، معاویه دارای قدرت مطلق می گردید و تمام شهرها را از وجود شیعیان خالی می کرد. ۳ - یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، بی خرد و خوشگذران بود، علنا مقدمات اسلامی را ریز پا گذارده و علنا شراب می خورد، از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که قیافه اصلی حکومت بنی امیه که دشمنی آشفتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، را کاملاً به مردم نشان داد، این امور عدم لیاقت او را برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی روشن ساخت و مجوز خوبی برای انقلاب و واژگون ساختن چنین حکومتی را به دست داد. ۴ - عامل مهم برای انقلاب امام حسین علیه السلام را باید بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام حسن علیه السلام دانست، تجاوز، مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، نقض پیمان صلح و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف نمود. ۵ - یکی از مسائل مهم در این بحث تفاوت یاران دو امام است، یاران امام حسن علیه السلام قصد داشتند ایشان را زنده تحویل معاویه دهند، یا به فرمان او امام را به قتل رسانند و یاران امام در شب عاشورا به امام خود عرضه داشتند: به خدا سوگند، اگر بدانیم، که کشته می شویم آنگاه ما را زنده می کنند سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند از تو جدا نخواهیم شد تا در حضورت جان بسپاریم. در حقیقت این دو برادر در دو رویه یک رسالت بودند که وظیفه و کار هر یک، در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی معادل و هموزن دیگری بود.

شهادت آن حضرت

به گفته بسیاری از مورخین آن حضرت با زهری که معاویه برای جعهده همسر آن حضرت فرستاده بود به شهادت رسید، معاویه به جعهده وعده ازدواج با یزید و دادن صد هزار درهم را داد، ولی پس از شهادت امام و درخواست جعهده برای ازدواج با یزید گفت: ما دوست داریم یزید زنده بماند و اگر او را دوست نمی داشتیم بنا به وعده ای که داده بودیم تو را به عقدش در می آوردیم. امام حسین علیه السلام پیکر برادرش را به همراه دیگر نزدیکان تجهیز کرد، مردم برای تشییع سبط اکبر پیامبر به مدینه آمدند، پیکر امام را برای برگزاری نماز به مسجد بردند و امام حسین علیه السلام بر آن نماز گزارد، آنگاه جنازه حضرت را نزدیک قبر پیامبر بردند تا با جدش تجدید عهد کرده و در جوار آن حضرت او را دفن کنند آتش حسد و کینه در دل بنی امیه برخاست چرا که عثمان در حاشیه گورستان یهودیان به خاک سپرده شده بود از اینرو مروان بن حکم و سعید بن عاص نزد عایشه رفته تا از او یاری بگیرند، عایشه نیز که قبلش از کینه به این خاندان پر بود از مروان پرسید: چه کنم، او گفت: نزد حسین برو و او را از این کار منع نما، از اینرو به مسجد آمد و فریاد زد: کسی را که دوست نمی دارم وارد خانه ام نکنید و بدانید اینکار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوانم پریشان شود و اشاره به پیشانیش نمود. امام حسین علیه السلام بنا به وصیت برادر بزرگش برای جلوگیری از خونریزی، آن حضرت را به بقیع برد، و در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن نمود. رحمت خدا بر او باد آنگاه که به دنیا آمد، و آن هنگام که شهید شد، و آنگاه که برای انتقام از دشمنانش در پیشگاه عدل الهی حاضر می گردد. می توان پرسید: ۱ - از کجا خانه پیامبر از آن

عایشه بوده مگر پدرش در مقابل محبوبه خدا نگفت: پیامبران از خود ارثی بجا نمی گذارند، و شاید دختران از بردن ارث محرومند؟! ۲- اگر ارث هم صحیح باشد، او یک نهم از یک هشتم خانه، یعنی یک هفتاد و دوم خانه پیامبر را به ارث می برد، زیرا پیامبر نه زن داشت و هر زن یک هشتم ارث را مالک است و قبر پدرش بیشتر از حد او بود. ۳- علاوه بر این، زن از زمین ارث نبرده و از قیمت عمارت ارث می برد. ۴- عایشه کینه بسیاری از خاندان علی و زهرا علیهما السلام داشت، تا آنجا که با وجود محرم بودن با امام حسن و حسین علیهما السلام از آنان رو گرفته و از پشت پرده با ایشان سخن می گفت، و بعد از مرگ عبدالرحمن بن عوف (که در شوری بر ضد علی علیه السلام رأی داد) اجازه داد که او را در کنار قبر پیامبر دفن نمایند، این اقدام عایشه تا آنجا زشت و کریه بود که ابوهریره فریاد زد: به من بگوئید اگر پسر موسی بن عمران از دنیا می رفت آیا در کنار پدرش دفن نمی شد من خودم از پیامبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند! [۸]. جواد قیومی اصفهانی ۱ / ۲ / ۱۳۷۴

نیایش ها و ادعیه آن حضرت علیه السلام

ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او

دعاؤه فی التسیح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر

اشاره

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصی عدد الذنوب سبحان من لایخفی علیه خافیة فی السماوات و الارض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات. سبحان من لایعزب عنه مثقال ذره فی الارض و لا فی السماء سبحان من السرائر عنده علانیة و البواطن عنده ظواهر سبحان الله و بحمده.

دعای آن حضرت در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه

پاک و منزّه است خدائی که که بر اسرار قلبها آگاه است، پاک و منزّه است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاک و منزّه است، آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاک و منزّه است آگاه بر رازها و دانای بر پنهانها. پاک و منزّه است آنکه اندک چیز در زمین و آسمان از او پنهان نمی باشد، پاک و منزّه است آنکه رازها برایش آشکار و اسرار برایش هویدا است، پاک و منزّه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.

دعاؤه فی المناجاة

اشاره

اللهم انک الخلف من جمیع خلقک، و لیس فی خلقک خلف منک، الهی من احسن فبرحمتک، و من اساء فبخطیئه فلا الذی احسن استغنی عن رفدک و معونتک و لا الذی اساء استبدل بک و خرج من قدرتک. الهی بک عرفتک و بک اهتدیت الی امرک، و لولا انت لم ادر ما انت، فیا من هو هکذا و لا هکذا غیره، صل علی محمد و آل محمد و ارزقنی، الاخلاص فی عملی، و السعة فی رزقی، اللهم اجعل خیر عمری اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی یوم القاک. الهی اطعتک و لک المنه علی فی احب الاشیاء الیک،

الایمان بک، و التصدیق برسولک، و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک، الشرك بک و التکذیب برسولک، فاغفر لی ما بینهما، یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هر کس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت، تو بی نیاز نیست و آنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است. بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده، که تو را ملاقات می کنم. خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در مبعوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دو گانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

دعای طلب المغفره

اشاره

الهم انی اتقرب الیک بجدک و کرمک، و اتقرب الیک بمحمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیائک و رسلک، ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی ال محمد، و ان تقیلنی عثرتی، و تستر علی ذنوبی، و تغفرها لی، و تقضی لی حوائجی ولا تعذبنی بقبیح کان منی، فان عفوک و جودک یسعنی، انک علی کل شیء قدير.

دعای آن حضرت در طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم، با جود و بخشش، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم در گذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامرزی، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشت مرا عذاب نکنی، به درستی که عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

دعای طلب المغفره و انجاح المطالب

اشاره

یاعدتی عند کربتی، یا غیاثی [۹] عند شدتی، یا ولیی فی نعمتی، یا منجحی فی حاجتی، یا مغزعی فی ورطتی، یا منقذی من هلکتی، یا کاللی فی وحدتی. اغفر لی خطیئتی، و یسر لی امری، و اجمع لی شملی، و انجح لی طلبتی، و صلح لی شأنی، و اکفی ما اهمنی، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، ولا تفرق بینی و بین العافیة ابدما ما ابقیتنی، و فی الاخرة اذا توفیتنی، برحمتک یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات

ای توشه ام در هنگام سختی، ای فریاد رسم در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجت ها، ای پناهم در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی. خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین و من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمت ای بهترین رحم کنندگان.

دعاؤه لطلب مکارم الاخلاق

اشاره

یا من الیه یفر الهاربون، و به یستأنس المستوحشون، صل علی محمد و اله و اجعل انسی بک، فقد ضاقت عنی بلادک و اجعل توکلی علیک، فقد مال علی اعداؤک. اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بک اصول و بک اجول و علیک اتوکل و الیک انیب اللهم و ما وصفتک من صفة او دعوتک من دعاء، یوافق ذلک محبتک و رضوانک و مرضاتک فاحینی علی ذلک و امتنی علیه، و ما کرهت من ذلک، فخذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی. بؤت الیک ربی من ذنوبی، و استغفرک من جرمی، و لا حول و لا قوة الا بالله، لا اله الا هو الحلیم الکریم، و صلی الله علی محمد واله، و اکفنا مهم الدنیا و الاخرة فی عافیة، یا رب العالمین.

دعای آن حضرت در طلب اخلاق های نیکو

ای کسی که فرار کنندگان به سوی او می گریزند، و کسانی که در هراسند به او انس و الفت گرفته و دلگرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمیم را به خودت قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، که دشمنانت به سوی من چشم دوخته اند. پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که به سوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و به سوی تو تضرع و زاری نمایم. خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم و هر دعائی که تو را بدان خواندم و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن به سوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می سازد، متوجه ساز. از گناهانم، به سوی تو روی آورده، و از خطایم، استغفار می کنم، و نیرو و توانایی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار و بزرگوار است، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما.

دعاؤه لطلب النصر و الیقین من الله

اشاره

اللهم انی اسألك من کل امر ضعف عن حیلتی، ان تعطینی منه ما لم تنته الیه رغبتی، و لم یخطر ببالی، و لم یجر علی لسانی، و ان تعطینی من الیقین ما یحجزنی ان اسال احدا من العالمین، انک علی کل شیء قدیر.

دعای آن حضرت برای طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو می‌خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان‌طور نکرده، و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، به درستی که تو بر هر کار قادر و توانائی.

ادعیه آن حضرت در مورد نیاز و آنچه به آن ارتباط دارد

دعاؤه فی قنوت الوتر

اشاره

اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عافنی فیمن عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت، و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لا یقضی علیک، انه لا یدل من والیت، تبارک ربنا و تعالیت.

دعای آن حضرت در قنوت نماز وتر

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده‌ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده‌ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده‌ای، و در آنچه به من عطا کرده‌ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده‌ای را از من دور، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی‌کند، به درستی که تو هر که را سرپرستی کنی ذلیل نمی‌گردد.

دعاؤه فی القنوت

اشاره

یا من بسلطانہ ینتصر المظلوم و بعونه یعتصم المکولم سبقت مشیتک و تمت کلمتک و انت علی کل شیء قدير و بما تمضیه خیر یا حاضر کل غیب، و یا عالم کل سر، و ملجاء کل مضطر، ضلت فیک الفهوم، و تقطعت دونک العلوم، انت الله الحی القيوم، الدائم الدیوم. قد تری ما انت به علیم، و فیه حکیم، و عنه حلیم، و انت بالتناصر علی کشفه و العون علی کفه غیر ضائق، و الیک مرجع کل امر کما عن مشیتک مصدره. و قد ابنت عن عقود کل قوم، و اخفیت سرائر اخرین، و امضیت ما قضیت، و اخرت ما لافوت علیک فیه، و حملت العقول ما تحملت فی غیبک لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و انک انت السميع العلیم، الاحد البصیر و انت اللهم المستعان و علیک التوکل، و انت ولی ما تولیت لک الامر کله، تشهد الانفعال و تعلم الاختلال و تری تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الی ما جنحوا الیه، من عاجل فان و حطام عقباه حمیم ان و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد و خلوی من النصار، [۱۰] و انفرادی من الظهار، و بک اعتصم و بجبلک استمسک و علیک اتوکل اللهم قد تعلم انی ما ذخرت جهدی، و لا منعت و جدی حتی انفل حدی و بقیة و حدی فاتبع طریق من تقدمنی فی کف العادیة و تسکین الطاغیة عن دماء اهل المشایعة [۱۱] و حرست ما حرسه اولیائی من امر اخرتی و دنیای. فکنت لغیظهم اکظم و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتسمن، و بمیسمهم اتسم، حتی یأتی نصرک و انت ناصر الحق و عونه و ان بعد المدى من المرتاد و نأی الوقت عن افناء الاضداد. اللهم صل علی محمد و ال محمد

و آله و اخرجهم مع النصاب فی سرمد العذاب، و اعم عن الرشد و ابصارهم و سکعهم فی غمرات لذاتهم، حتی تأخذهم بغتة و هم غافلون و سحره و هم نائمون بالحق الذی تظهره، و الید التی تبطش بها، و العلم الذی تبدیه، انک کریم علیم.

دعای آن حضرت در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت پیشی گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، و بر آنچه می گذرد دانائی. ای آنکه در هر پنهانی حاضر و بر هر راز و نهانی آگاهی و پناه هر مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی. آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده و از آن شکیب و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کار به سوی توست، همچنان که آغاز آن از فرمان تو بوده است. از تصمیمات هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آن چه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آن چه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به راه راست هدایت می شود با دلیل و برهان توام بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند و به درستی که تو شنوا و دانا، یگانه و بینائی. پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی مخلوقات را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثری در جهان را شاهد بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینت های زودگذر آن - که عقاب الهی را به دنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم. پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد، و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیاءم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم. از اینرو خشمشان، را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد. خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنان در عذاب الهی ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان به طور ناگهانی فرا رسد، در حالی که در غفلت به سر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنان را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، به درستی که تو بزرگوار و دانائی.

دعاه فی القنوت

اشاره

اللهم انک الرب الرؤوف الملک العطوف، المتحنن المألوف، و انت غیث الحیران الملهوف و مرشد الضال المکفوف، تشهد خواطر اسرار المسرین، کمشاهدتک اقوال الناطقین اسألک بمغیبات علمک فی بواطن سرائر المسرین الیک، ان تصلی علی محمد و آله، صلاة نسبق بها من اجتهد من المتقدمین، و تتجاوز فیها من یجتهد من المتأخرین و ان تصل الذی بیننا و بینک، صله من صنعه لنفسک و اصطنعه لعینک. فلم تتخطفه خاطفات الظنن و لا- واردات الفتن، حتی نکون لک فی الدنیا مطیعین، و فی الاخره فی

جوارک خالدین.

دعای آن حضرت در هنگام قنوت

پروردگارا! به درستی که تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، همچنان که گفتار گویندگان را نظاره گر هستی. از تو می‌خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را برای خود ساخته ای برقرار می‌نمائی. و گمانهای باطل و آشوبگران ویرانگر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبردار تو، و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.

دعاؤه فی الاستسقاء

اشاره

اللهم هیچ لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسكاب. یا وهاب، اسقنا مغدقه، مطبقه موققه، فتح اغلاقها و یسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سیاقها بالانديه فی بطون الاودیه بصبوب الماء. یا فعال اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا مطبقا طبقا، عاملا معما، رهما بهما، رحما [۱۲] رشا مرشا، واسعا کافیا، عاجلا طیبا مرینا مبارکا، سلاطحا بلاطحا یباطح الابطاح مغدودقا مغرورقا. اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا، حتی ترخص به اسعارنا، و تبارک لنا فی صاعنا و مدنا، ارنا الرزق موجودا، و الغلاء مفقودا، امین رب العالمین.

دعای آن حضرت در طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن درهایش برای ریزش آبهای بسیار فراوان و پی در پی به حرکت درآور. ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفلهایش را بگشا، و موانعش را برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتهای به وسیله ریزش آب تسریع فرما. ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده که دشتهای را نمناک سازد. در کوه و دشتان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

دعاؤه عند باب المسجد

اشاره

روی انه کان علیه السلام: اذا بلغ باب المسجد رفع رأسه و یقول: الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم.

دعای آن حضرت در کنار درب مسجد

روایت شده که آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را بلند کرده و می فرمود: پروردگارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به درگاہت آمده، پس ای بزرگووار در مقابل زیباییهایی که نزد توست از کار زشت من درگذر.

ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها

دعاؤه فی الاحتجاب

اشاره

اللهم یا من جعل بین البحرین حاجزا و برزخا و حجرا محجورا یا ذالقوة و السلطان، یا علی المکان، کیف اخاف، و انت املی، و کیف اضام و علیک متکلی. فغظنی من اعدائک [۱۳] بسترک، و افرغ علی من صبرک و اظهرنی علی اعدائی بامرک و ایدنی بنصرک الیک اللجاء و نحوک الملتجاء، فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا یا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل، و المرسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل، ارم من عادانی بالتتکیل اللهم انی اسألك الشفاء من کل داء، و النصر علی الاعداء و التوفیق لما تحب و ترضی یا اله من فی السماء و الارض، و ما بینهما و ما تحت الثری، بک استکفی، و بک استشفی، و بک استعفی، و علیک اتوکل فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم.

دعای آن حضرت در پوشیده ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی ای آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالی که تو امیدم می باشی، و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالی که تو پناهم هستی. پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردباریت را بر من فرو ریز، و با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر توست، پس در کارم گشایش و فرج مقدر کن. ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن. خداوندا! شفاء از هر بیماری، و یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم. ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.

دعاؤه فی الاحتراز

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم انی اسألك بمکانک و بمعاهد عزک، و سکان سماواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر اللهم انی اسألك ان تصلى علی محمد و ال محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا.

دعای آن حضرت در دفع شدائد

بنام خداوند بخشنده مهربان، خداوندا به جایگاهت و مکانهای عزتت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می

خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته‌ام. خدایا! از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمائی.

دعاؤه اذا احزنه امر

اشاره

روی انه علیه السلام اذا احزنه امر: خلا فی بیت و دعا به: یا کهیحص یا نور یا قدوس، یا خبیر یا الله یا رحمان - ثلاثا. اغفر لی الذنوب التي تحل بها النقم، و اغفر لی الذنوب التي تغیر النعم، و اغفر لی الذنوب التي تهتك العصم، و اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء، و اغفر لی الذنوب التي تعجل الفناء. و اغفر لی الذنوب التي تدیل الاعداء، و اغفر لی الذنوب التي تقطع الرجاء، و اغفر لی الذنوب التي ترد الدعاء و اغفر لی الذنوب التي تمسك غیث السماء و اغفر لی الذنوب التي تظلم الهواء، و اغفر لی الذنوب التي تكشف الغطاء. ثم یدعو بما یرید.

دعای آن حضرت در دفع حزن اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می‌گردید در اتاقی قرار گرفته و این دعا را می‌خواند: ای کهیحص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار. گناهایی که نعمت و عذاب را بر من فرود می‌آورد، و گناهایی که نعمت‌ها را به نعمت مبدل می‌سازد، و گناهایی که پرده‌های حیا را می‌برد، و گناهایی که بلا را نازل می‌کند، و گناهایی که فنا و نابودی را تسریع می‌گرداند، را بیامرز. و گناهایی که دشمنان را مسلط می‌سازد، و گناهایی که امیدها را ناامید می‌کند و گناهایی که دعا را رد می‌کند، و گناهایی که از نزول باران ممانعت بعمل می‌آورد، و گناهایی که هوا را تاریک می‌کند، و گناهایی که پرده‌ها را می‌برد، را بر من ببخشای. آنگاه به آنچه می‌خواهد دعا می‌کند.

دعاؤه فی دفع کید الاعداء و رد بأسهم

اشاره

اللهم انی ادرا بک فی نحورهم، و اعوذ بک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا ارحم الراحمین.

دعای آن حضرت در دفع کید و دشمنان و شر آنان

پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده و از شرور آنان به تو پناه می‌آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می‌طلبم، به هر چه می‌خواهی و هر گونه که می‌خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری‌کنندگان.

دعاؤه علی اعدائه

اشاره

اللهم انی قد دعوت و اندرت و امرت و نهیت، و كانوا عن اجابه الدعای غافلین، و عن نصرته قاعدین و عن طاعته مقصرین، و لاعدائه ناصرین. اللهم فانزل علیهم رجزک و بأسک و عذابک، الذی لا یرد عن القوم الظالمین.

دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را به تو خوانده و از مخالفتت بر حذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوتم غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده و دشمنانم را یاری نمودند. خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز.

دعاؤه لدفع کید العدو (لما أتى معاویه)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله العظيم الاكبر، اللهم سبحانه يا قيوم، سبحانه الحي الذي لا يموت. أسألك كما أمسكت عن دانيال افواه الاسد، و هو في الجب فلا يستطيعون اليه سيلا-الا- باذنك أسألك ان تمسك عني امر هذا الرجل، و كل عدوى في مشارق الارض و مغاربها، من الانس و الجن، خذ باذانهم و اسماعهم و ابصارهم و قلوبهم و جوارهم و اكفني كيدهم بحول منك و قوة و كن لي جارا منهم و من كل جبار عنيد، و من كل شيطان مريد، لا يؤمن بيوم الحساب ان ولي الله الذي نزل الكتاب، و هو يتولى الصالحين، فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم.

دعای آن حضرت بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزه هستی، پاک و منزه است زنده ای که نمی میرد. از تو می خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر. مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار. به درستی که سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکوکاران را سرپرستی می کند پس اگر روی گرداندند بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.

دعاؤه علی زیاد بن أبیه

اشاره

اللهم خذلنا و لشيعتنا من زياد بن ابیه، و ارنا فيه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير.

دعای آن حضرت بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و بما نشان ده، به درستی که تو بر هر کار توانائی.

دعاؤه علی رجل من بنی امیه

اشاره

روی ان رجلا من بنی امیه اغلظ للحسن علیه السلام کلامه، و تجاوز الحد فی السب و الشتم له و لاییه، فقال الحسن علیه السلام: اللهم غیر ما به من النعمه و اجعله انثی ليعتبر به. فنظر الاموی فی نفسه، و قد صار امرأه.

دعای آن حضرت بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، و فحش ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود: پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای عبرت دیگران زن گردان. آن شخص به خود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.

دعاؤه لدفع شر الجار

اشاره

شکا رجل الی الحسن بن علی علیهما السلام جارا یؤذیه، فقال له الحسن علیه السلام: اذا صلیت المغرب، فصل رکعتین، ثم قل: یا شدید المحال یا عزیز اذلت بعزتک جمیع ما خلقت اکفنی شر فلان بما شئت. و فی روایه: یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذلت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل محمد و اکفنی مؤونه فلان بما شئت.

دعای آن حضرت در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگزار، و سپس بگو: ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی مخلوقات را در اختیار خود قرار داده ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی بگیر. و در روایتی آمده: ای نیرومند، ای آنکه مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی مخلوقات را در اختیار گرفته ای، بر محمد و خاندانش درود فرست و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار.

دعاؤه فی العوده لوجع الرجل

اشاره

عن الباقر علیه السلام قال: کنت عند الحسین بن علی علیهما السلام اذا اتاه رجل من بنی امیه من شیعتنا، فقال له: یا ابن رسول الله ما قدرت ان امشی الیک من وجع رجلی، قال: فاین انت من عوده الحسن بن علی علیهما السلام؟ قال: یا بن رسول الله و ما ذاک؟ قال: انا فتحنا لک فتحا مبینا، لیغفر لک الله - الی قومه - و کان الله عزیزا حکیما. [۱۴].

دعای آن حضرت برای درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت: ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه السلام را نمی خوانی فرمود، آن کدامست؟ فرمود: به درستی که گشایش و پیروزی آشکاری که برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: و خداوند استوار و حکیم است. [۱۵].

دعای فی العوذۃ لاصابه العین

اشاره

عن الحسن علیه السلام: ان دواء الاصابه بالعین ان یقراء: و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین. [۱۶].

دعای آن حضرت در دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آن است که بخوانی: و آنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و می گویند این شخص دیوانه است، و در حالی که این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری نیست.

ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

دعای فی الاستعاذه

اشاره

اللهم انی اعوذ بک من قلب یعرف و لسان یصف و اعمال تخالف.

دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از بعضی از امور

پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند، و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.

دعای عند التزام الرکن

اشاره

روی ان الحسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام التزم الرکن، فقال: الهی انعمت علی فلم تجدنی شاکرا و ابتلینتی فلم تجدنی صابرا فلا انت سلبت النعمه بترك الشکر و لا انت ادمت الشده بترك الصبر الهی ما یكون من الکریم الا الکریم.

دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود: پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی ولی صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک صبر و شکیبائی استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

دعاؤه اذا أفطر

اشاره

عن الكاظم، عن ابيه، عن جده، عن الحسن بن علي عليهما السلام: ان لكل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فاذا كان اول لقمه فقل: بسم الله، يا واسع المغفرة اغفر لي. و في رواية اخرى: بسم الله الرحمن الرحيم، يا واسع المغفرة، اغفر لي. فانه من قالها عند افطاره غفر له.

دعای آن حضرت هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار یک دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید: بنام خدای، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای. و در روایتی آمده: بنام خداوند بخشنده مهربان، ای دارای بخشش بسیار مرا ببخش. هر که هنگام افطار این دعا را بخواند، بخشیده می شود.

دعاؤه في ليلة القدر

اشاره

يا باطنا في ظهوره و يا ظاهر في بطونه يا باطنا ليس يخفى يا ظاهرا ليس يرى، يا موصوفا لا يبلغ بكيونته موصوف، و لا حد محدود. يا غائبا غير مفقود، و يا شاهدا غير مشهود، يطلب فيصاب لم يخل منه السماوات لم يخل منه السماوات و الارض و ما بينهما طرفه عين لا يدرك بكيف و لا يأتين باين و لا بحيث. انت نور النور و رب الارباب، احطت بجميع الامور، سبحان من ليس كمثله شيء، و هو السميع البصير سبحان من هو هكذا و لا هكذا غيره.

دعای آن حضرت در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در نا پیدائی آشکاری، ای نا پیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده، و تو را تحدید به مقداری ننماید. ای غائبی که هرگز گم نشده ای، و ای شاهدهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی گردی. نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاک و منزّه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست پاک و منزّه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.

دعاؤه اذا هنته بمولود

اشاره

روی انه ولد للحسن بن علی علیهما السلام مولود، فاتته قریش فقالوا: یهتک الفارس، فقال علیه السلام: و ما هذا من الکلام، فقولوا: شکر الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ الله به اشد و رزقک بره.

دعای آن حضرت در کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد، قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است بگوئید: بخشنده را شکر گزارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.

دعاؤه عند احتضاره لطلب الرحمة من الله تعالی

اشاره

عن رؤبه من مصقله قال: لما نزل بالحسن علیه السلام الموت قال: اخرجوا فراشی الی صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رأسه الی السماء و قال: اللهم انی احتسب عندک نفسی، فانها اعز الانفس علی لم اصب بمثلها. اللهم ارحم صرعتی، و انس فی القبر وحدتی.

دعای آن حضرت هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

از رؤبه بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند: خداوند! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم به تو می سپارم. خدایا! مرا مورد رحمت قرار ده، و در تنهایی قبر مونس من باش.

خطبه های آن حضرت علیه السلام

خطبته فی استنفار الناس الی الجمل

اشاره

الحمد لله العزیز الجبار الواحد القهار الکبیر المتعال، سواء منکم من اسر القول، و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار، احمده علی حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و علی ما احببنا و کرهنا، من شدة و رخاء. و اشهدان لاله الا الله، وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، امتن علینا بنبوته و اختصه برسالته و انزل علیه وحیه، و اصطفاه علی جمیع خلقه، و ارسله الی الانس و الجن، حین عبدت الاوثان و اطیع الشیطان، و جحد الرحمان، فصلی الله علیه و اله و جزاه افضل ما جزى المرسلین اما بعد، فانی لا اقول لکم الا ما تعرفون ان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ارشد الله امره و اعز نصره، بعثنی الیکم یدعوکم الی الصواب و الی العمل بالکتاب و الجهاد فی سبیل الله، و ان کان فی عاجل ذاک ما تکرهون فان فی اجله ما تحبون، ان شاء الله و قد علمتم ان علیا صلی مع رسول الله

صلی الله علیه و آله و وحده، و انه يوم صدق به لفی عاشره من سنه ثم شهد مع رسول الله جميع مشاهده، و كان من اجتهاده فى مرضات الله و طاعة رسوله و اثاره الحسنه فى الاسلام ما قد بلغكم. و لن يزل رسول الله راضيا عنه حتى غمضه بيده و غسله وحده، و الملائكة اعوانه، و الفضل ابن عمه ينقل اليه الماء، ثم ادخله حفرته، و اوصاه بقضاء دينه و عاداته، و غير ذلك من من الله عليه. ثم و الله ما دعاهم الى نفسه، و لقد تداك الناس عليه تداك الابل الهيم عند ورودها فبايعوه طائعين ثم نكث منهم ناكثون بلا حدث احده و لا- خلايف اتاه، حسدا له و بغيا عليه. فعليكم عباد الله بتقوى الله و الجد و الصبر و الاستقامه بالله و الخوف الى ما دعاكم اليه امير المؤمنين. عصمنا الله و اياكم بما عصم به اولياءه و اهل طاعته و الهمنا و اياكم تقواه، و اعاننا و اياكم على جهاد اعدائه، استغفر الله العظيم لى و لكم.

خطبه آن حضرت برای تحریض مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزاست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش. و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است، و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده، و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را به سوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید. اما بعد، من چیزی نمی گویم، جز آنچه شما می دانید، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش نیرومند گرداند، مرا به سوی شما فرستاده، شما را به سوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده، محبوب شما خواهد بود. و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گزارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن هجده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید. و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهایی او را غسل داد، در حالی که فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است. و سوگند به خدا که آنان را به سوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن، بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالی که چیزی را بدعت نگذارد، و خلافتی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او. پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیرالمومنین شما را به آن جهت خوانده است. خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است و به ما و شما تقوای خود را الهام کند؛ و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.

خطبه فی استنفار اهل الکوفه الی الجمل

اشاره

روی ان علیا علیه السلام بعث الی الکوفه الحسن ابنه علیه السلام و بعض اصحابه، و معهم کتاب الی اهل الکوفه فلما دخل الحسن

علیه السلام و عمار الكوفه اجتمع اليهما الناس فقام الحسن عليه السلام فاستقر الناس، فحمد الله و صلى على رسوله ثم قال: ايها الناس! انا الى الله و الى كتابه و سنة رسوله و الى افقه من تفقه من المسلمين و اعدل من تعدلون، و افضل من تفضلون و اوفى من تبايعون، من لم يعيه القرآن، و لم تجهله السنه و لم تقعد به السابقه، الى من قرب الله الى رسوله قرابتين، قرابه الدين و قرابه الرحم، الى من سبق الناس الى كل ما اثره الى من كفى الله به رسوله، و الناس متخادلون، فقرب منه و هم متباعدون، و صلى معه و هم به مشركون و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم مجمحون و صدقه و هم مكذبون، و الى من لم ترد له رايه و لا تكافي له سابقه و هو يسألکم النصر و يدعوكم الى الحق، و يسألکم بالمسير اليه، لتوازره، و تنصروه على قوم نكثوا بيعته، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه، و مثلوا بعمال، و انتهبوا بيت ماله فاشخصوا اليه رحمكم الله فمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر، و احضروا بما يحضر به الصالحون.

خطبه آن حضرت برای تحريض اهل كوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد. هنگامی که اما حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! ما آمده ایم تا شما را دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادل ترین کسی که شما آنان را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما را برتر می دانید، و باوفا ترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، به سوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است. به سوی کسی که خداوند به وسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالی که مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالی که مردم از او دور بودند، با او نماز گزارد، در حالی که مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالی که مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالی که مردم اکراه داشتند او را تصدیق کرد در حالی که مردم او را تکذیب می کردند، به سوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است. و او از شما یاری می خواهد و شما را به سوی حق می خواند، و از شما می خواهد که به سوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکسته و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید. پس به سوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

خطبه فی غزوة الجمل، لتحريض الناس الى الجهاد

اشاره

يا ايها الناس! اجيبوا دعوة اميركم، و سيروا الى اخوانكم، فانه سيوجد لهذا الامر من ينفر اليه، و الله لاني يليه اولوا النهي امثل في العاجلة و خير في العاقبة فاجيبوا دعوتنا و اعينونا على ما ابتلينا به و ابتليتكم.

خطبه آن حضرت در جنگ جمل برای تحريض مردم به جنگ

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید، و به سوی برادرانتان بروید، بزودی کسی این حکومت را به دست می گیرد که به سوی او کوچ می کنید، به خدا سوگند، اگر دانایان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما را یاری کنید، در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

خطبته لتحریض اهل الكوفة الى الجمل

اشاره

ایها الناس! ان امیر المؤمنین یقول: انی خرجت مخرجی هذا ظالما او مظلوما، و انی اذکر الله عزوجل رجلا رعی الله حقا الا نفر فان کنت مظلوما اعاننی و ان کنت ظالما اخذ منی و الله ان طلحة و الزبیر لاول من بايعنی و اول من غدر فهل، استأثرت بمال او بدلت حکما فانفروا فمروا بمعروف و انهوا عن منکر.

خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: من در این راه حرکت کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم، باری مردی که حقی را بر خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من مظلوم هستم مرا یاری کنید، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد، و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند، که به من مکر و حيله زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام، پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

خطبته لاستنفار اهل الكوفة الى حرب الجمل

اشاره

ایها الناس! انه قد کان من امیر المؤمنین علیه السلام، ما تکفیکم جملته و قد اتیناکم مستنفرین لکم لانکم جبهة الامصار و رؤساء العرب [۱۷]. و قد کان من نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغکم، و هو ضعف النساء [۱۸] و ضعف رأیهن، و قد قال الله تعالی: الرجال قوامون علی النساء [۱۹]. و ایم الله لو لم ینصره احد لرجوت ان یکون له فیمن اقبل معه من المهاجرین و الانصار و من بیعت الله له من نجباء الناس کفایة فانصروا الله ینصرکم.

خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمومنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم اکنون آمده ایم تا شما را به سوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها و رؤسا عرب هستید. و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عایشه به شما رسیده است، و آن ناشی از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان می باشد، و خداوند فرموده: مردان بر زنان تفوق دارند. و به خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین و انصار که برای یاری او می آیند، و آنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا شما را یاری کند.

خطبته فی تحریض الناس لنصرة علی

اشاره

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام ما کان من امر ابی موسی فی تخذیل الناس عن نصرته، انفذ الحسن علیه السلام و الاشر و عمار الی الکوفة لما دخلوا المسجد صعدا الحسن علیه السلام المنبر فحمدالله و اثنی علیه و ذکر جده فصلی علیه ثم قال: ایها الناس! ان علیا امیر

المؤمنین باب هدی، فمن دخله اهتدی و من خالفه تردی.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی او فرستاد. هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین فرمود: ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود هدایت یافته، و هر که مخالفت کند هلاک می گردد.

خطبه فی تحریض الناس لنصره علی

اشاره

روی انه لما سار علی علیه السلام من المدینه الی فید، بعث الحسن علیه السلام و عمار و ابن عباس الی الکوفه، لما دخلوا المسجد صعّد الحسن بن علی علیه السلام المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم ذکر جده فصلی علیه و ذکر فضل ابيه و سابقته و قرابته برسول الله صلی الله علیه و آله و انه اولی بالامر من غیره ثم قال: معاشر الناس! ان طلحه و الزبیر قد بايعا علیا طائعين غیر مکرهین ثم نفروا و نکثا بیعتهما له فطوبی لمن خف فی مجاهدته من جاهده، فان الجهاد معه کالجهد مع النبی صلی الله علیه و آله.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد به نزدیک شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و اینکه او به خلافت از همه شایسته تر است آنگاه گفت: ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را شکستند، خوشا به حال آن که در نبرد با کسانی که به مبارزه با او آمده اند، سبک بال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است.

خطبه فی تحریض الناس لنصره علی

اشاره

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام خطبه عبدالله بن الزبیر قال لولده الحسن علیه السلام: قم یا بنی فاخطب فحمد الله و اثنی علیه و قال: ایها الناس! قد بلغنا مقاله ابن الزبیر، و قد کان و الله ابوه یتجنی علی عثمان الذنوب و قد ضیق علیه البلاد حتی قتل، و ان طلحه را کر رایته علی بیت ماله و هو حی و اما قوله: ان علیا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجة لایه، زعم انه بايعه بیده و لم یبايعه بقلبه، فقد اقر بالبیعة و ادعی الولیجة فلیاءت علی ما ادعاه ببرهان و انی له ذلک؟! و اما تعجبه من تورّد اهل الکوفه علی اهل البصرة فما عجبه من اهل حق تورّدوا علی اهل الباطل؟ و لعمری و الله لیعلمن اهل البصرة، فمیعاد ما بیننا و بینهم یوم نحاکمهم الی الله، فیقضی الله بالحق و هو خیر الفاصلین.

خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که سخنان عبدالله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر من برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! سخن عبدالله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود، پدرش گناهانی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالی که طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود. اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالی که به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد. و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجبی ندارند، که اهل حق باطل غالب شوند و به خدا سوگند، به جانم قسم می خورم، که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

خطبه فی فضل اهل البیت

اشاره

روی انه لما فرغ علی بن ابیطالب علیه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض حضرت الجمعة فتأخر عنها، و قال لابنه الحسن: انطلق یا بنی فاجمع بالناس فاقبل الحسن علیه السلام الی المسجد فما استقر علی المنبر حمدالله و اثنی علیه و تشهد و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال: ایها الناس! ان الله اختارنا لنفسه، و ارتضانا لدينه، و اصطفانا علی خلقه، و انزل علینا کتابه و وحیه و ایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا الا انتقصه الله من حقه فی عاجل دنیا و اخرته، و لا یتوان علینا دولة الا كانت لنا العاقبه و لتعلمن نبأه بعد حین. ثم جمع بالناس و بلغ اباه کلامه، فلما انصرف الیه ابیه علیه السلام نظر الیه، فما ملک عبرته ان سالت علی خدیبه ثم استدناه الیه فقبل بین عینی و قال: بابی انت و امی ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر من نماز جمعه را همراه مردم به جای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود: ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقتش می کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آنرا بزودی خواهید دانست. آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش هنگامی که بازگشت و چشمان پدرش به او افتاد نتوانست خود را کنترل کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید، و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندانم که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.

خطبه فی صفتین لتحریر الناس الی الجهاد

اشاره

الحمد لله لا اله غیره، و حده لا شریک له، و اثنی علیه بما هو اهله، ان مما عظم الله علیکم من حقه و اسبغ علیکم من نعمه ما لا

یحیی ذکره، و لا یؤدی شکره ولا یبلغه، صفة و لا قول و نحن انما غضبنا لله و لکم، فانه من علينا بما هو اهله ان نشکر فيه الاءه و بلاهه و نعماءه قولاً یصعد الی الله فيه الرضا و تنتشر فيه عارفة الصدق، یدقق الله فيه قولنا، و نستوجب فيه المزید، من ربنا، قولاً یزید، و لا یمید. فانه لم یجتمع قوم قط علی امر واحد الا اشتد امرهم و استحکمت عقدهم، فاحتشدوا فی قتال عدوکم معاویة و جنوده، فانه قد حضر، و لا تخاذلوا فان الخذلان یقطع نیاط القلوب و ان الاقدام علی الاسنة نجدة و عصمة لانه لم یمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العلة و کفاهم جوانح الذلّة و هداهم الی معالم الملّة. و الصلح تأخذ منه ما رضیت به و الحرب یکفیک من انفاسها جرع

خطبه آن حضرت در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ

سپاس خدای را سزااست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقیقت بر شما برتر گردانید، و نعمتهایش که بر شما گسترده گرداند، آنچه نامش به شمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او نرسد. و ما در راه خداوند برای شما غضبناک شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گزاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی خداوند بالا رود، و صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، و سزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود. هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیان او شوید که به سوی شما آمده است، و به خواری نگرانید که ذلت و بندهای دنیا را می گسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و بر کناری از شکست و ذلت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها و ناکامیشان را برمی دارد، و از خواری به دورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند. و آنگاه این شعر را خواند: از صلح آنچه را می خواهی می توان گرفت ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه را نتوان نوشید.

خطبه بعد حکم ابی موسی الاشعری فی صفین

اشاره

ایها الناس! انکم قد اکثرتم، فی امر عبدالله بن قیس و عمر بن العاص، فانما بعثنا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکماً ولکنه محکوم علیه و قد اخطا عبدالله بن قیس فی ان اوصی بها الی عبدالله بن عمر، فاخطا فی ذلک فی ثلاث خصال: فی ان اباه لم یرضه لها و فی انه لم یستأمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومة فرض من الله و قد حکم رسول الله صلی الله علیه و آله سعدا فی بنی قریظة فحکم فیهم بحکم الله لاشک فی، فنفذ رسول الله صلی الله علیه و آله حکمه و لو خالف ذلک لم یجره.

خطبه آن حضرت بعد از آن که ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد

ای مردم! شما در کار عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی و هوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، و هر که اینگونه عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد. عبدالله بن قیس در مورد انتخاب عبدالله بن عمر به خلافت خطا نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبدالله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار برای عبدالله بن عمر ارزشی قائل نبودند، و کسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، و

حکومت از جانب خداوند واجب شده است. پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر غیر آن حکم می کرد، پیامبر اجرا نمی نمود.

خطبه فی تحمید الله و فضل ابیه

اشاره

روی ان علیا علیه السلام قال للحسن علیه السلام: یا بنی، قم فاخطب حتی اسمع کلامک فقام علیه السلام قال: الحمد لله الواحد بغیر تشبیه الدائم بغیر تکوین، القائم بغیر کلفه الخالق بغیر منصبه الموصوف بغیر غایه المعروف بغیر محدودیه، العزیز لم یزل قدیما فی القدم ردعت القلوب لهیته و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته، و لا یبلغ الناس کنه جلاله، و لا یفصح الواصفون منهم لکنه عظمته و لا تبلغه العلماء بالبابها و لا اهل التفکر بتدبیر امورها، اعلم خلقه به الذی بالحد لا یصفه یدرک الابصار و لا تدرکه الابصار وهو الطیف الخیر اما بعد فان علیا باب من دخله کان مؤمنا، و من خرج منه کان کافرا، اقول قولی هذا و استغفر الله العظیم لی و لکم.

خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسر من برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و چنین سخن گفت: سپاس خدایی را سزااست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایی داشته باشد، شناخته شده است بدون محدودیت، استوار است و این امر از ازل با او می باشد، قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر قدرتش خاضع است. نهایت قدرتش بر قلب خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم نمی یابند، و در نهایت، عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد، داناترین مردم به او کسی است که او را به حد و نهایی توصیف نکنند، ابصار را درک کرده و اما ابصار او را درک نمی کنند، و او دانا و آگاهست. اما بعد علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده و هر که از آن خارج گردد کافر است این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.

خطبه فی تحمید الله و فضل ابیه

اشاره

روی ان اباه علیا علیه السلام قال له علیه السلام: قم فاخطب لاسمع کلامک فقال علیه السلام فقال: الحمد لله الذی من تکلم سمع کلامه، و من سکت علم ما فی نفسه، و من عاش فعليه رزقه، و من مات فاليه معاده، اما بعد، فان القبور محللتنا، و القيامة موعدنا، و الله عارضنا، ان علیا باب، من دخله کان مؤمنا، و من خرج عنه کان کافرا.

خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم آن حضرت برخاست و فرمود: سپاس خدای را سزااست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید، به آن چه در قلب

دارد آگاهست، و هر که زندگی کند، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت، وعده گاهمان و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج گردد کافر است.

خطبه فی فضل اهل البیت

اشاره

روی انه طعن اقوام من اهل الكوفة فی الحسن بن علی علیهما السلام فقالوا: انه عی لا یقوم بحجة فبلغ ذلك امیرالمؤمنین علیه السلام فدعا الحسن فقال: یا ابن رسول الله ان اهل الكوفة قد قالوا فیک مقاله اکرهها، فاخبر الناس، فقال: یا امیر المؤمنین لا استطیع الکلام و انا انظر الیک، فقال امیر المؤمنین علیه السلام: انی متخلف عنک فناد الصلاة جامعه، فاجتمع المسلمون، فصعد المنبر فخطب خطبة بلیغة وجیزة، فضج المسلمون بالبكاء، ثم قال: ایها الناس! اعقلوا عن ربکم، ان الله عزوجل اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم. فنحن الذریة من آدم، و الاسرة من نوح، و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل و آل من محمد صلی الله علیه و آله نحن فیکم کالسماء المرفوعة، و الارض المدحوة و الشمس الضاحیه، و کالشجرة الزيتونه، لا شرقیه و لا غربیه التي بورک زيتها النبی اصلها، و علی فرعها و نحن والله ثمره تلك الشجرة، فمن تعلق بغض من اغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی فقام امیر المؤمنین علیه السلام من اقصى الناس، یسحب رداءه من خلفه، حتی علا المنبر مع الحسن علیه السلام، فقبل بین عینیه، ثم قال: یا بن رسول الله اثبت علی القوم حجتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زدند، که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیر المؤمنین علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آن را زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود: ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است. پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم صلی الله علیه و آله. ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است. پیامبر ریشه آن، و علی ساقه آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می کند. آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالی که رداء ایشان از پشت سرش کشیده می شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت و بین چشمهای ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعت را واجب ساختی پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.

خطبه فی فضلهم بعد شهادة ابيه

اشاره

روی انه ما قتل امیرالمؤمنین علیه السلام رقی الحسن بن علی علیهما السلام، فاراد الکلام، فخنقته العبره، فقعده ساعه، ثم قام، فقال: الحمد لله الذی کان فی اولیته وحدانیاً، و فی ازلته متعظماً بالالهیه، متکبراً بکبریائه و جبروته، ابتدا ما ابتدع و انشأ ما خلق، علی غیر مثال کان سبق مما خلق ربنا اللطیف بلطف ربوبیته، و بعلم خبره فتق، و باحکام قدرته خلق جمیع ما خلق، فلا مبدل لخلقه، ولا مغیر لصنعه، و لا معقب لحکمه، و لا راد لامره، و لامستراح عن دعوته. خلق جمیع ما خلق، و لازوال لملکه، و لا انقطاع لمدته، فوق کل شیء علا، و من کل شیء دنا، فتجلی لخلقه من غیر ان یکون یری، و هو بالمنظر الاعلی احتجب بنوره، و سما فی علوه، فاستتر عن خلقه، و بعث الیهم شهیداً علیهم، و بعث فیهم النبیین، مبشرین و منذرین، لیهلک من هلک عن بینة، و یحیی من حی عن بینة، و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه بربوبیته بعد ما انکروه. و الحمد لله الذی احسن الخلفه علينا اهل البيت و عنده نحتسب عزانا فی خیر الاباء رسول الله صلی الله علیه و آله، و عند الله نحتسب عزانا فی امیر المؤمنین علیه السلام، و لقد اصیب به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و لا دینارا الا اربعمائه درهم اراد ان یتاع لاهله خادماً و لقد حدثنی حبیبی جدی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الامر یملکه اثنا عشر اماماً من اهل بیته و صفوته، ما منا الا مقتول او مسموم ثم عزل عن منبره، فدعا باین ملجم لعنة الله، فاتی له، قال: یا بن رسول الله، استبقنی اکن لک، و اکفیک امر عدوک بالشام، فعلاه الحسن علیه السلام بسیفه، فاستقبل السیف بیده، فقطع خنصره، ثم ضربه ضربه علی یافوخه، فقتله، لعنة الله علیه.

خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش

روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود: سپاس خدائی را سزاست، که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانایی برتر گردید، آغاز نمود، آن چه را ایجاد کرد، و پدید آورد آن چه را که خلق نمود، در حالی که نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت. پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقش، و تغییر دادن موجوداتش، و مواخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خوانده اش را مانعی نمی باشد. تمامی موجودات را خلق کرد، در حالی که حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلقش تجلی کرده بدون آنکه دیده شود و او در جایگاه برتری است. به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، به سوی ایشان شاهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان و توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند. و سپاس خدائی را سزاست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیر المؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود به جای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست، برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد. دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت به دست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم، یا مسموم می گردیم. آنگاه از منبر پائین آمد، و ابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهم کرد، و در مورد دشمنت، در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند، - لعنت الهی بر او باد.

بهشت سبقت نمی‌گیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد. و اگر پیامبر او را به جنگی می‌فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می‌جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آن را جمع‌آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.

خطبه لما مات ابوه

اشاره

ایها الناس! اتقوا الله، فاننا امرؤکم و اولیاءکم، و انا اهل البيت الذین قال الله فینا: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البيت و یطهرکم تطهیرا. [۲۲].

خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت

ای مردم! تقوای الهی پیشه‌سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند درباره ما فرموده: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

خطبه لما مات ابوه

اشاره

ایها الناس! ان الدنيا دار بلاء و فتنه و کل ما فیها فالی زوال و اضمحلال فلما بلغ الی قوله: و انی ابایعکم علی ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت فقال الناس: سمعنا و اطعنا فمرنا بأمرک یا امیرالمؤمنین.

خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت

ای مردم! دنیا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل و نابود می‌گردد. تا آن جا که فرمود: و من با شما بیعت می‌کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با هر که صلح کردم صلح کنید. مردم گفتند: شنیده و اطاعت می‌کنیم، ای امیرالمؤمنین امرت را بیان نما.

خطبه بعد البیعه له

اشاره

نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسولہ الاقربون، و اهل بیته الطیبون الطاهرون، و احد الثقلین اللذین خلفهما رسول الله صلی الله علیه و آله فی امته، و التالی کتاب الله، فیہ تفصیل کل شیء، لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه فالمعمول علینا فی تفسیره، لا تتظنی تأویلہ، بل نتیقن حقائقه، فاطیعونا، فان طاعتنا مفروضه، اذ كانت بطاعه الله عزوجل و رسولہ مقرونه. قال الله عزوجل: یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول [۲۳] و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یرتبونہ منهم [۲۴]. و احذرکم الاصغاء لهتاف الشیطان، فانه لکم عدو مبین، فتکونوا اولیاء الذین قال لهم: لا- غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترأت الفتان نکص علی عقیبه و قال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون [۲۵].

فتلقون الی الرماح وزرا، و الی السیوف جزرا، و للعمد حطما، وللسهام غرضا، ثم لاینفع نفسا ایمانها لم تکن امنه من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا

خطبه آن حضرت بعد از بیعت با او

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار گرانبهائی که او از خود به جای گذاشت، ما یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد. پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید، که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد. و خداوند می فرماید: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از بیان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسولش بازگردانید، و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت. و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید، که خداوند درباره آنان فرمود: شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.

خطبه فی تعریض اصحابه للقتال

اشاره

روی انه لما سار معاویه الی العراق، و بلغ جسر منبج، نادى المنادى: الصلاة جامعة، فلما اجتمعوا، خرج الحسن علیه السلام فصعد المنبر، فحمد الله و اثنى علیه، ثم قال: اما بعد، فان الله كتب الجهاد علی خلقه و سماه کرها، ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنین: اصبروا ان الله مع الصابرين [۲۶]، فلستم ایها الناس نائلین ما تحبون الا بالصبر علی ما تکرهون. انه بلغنی ان معاویه بلغه انا کنا ازمعنا علی المسیر الیه، فتحرک لذاته، فاخرجوا رحمکم الله الی معسکرکم بالنخيلة حتى ننظر و ننظرون و نری و ترون. قال: و انه فی کلامه لیتخوف خذلان الناس له.

خطبه آن حضرت در تعریض اصحابش به جنگ

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامی که مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: صبر کنید که خداوند با صابران است ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسید مگر آنکه بر آن چه ناخوشایند می شمارید، صبر کنید. به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشد، همگی به سوی نخيله قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه می شود. راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالی که از نقض پیمان مردم در هراس بود.

خطبه فی ذم اصحابه لتناقلهم عن الجهاد

اشاره

اما والله ما ثننا عن قتال اهل الشام ذلّه و لاقله، و لكن كنا نقاتلهم بالسلامه و الصبر، فثببت السلامه بالعداوه، و الصبر بالجزع، و كنتم تتوجهون معنا، و دينكم امام دنياكم، و قد اصبحتم لان و دنياكم امام دينكم، و كنا لكم و كنتم لنا، و قد صرتم اليوم علينا ثم اصبحتم تعدون قتيلين: قتيلًا بصفين تبكون عليهم، و قتيلًا بالنهروان تطلبون بثارهم، فاما الباكي فخاذل، و اما الطالب فثائر. و ان معاويه قد دعا الي امر ليس فيه عز و لا- نصفه، فان اردتم الحياه قبلناه منه و اغضضنا على القذى، و ان اردتم الموت بذلناه في ذات الله، و حاكمناه الي الله فنادى القوم باجمعهم: بل البقيه و الحياه.

خطبه آن حضرت در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد

به خدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، پس سلامت با دشمنی و صبر با ناراحتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیاتان بود، ولی امروز دنیاتان دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید. و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین بودند و بر آنها می گریید، و کشته هایی که در نهروان خواستار انتقام آنهاید، گریه کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است. و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید، بر او حمله می بریم، و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم. هنوز سخنان امام پایان نیافته بود، که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

خطبه فی غدر اصحابه به

اشاره

روی انه لما مات على عليه السلام جاء الناس الى الحسن عليه السلام، و قالوا: انت خليفة ابيك و وصيه و نحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بامرک، فقال عليه السلام: كذبتم و الله، ما وفيتم لمن كان خيرا مني، فكيف تفون لي، و كيف اطمئن اليكم و لا اتق بكم، ان كنتم صادقين فموعد ما بيني و بينكم معسكر المدائن. فوافوا الي هناك. فركب و ركب معه من اراد الخروج، و تخلف عنه كثير، فماوفوا بما قالوه، و بما وعدوه، و غروه كما غروا امير المؤمنين عليه السلام من قبله، فقال خطيبا و قال: غررتموني كما غررتم من كان من قبلي، مع اي امام تقاتلون بعدى، مع الكافر الظالم الذي لم يؤمن بالله و لا برسوله قط، و لا اظهر الاسلام هو و بنى اميه الا فرقا من السيف، و لو لم يبق لبني اميه الا عجز و درء، لبغت دين الله عوجا، و هكذا قال رسول الله صلى الله عليه و آله. ثم وجه اليه قائدا في اربعة الاف و كان من كنده، و امره ان يعسكر بالانبار و لا يحدث شيئا حتى ياتيه امره - ثم ذكر صيرورة الرجل الي معاويه بسبب تطميعة، الي ان قال: - فبلغ ذلك الحسن عليه السلام فقام خطيبا و قال: هذا الكندي توجه الي معاويه و غدر بي و بكم، و قد اخبرتمكم مرة بعد مرة، انه لا وفاء لكم، انتم عبيد الدنيا، و انا موجه رجلا اخر محله، و اني اعلم انه سيفعل بي و بكم ما فعل صاحبه، و لا يراقب الله في و لا فيكم. فبعث اليه رجلا من مراد في اربعة الاف، و تقدم اليه بمشهد من الناس و توكد عليه، و اخبره انه سيغدر كما غدر الكندي، فحلف له بالايمان التي لا- تقوم لها الجبال انه لا- يفعل فقال الحسن عليه السلام: انه سيغدر - ثم ذكر غدره بالامام عليه

السلام.

خطبه آن حضرت در حيله اصحابش به آن حضرت

روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن علیه السلام آمده و گفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود: به خدا سوگند دروغ گفتید، و به کسی که از من بهتر بود وفا نکردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالی که به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعد من و شما پادگان مدائن است، به آنجا بیائید. امام سوار شد و هر که قصد داشت، با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنان که به امیر المؤمنین علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حيله نمودند، امام برخاست و فرمود: به من حيله زدید همچنان که با کسی که قبل از من بود نیز حيله زدید، با کدام پیشوایی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که به خدا و رسولش یک لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها یک پیرزن فرتوتی باقی نماند، دین خدا را به انحراف می کشاند، و اینگونه پیامبر خبر داده است. آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز به سوی معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و به سوی خود خواند، تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود: این کندهی به سوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیاخیز، من مرد دیگری را جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند. پس امام مردی از قبیله مراد را همراه چهار هزار نفر به سوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.

خطبه لما اتی اصحابه الی معاویه**اشاره**

خالفتم ابي حتى حکم و هو کاره، ثم دعاکم الی قتال اهل الشام بعد التحکیم، فأیتتم حتی صار الی کرامه الله، ثم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمی، و تحاربوا من حاربی، و قد اتانی ان اهل الشرف منکم قد اتوا معاویه، و بايعوه فحسبی منکم، لا تغرونی من دینی و نفسی

خطبه آن حضرت هنگامی که اصحابش به معاویه پیوستند

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالی که خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید، و با هر که جنگیدم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.

خطبه فی الکوفه قبل الصلح

اشاره

یا ایها الناس! فان الله قد هداکم باولنا، و حقن دمائکم باخرنا، و ان لهذا الامر مدء، و الدنيا دول، و ان الله تعالی قال لنبیة: و ان ادري لعله فتنه لکم و متاع الی حین [۲۷].

خطبه آن حضرت در کوفه قبل از صلح

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: «و نمی دانی، شاید این امر آزمایشی و بهره مندی اندکی برای شما باشد».

خطبه لم عزم الصلح

اشاره

روی انه لما صار معاویة نحو العراق و تحرك الحسن علیه السلام و استنفر الناس للجهاد فتشاقلوا عنه، صار علیه السلام حتی نزل ساباط، و بات هناك، فلما اصبح اراد علیه السلام ان یمتحن اصحابه، و یتبریء احوالهم فی طاعته، لیمیز اولیاءه من اعدائه، و یکون علی بصیره من لقاء معاویة، فأمر ان ینادی فی الناس بالصلاة جامعة فاجتمعوا، فصعد المنبر فخطبهم، فقال: الحمد لله کلما حمده حامد، و اشهد ان لا اله الا الله کلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق و ائتمنه علی الوحی. اما بعد، فوالله انی لارجو ان اکون قد اصبحت بحمدالله و منه، و انا انصح خلق الله لخلقهم، و ما اصبحت محتملا علی امری مسلم ضغینة، و لا مریدا له بسوء و لا- غائلة، و ان ما تکرهون فی الجماعة خیر لکم مما تحبون فی الفرقة، و انی ناظر لکم خیرا من ناظر لکم خیرا من نظرکم لانفسکم فلا- تخالفوا امری و لا- تردوا علی رأیی، غفر الله لی و لکم، و ارشدنی و ایاکم لما فیہ المحبة و الرضا. قال: فنظر الناس، بعضهم الی بعض، و قالوا: ما ترونه یرید بما قال: قالوا: نظن انه یرید ان یصلح، معاویة و یسلم الامر الیه، فقالوا: کفر والله الرجل و شدوا علی فسطاطه، فانتهبوه، حتی اخذوا مصلاها من تحته - الخ.

خطبه آن حضرت هنگامی که قصد صلح کردن را نمود

روایت شده: هنگامی که معاویة به سوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا به ساباط رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با معاویة برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامی که مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت: سپاس خدای را سزاست هرگاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هرگاه شاهدی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد. اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم، که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم، و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست می دارید، آنچه من درباره شما می دانم، و می خواهم، از خواست، خود شما بهتر است پس نافرمانی مرا نکنید و رأی مرا ناپیچ شمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آن چه خواست و خشنودی اوست، هدایت فرماید. راوی گوید: مردم به یکدیگر

نگاه کردند، و گفتند: قصدش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می کنیم که می خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

خطبه لما بریء من جراحتہ

اشاره

یا اهل الکوفه: اتقوا الله فی جیرانکم و ضیفانکم، و فی اهل بیت نبیکم، الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

خطبه آن حضرت هنگامی که از جراحت سلامتی حاصل شد

ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید، و نیز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور داشته و پاک و پاکیزه شان گردانید.

خطبه حین صالح معاویه

اشاره

عن علی بن الحسین السجاد علیهما السلام قال: لما اجمع الحسن ابن علی علیهما السلام علی صلح معاویه خرج حتی لقیه، فلما اجتماعا قام معاویه خطیبا، فصعد المنبر و امر الحسن علیه السلام ان یقوم اسفل منه بدرجه. ثم تکلم معاویه فقال: ایها الناس هذا الحسن بن علی و ابن فاطمه، رأنا للخلافه اهلاء و لم یرنفسه، لها اهلاء و قد اتانا لیبایع طوعا، ثم قال: قم یا حسن. فقام الحسن علیه السلام فخطب فقال: الحمد لله المستحمد بالالاء و تتابع النعماء، و صارف الشدائد و البلاء، عند الفهماء و غیر الفهماء، المذعنین من عبادہ، لامتناعه بجلاله و کبریائه، و علوه عن لحوق الاوهام، ببقائه، المرتفع عن کنه طیبات المخلوقین، من ان تحیط بمکنون غیبه روایات عقول الرائین. و اشهد ان لا اله الا الله وحده، فی ربوبیته و وجوده و وحدانیته، صمدا لا شریک له، فردا لا ظهیر له. و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، اصطفاه و انتجبه و ارتضاه، و بعثه داعیا الی الحق سراجا منیرا، و للعباد مما یخافون نذیرا و لما یأملون بشیرا، فنصح للأئمہ و صدع بالرساله، و ابان لهم درجات العماله، شهاده علیها امات و احشر، و بها فی الاجله اقرب و احبر و اقول: یا معشر الخلائق! فاسمعوا، و لکم افئده، و اسماع فعوا، انا اهل بیت اکرمنا الله بالاسلام و اختارنا و اصطفانا، و اجتباننا، فاذهب عنا الرجس و طهرنا تطهیرا، و الرجس هو الشک، فلا تشک، فی الله الحق و دینه ابداء، و طهرنا و من کل افن و غیئه، مخلصین الی ادم نعمه منه، لم یفترق الناس قط فرقتین الا جعلنا الله فی خیرهما. فادت الامور و افضت الدهور الی ان بعث الله محمد صلی الله علیه و آله للنبوئه، و اختاره للرساله، و انزل علیه کتابا، ثم امره بالدعاء الی الله عزوجل، فكان ابی علیه السلام اول من استجاب لله تعالی و لرسوله صلی الله علیه و آله و اول من امن و صدق الله و رسوله. و قد قال الله تعالی فی کتابه المنزل علی نبیه المرسل: افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه [۲۸] فرسول الله الذی علی بینة من ربه، و ابی الذی یتلوه و هو شاهد منه. و قد قال له رسوله حین امره ان یرسول الی مکة و الموسم ببرائة: سربها یا علی، فانی امرت ان لا یرسول بها الا انا او رجل منی، و انت هو، فعلی من رسول الله و رسول الله منه و قال له النبی صلی الله علیه و آله حین قضی بینہ و بین اخیه جعفر بن ابی طالب و مولاہ زید بن حارثه فی ابنه حمرة: اما انت یا علی فمنی و انا منک، و انت ولی کل مؤمن من بعدی، فصدق ابی رسول الله صلی الله علیه و آله سابقا و وقاه بنفسه ثم لم یزل رسول الله فی کل مؤمن یقدمه، و لكل شدید یراسله، ثقة منه به و طمأنینه الیه، لعلمه بنصیحته لله و رسوله، و انه اقرب المقربین من الله و رسوله و قد قال

الله عزوجل: السابقون السابقون - اولئك المقربون [٢٩] فكان ابى سابق السابقين الى الله، تعالى و الى رسوله صلى الله عليه و اله و اقرب الاقربين. و قد قال الله تعالى: لا يستوى منكم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئك اعظم درجة [٣٠] فابى كان اولهم اسلا ما و ايماناً، و اولهم الى الله و رسوله هجرة و لحوقاً، و اولهم على و جدته و وسعه نفقة. قال سبحانه: و الذين جاؤوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل فى قلوبنا غلا للذين امنو ربنا انك رؤوف رحيم [٣١]. فالناس من جميع الامم يستغفرون له بسبقه اياهم الى الايمان بنبيه، و ذلك انه لم يسبقه، الى الايمان به احد، و قد قال الله تعالى: و السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار و الذين اتبعواهم باحسان [٣٢]، فهو سابق جميع السابقين، فكما ان الله عزوجل فضل السابقين على المتخلفين و المتأخرين فكذلك فضل سابق السابقين على السابقين و قد قال الله تعالى: اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن امن بالله و اليوم الاخر و جاهد فى سبيل الله [٣٣] فهو المجاهد فى سبيل الله حقاً، و فيه نزلت هذه الاية و كان ممن استجاب لرسول الله صلى الله عليه و آله عمه حمزه و جعفر ابن عمه فقتلا شهيدين رضى الله عنهما، فى قتلى كثيرة معهما من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله. فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم، و جعل لجعفر جناحين يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم، و ذلك لمكانهما من رسول الله صلى الله عليه و آله الله عليه و اله و منزلتهما و قرابتهما منه، و صلى رسول الله صلى الله عليه و آله على حمزة سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه و كذلك جعل الله تعالى لثناء النبى صلى الله عليه و آله، للمحسنة منهن اجرين، و للمسيئة منهن وزرين، ضعفين لمكانهن من رسول الله صلى الله عليه و آله. و جعل الصلاة فى مسجد رسول الله بالف صلاة فى سائر المساجد الا مسجد الحرام، مسجد خليله ابراهيم عليه السلام بمكة، و ذلك لمكان رسول الله صلى الله عليه و آله من ربه و فرض الله عزوجل الصلاة على نبيه على كافة المؤمنين، فقالوا: يا رسول الله كيف الصلاة عليك؟ قال: قالوا اللهم صل على محمد و آل محمد، فحق على كل مسلم ان يصلى علينا مع الصلاة على النبى صلى الله عليه و آله فريضة واجبة. و احل الله تعالى خمس الغنيمة لرسوله و اوجبها له فى كتابه، و اوجب لنا من ذلك ما اوجب له، و حرم عليه الصدقة و حرمها علينا معه، فادخلنا - و له الحمد - فيما ادخل فيه نبيه صلى الله عليه و آله، و اخرجنا و نزهنا مما اخرج منه و نزهه عنه، كرامة اكرمنا الله عزوجل بها، و فضيلة فضلنا على سائر العباد. فقال الله تعالى لمحمد صلى الله عليه و آله حين جحدته كفره اهل الكتاب و حاجوه: فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين [٣٤]، فاخرج رسول الله صلى الله عليه و آله من الانفس معه ابى، و من البنين انا و اخى و من النساء، امى فاطمة من الناس جميعاً، فحنن الله و لحمه و دمه و نفسه، و نحن منه و هو منا. و قد قال الله تعالى: انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا [٣٥] فلما نزلت اية التطهير جمعنا رسول الله صلى الله عليه و آله انا و اخى و امى و ابى، فجللنا و نفسه فى كساء لام سلمة خيبرى، و ذلك فى حجرتها و فى يومها، فقال: اللهم هولاء اهل بيتى و هولاء اهلى و عترتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فقالت ام سلمة رضى الله عنها: ادخل معهم يا رسول الله؟ قال لها رسول الله صلى الله عليه و آله: يرحمك الله انت على خير و الى خير و ما ارضانى عنك، ولكنها خاصة لى و لهم. ثم مكث رسول الله صلى الله عليه و آله بعد ذلك بقية عمره حتى قبضه الله اليه، يأتينا فى كل يوم عند طلوع الفجر فيقول: الصلاة يرحمكم الله، انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا. و امر رسول الله صلى الله عليه و آله بسد الابواب الشارعة فى مسجده غير بابنا، فكلموه فى ذلك فقال: اما انى لم اسد ابوابكم و لم افتح باب على من تلقاء نفسى، ولكنى اتبع ما يوحى الى، و ان الله امر بسدها، و فتح بابها، فلم يكن من بعد ذلك احد تصيبه جنابة فى مسجد رسول الله و يولد فيه الاولاد غير رسول الله صلى الله عليه و آله و ابى على بن ابى طالب عليه السلام، تكرمه من الله تبارك و تعالى لنا و فضلا، اختصنا به على جميع الناس. و هذا باب ابى قرين باب رسول الله فى مسجده، و منزلنا، بين منازل رسول الله صلى الله عليه و آله و ذلك ان الله امر نبيه ان يبني مسجده، فبنى فيه عشرة ابيات تسعة لبنيه و ازواجه، و عاشرها و هو متوسطها لابى، و ها هو بسبيل مقيم، و البيت هو المسجد المطهر، و هو الذى قال الله تعالى: اهل البيت فحنن اهل البيت، و نحن الذين اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا ايها الناس! انى لو قمت حولا، اذكر الذى اعطانا الله عزوجل، و خصنا به من الفضل

فی کتابه و علی لسان نبیه صلی الله علیه و آله لم احصه، و انا ابن النبی الذیر البشیر و السراج المنیر، الذی جعله الله رحمۃ للعالمین، و ابی علی علیه السلام ولی المؤمنین و شبیه هارون و ان معاویة بن صخر زغم انی رأیته للخلافة اهلا، و لم ار نفسی لها اهلا، فکذب معاویة، و ایم الله لانا اولی للناس بالناس فی کتاب الله و علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله، غیر انا لم نزل اهل البیت مخیفین مظلومین مضطهدین، منذ قبض رسول الله. فالله بیننا و بین من ظلمنا حقنا، و نزل علی رقابنا، و حمل الناس، علی اکتافنا و منعنا سهمنا فی کتاب الله من الفیء و الغنائم، و منع امنا فاطمة علیها السلام ارثها من ایها. انا لا نسوی احدا و لكن اقسام بالله قسما تألیا، لو ان الناس سمعوا قول الله و رسوله لاعطتهم السماء قطرها، و الارض برکتها، و لما اختلف فی هذه الامة سیفان، و لاکلوا خضراء خضرة الی یوم القیامة، و اذا ما طمعت یا معاویة فیها. ولكنها لما اخرجت سالفا من معدنها، و زحزحت عن قواعدها تنازعتها قریش بینها و ترامتها کترامی الکرة، حتی طمعت فیها انت یا معاویة و اصحابکم من بعدک و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما ولت امة امرها رجلا قط، و فیهم من هو اعلم منه، الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یرجعوا الی ما ترکوا و قد ترک بنوا اسرائیل، و كانوا اصحاب موسی علیه السلام، هارون اخاه و خلیفته و وزیره، و عکفوا علی العجل، و اطاعوا فیهم سامریهم، و هم یعلمون انه خلیفة موسی علیه السلام و قد سمعت هذه الامة رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ذلک لابی: انه منی بمرتلة هارون من موسی، الا انه لا نبی بعدی و قد رأوا رسول الله صلی الله علیه و آله حین نصبه لهم بغدیر خم و سمعوه و نادى له بالولایة، ثم امرهم ان یرفعوا الشاهد منهم الغائب، و قد خرج رسول الله صلی الله علیه و آله حذرا من قومه الی الغار، لما اجتمعوا علی ان یمکروا به، و هو یدعوهم، لما لم یجد علیهم اعوانا، و لو وجد اعوانا لجاهدهم و قد کف ابی یده و ناشدهم و استغاث اصحابه، فلم یغث و لم ینصر، و لو وجد علیهم اعوانا ما اجابهم، و قد جعل فی سعة کما جعل النبی صلی الله علیه و آله فی سعة و قد خذلتنی الامة و بایعتک یابن حرب، و لو وجدت علیک اعوانا یخلصون ما بایعتک، و قد جعل الله عزوجل هارون فی سعة حین استضعفوه قومه و عادوه. کذلک انا و ابی فی سعة من الله حین ترکتنا الامة، و بایعت غیرنا، و لم نجد علی اعوانا، و انما هی السنن و الامثال یتبع بعضها بعضا ایها الناس! انکم لو التمستم بین المشرق و المغرب رجلا - جده رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوه وصی الله رسول الله، لم تجدوا غیری و غیر اخی، فاتقوا الله و لا تضلوا بعد البیان، و کیف بکم و انی ذلک منکم، الا و انی قد بایعت هذا - و اشار بیده الی معاویة - و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین ایها الناس! انه لا یعاب احد بترک حقه، و انما یعاب ان يأخذ ما لیس له، و کل صواب نافع، و کل خطاء ضار لاهله، و قد كانت القضية ففهمها سلیمان، فنفعت سلیمان و لم تضر داود. فاما القرابة فقد نفعت المشرک، و هی والله للمؤمنین انفع قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعمه ابی طالب، و هو فی الموت: قل لا اله الا الله، اشفع لک بها یوم القیامة و لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله یقول له و یعد الا - ما یکون منه علی یقین، و لیس ذلک لاحد من الناس کلهم غیر شیخنا - اعنی اباطالب - یقول الله عزوجل و لیس التوبة للذین یعلمون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما [۳۶]. ایها الناس! اسمعوا و عوا، و اتقوا الله و راجعوا، و هیئات منکم الرجعة الی الحق، و قد صارکم النکوص، و خامرکم الطغیان و الجحود، انلزمکموها و انتم لها کارهون، و السلام علی من اتبع الهدی

خطبه آن حضرت هنگامی که با معاویة صلح کرد

از امام سجاد علیه السلام نقل شده: هنگامی که امام حسن علیه السلام تصمیم گرفت با معاویة صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامی که با یکدیگر اجتماع کردند، معاویة بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر یک پله پائین تر از او بایستد. آنگاه معاویة اینگونه سخن گفت: ای مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: ای حسن بایست. امام برخاست و اینگونه سخن گفت: سپاس خدای را سزااست که به سبب نعمت ها و پیاپی بودن آنها و برطرف ساختن شدائد و بلاءها نزد دانایان و غیر آن ها شایسته حمد و ستایش

است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، به سبب آنکه به خاطر جلالت و بزرگیش از توهم به دور مانده، و از آنکه اوهام به او راه یابد، برتر می باشد و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است. و گواهی می دهم که معبودی جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد. و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید، و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت، تا به سوی حق دعوت کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم: ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید، پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید، و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شک و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شک نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالی که از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالی که آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است. قرون و اعصار در گذر بود، تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد، که به سوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد. و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: آیا کسی که نشانه ای از خداوند همراه او باشد، و شاهدی از جانب خداوند او را همراهی نماید، پس پیامبر خدا کسی است که نشانه ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است. و پیامبر در هنگامی که به او دستور داد به مکه رفته و سوره براءت را در مراسم حج بخواند، فرمود: ای علی حرکت کن من مأمور شده ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست. و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه در دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کننده پیامبر بوده و با جانش او را حفاظت کرد. آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، و برای هر امر مشکلی او را می فرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این بخاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و از نزدیکترین فرد به خدا و رسول اوست. و خداوند می فرماید: پیشی گیران پیشی گرفته اند - آنان مقرب درگاه الهی اند پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است. و خداوند می فرماید: مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند. پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد، و مؤمن شد، و اولین فردی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود. خداوند می فرماید: و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند، کینه ای قرار مده پروردگارا! تو با رأفت و مهربانی. پس مردم از تمامی امتهای به جهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس همچنان که خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همین گونه پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان را بر پیشی گیرندگان برتری داد. و خداوند می فرماید: آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت. از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمویش

حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خوشنود باد. خداوند از بین آن شهدا حمزه را سیدالشهدا قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها بر حمزه هفتاد نماز گزارد. و همین گونه خداوند برای زنان پیامبر برای نیکوکارانشان دو پاداش و برای بدکارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است. و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنست که پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد. و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوند بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد. و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آنرا برای او واجب ساخت، و آن چه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزااست که ما در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، و از آن چه پیامبرش را از آن منزّه دانست ما را نیز منزّه نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما را بر سائر مردم برتری داد. خداوند هنگامی که اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباحله انجام دهیم و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم، و پیامبر به همراه خود از میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوشت و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست. و خداوند می فرماید: خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید، هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوند ایشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاک و پاکیزه شان گردان. ام سلمه - که خداوند از او خوشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند، تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده و به سوی خیر پیش می روی از تو راضی هستم و لکن این موضوع مخصوص من و ایشان است. سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است، خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد، و شما را پاکیزه گرداند. و پیامبر دستور داد درب هائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز درب خانه ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من دربها را نبستم و درب خانه علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن دربها و باز گذاشتن درب خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و این بخاطر کرامت و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است. و این درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست، و منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است. و این بدین خاطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آن ها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند، فرموده: اهل بیت، پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود. ای مردم! اگر سالها در اینجا بایستیم، و آن چه خداوند به ما داده است

و در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است. و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایسته خلافت دانسته، و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آن که ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است. و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقمان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهممان را از غنائم و فیه که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، و ارث مادرمان فاطمه علیها السلام از پدرش را گرفتند. ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم، که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتهايش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت ای معاویه تو در آن طمع نمی کردی. ولیکن هنگامی که او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن به نزاع پرداختند، و آنرا همچون تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو ای معاویه و اصحابت بعد از تو در آن طمع کردند. و پیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را به دست کسی نسپردند، در حالی که در بینشان دانایانتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آن چه ترک کرده بودند بازگردند. بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشینش را رها کردند و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالی که آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است. و این امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید. و پیامبر خدا را دیدند، در حالی که او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حيله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید. و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنان که پیامبر در گشایش بود. و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانی که مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد. همچنان که من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانی که مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند، و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند. ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کرد، و از شما چنین انتظاری نمی رفت، آنگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا زمان اندک. ای مردم! کسی را به خاطر واگذاردن حقیقت مؤاخذه نمی کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطایی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آن را دانست و او را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید. اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره می رساند، در حالی که سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است، پیامبر به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست، تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت و به او وعده نمی داد، جز در زمانی که از طرف او اطمینان داشت، و برای

کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابوطالب، خداوند می فرمود: توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامی که مرگ دامن گیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می میرند، برای آنان غذایی دردناک آماده کرده ایم. ای مردم! بشنوید، و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید، و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما به سوی حق باز گردید، در حالی که گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالی که آنرا ناپسند می شمرد، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند

خطبه لما وقع الصلح

اشاره

یا اهل العراق! انه سخی بنفسی عنکم ثلاث: قتلکم ابی و طعنکم ایای، و انتهابکم متاعی.

خطبه آن حضرت بعد از انجام صلح

ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم، و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را.

خطبه فی علۀ صلحه لمعاویة

اشاره

روی انه لما تم الصلح و انبرم الامر، التمس معاویة بن الحسن علیه السلام ان يتکلم بمجمع من الناس، و يعلمهم انه قد بايع معاویة، و یسلم الامر الیه فاجابه الی ذلك، فخطب - و قد حشد الناس - خطبة، حمد الله تعالی و صلی علی نبیه صلی الله علیه و آله فیها، وهی من کلامه المنقول عنه علیه السلام و قال: ایها الناس! ان اکیس الکیس التقی، و احمق الحمق الفجور، و انکم لو طلبتم بین جابلق و جابرس رجلا جده، رسول الله صلی الله علیه و آله ما وجدتموهم غیری و غیر اخی الحسین، و قد علمتم ان الله هداکم بجدی محمد، فانقذکم به من الضلالة، و رفعکم به من الجهالة، و اعزکم بعد الذلّة، و کثرکم بعد القلّة. و ان معاویة نازعنی حقا هو لی دونه، فنظرت لصلاح الامة و قطع الفتنة و قد کنتم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمتم و تحاربوا من حاربت فرأیت ان اسالم معاویة، و اضع الحرب بینی و بینه، و قد بايعته، و رأیت ان حقن الدماء خیر من سفکها، و لم ارد بذلك الا صلاحکم و بقائکم، و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین.

خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان با معاویة

روایت شده: هنگامی که صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویة از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن بگوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویة بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است. امام پذیرفت و در حالی که مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود: ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بی خردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید، تا مردی را بیابید، که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید، که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید. و معاویة با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها

کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم، و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماسست و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد.

خطبه فی فضل ایبه

اشاره

روی ان معاویه سأل الحسن بن علی علیه السلام بعد الصلح ان یخطب الناس، فامتنع، فناشده ان یفعل، فوضع له کرسی فجلس علیه، ثم قال: الحمد لله الذی توحد فی ملکه، و تفرد فی ربوبیته، یؤتی الملک من یشاء، و ینزعہ عن من یشاء، و الحمد لله الذی اکرم بنا مؤمنکم، و اخرج من الشرك اولکم، و حقن دماء اخرکم، فبلاؤنا عندکم قدیما و حدیثا احسن البلاء، ان شکرتم او کفرتم ایها الناس! ان رب علی کان اعلم بعلی حین قبضه الیه، و لقد اختصه بفضل لن تعهدوا بمثله، و لن تجدوا مثل سابقته. فهیهات هیهات، طالما قلبتم له الامور حتی اعلاه الله علیکم، و هو صاحبکم، غزاکم فی بدر و اخواتها، جرعکم رنقا و سقاکم علقا، و اذل رقابکم و شرقکم بریقکم، فلستم بملومین علی بغضه و ایم الله لا تری امه محمد خفضا ما کانت سادتهم و قادتهم فی بنی امیه، و لقد وجه الله الیکم فتنه لن تصدوا عنها حتی تهلکوا لطاعتکم طواغیتکم وانضوائکم الی شیاطینکم، فعندالله احتسب ما مضی و ما ینتظر من سوء رغبتکم و حیف حلمکم ثم قال: یا اهل الکوفه! لقد فارقکم بالامس سهم من مرامی الله، صائب علی اعداء الله، نکال علی فجار قریش، لم یزل اخذا بحناجرها، جاثما علی انفسها، لیس بالملومه فی امر الله ولا بالسروقه، لمال الله، و لا بالفروقه فی حرب اعداء الله، اعطی الکتاب خواتیمه و عزائمہ، دعاه فاجابه، و قاده فاتبعه، لا تأخذه فی الله لومه لائم، فصلوات الله علیه و رحمته

خطبه آن حضرت در فضیلت پدرش بعد از آن که صلح کرد

روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود: سپاس خدائی را سزااست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگارش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که بخواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزااست که مؤمنان را به ما گرامی داشت، و گذشتگان را از شرک رهایی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گزایید، و چه ناسپاس باشید. ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را به سوی خود فراخواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید، که همانند آن را سراغ ندارید، و مانند آنرا نمی یابید. بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدند، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالی که او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خوراند، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید. و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند به سوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاک گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم. آنگاه فرمود: ای اهل کوفه دیروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد اوامر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت

نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خوانده اجابت نمود، او را رهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.

خطبه فی فضل نفسه

اشاره

روی ان معاویة لما نزل الکوفه اقام بها ایاما، فلما استتمت بیعته صعد المنبر، فخطب الناس، و ذکر امیر المؤمنین و الحسن علیهما السلام، فنال منهما، و کان الحسین علیه السلام حاضرا، فاراد ان یقوم و یجیبه، فاخذ الحسن علیه السلام بیده و اجلسه و قام، و قال: ایها الذاکر علیا، انا الحسن و ابی علی، و انت معاویة و ابوک صخر، و امی فاطمة و امک هند، و جدی رسول الله و جدک حرب، و جدتی خدیجة و جدتک ثیلة، فلعن الله احملا ذکرا، و الامنا حسبا، و شرنا قدما، و اقدامنا کفرا و نفاقا

خطبه آن حضرت در شناخت خودش

روایت شده: هنگامی که معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامی که مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، و امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود: ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم، و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم پیامبر و جدت حرب، و جده ام خدیجه و جده ات ثیله است، خداوند لعنت کند، از میان من و تو، کسی را شهرتش کمتر، حبش پست تر، شرش با سابقه تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.

خطبه فی فضل نفسه و ایبه

اشاره

روی انه لما قدم معاویة بالکوفه قیل له: ان الحسن بن علی مرتفع فی انفس الناس، فلوا امرته ان یقوم دون مقامک علی المنبر، فتدرکه الحدائث و العی، فیسقط من انفس الناس و اعینهم، فابی علیهم، و ابوا علیه الا- ان یأمره بذلک، فامرہ، فقام دونه مقامه فی المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم قال: اما بعد، ایها الناس فانکم لو طلبتم ما بین کذا و کذا، لتجدوا رجلا جده نبی، لم تجدوا غیری و غیر اخی، و انا اعطینا صفقتنا هذه الطاغیة - و اشار بیده الی اعلی المنبر الی معاویة، و هو فی مقام رسول الله صلی الله علیه و آله - و رأینا حقن دماء، المسلمین افضل من اھراقھا، و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین - و اشار بیده الی معاویة. فقال له معاویة: ما اردت بقولک هذا؟ فقال: ما اردت به الا- ما اراد الله عزجل، فقام معاویة فخطب خطبة عیبة فاحشة، فسب فیها امیر المؤمنین علیه السلام، فقام الیه الحسن بن علی علیه السلام فقال له - و هو علی المنبر: ویلک یابن اکلہ الاکباد، او انت تسب امیر المؤمنین علیه السلام و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سب علیا فقد سبنی، و من سبنی فقد سب الله، و من سب الله ادخله الله نار جهنم خالدا فیھا مخلدا، و له عذاب مقیم. ثم انحدر الحسن علیه السلام عن المنبر، و دخل داره و لم یصل هناك بعد ذلک ابدا

خطبه آن حضرت در فضیلت خود و پدرش

روایت شده: هنگامی که معاویه وارد کوفه شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او

دستور دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاعنی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار گرفته است، و دانستیم که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه استشهاد کردند: شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد. معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آن را نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت: وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیر المؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالی که پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشنام دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالی که در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست. آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگزارد.

خطبه فی تعریف نفسه و صفات الخلیفه

اشاره

روی ان عمرو بن العاص قال لمعاویة: ابعث الی الحسن ابن علی، فمره ان یصعد المنبر، و یخطب الناس، فلعله ان یحصر، فیکون ذلک مما نعیره به فی کل محفل، فبعث الیه معاویة فاصعده، المنبر، و قد جمع له الناس و رؤساء اهل الشام، فحمد الله الحسن علیه السلام و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس! من عرفنی فانا الذی یعرف، و من لم یعرفنی فانا الحسن بن علی بن ابی طالب، ابن عم نبی الله، اول المسلمین اسلاما، و امی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله، و جدی محمد بن عبدالله نبی الرحمة، انا ابن البشیر، انا ابن النذیر، انا ابن السراج المنیر، انا ابن من بعث رحمة للعالمین، انا ابن من بعث الی الجن و الانس اجمعین. فقطع علیه معاویة فقال: یا ابا محمد خلنا من هذا، و حدثنا فی نعت الرطب - اراد بذلک تخجیله - فقال الحسن علیه السلام: نعم، التمر، اریح تنفخه، و الحر ینضجه، و اللیل یرده و یتطیه، ثم اقبل الحسن علیه السلام، فرجع فی کلامه الاول، فقال: انا ابن مستجاب الدعوة، انا ابن الشفیع المطاع، انا ابن اول من ینفض عن رأسه التراب، انا ابن من یقرع باب الجنة، فیفتح له فیدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائکة، و احل له المغنم، و نصر بالرب من مسیره شهر. فاکثر فی هذا النوع من الکلام، و لم یزل به حتی اظلمت الدنیا علی معاویة، و عرف الحسن علیه السلام من لم یکن عرفه من اهل الشام، و غیرهم، ثم نزل. فقال له معاویة: اما انک یا حسن، قد کنت ترجوا ان تكون خلیفه و لست هناک فقال الحسن علیه السلام: اما الخلیفه فمن سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و عمل بطاعة الله عزوجل، و لیس الخلیفه من سار بالجور و عطل السنن، و اتخذ الدنیا اما و ابا، و عباد الله خولا، و ماله دولا، ولكن ذلک امر ملک اصاب ملکا فتمتع منه قلیلا و کان قد انقطع عنه، فاتخم لذته و بقیته علیه تبعته، و کان کما قال الله تبارک و تعالی: و ان ادری لعله فتنه لکم و متاع الی حین [۳۷]، متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون [۳۸]، و ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون [۳۹]. و اوماً بیده الی معاویة، ثم قام فانصرف. و فی روایة: فقال معاویة: ما فی قریش رجل الا و لنا عنده نعم مجللة، و ید جمیلة، قال: بلی، من تعززت به بعد الذلّة، و تكثرت به بعد القلّة. فقال معاویة: من اولئک یا حسن؟ قال: من یلهیک عن معرفته ثم قال الحسن علیه السلام: انا ابن من ساد قریشا شابا و کهلا، انا ابن من ساد الوری کرما و نبلا، انا ابن من ساد اهل الدنیا بالجود الصادق و الفرع الباسق و الفضل السابق، انا ابن من رضاه رضی الله و سخطه

سخط الله، فهل لك ان تساميه يا معاوية؟ فقال: اقول لا تصديقا لقولك، فقال الحسن عليه السلام: الحق ابلج، و الباطل لجلج، و لن يندم من ركب الحق، و قد خاب من ركب الباطل، و الحق يعرفه ذوو الالباب. ثم نزل معاوية و اخذ بيد الحسن و قال: لا مرحبا بمن سأك

خطبه آن حضرت در شناسایی خود و صفات زمامدار

روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن بن علی علیهما السلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالی که مردم و رؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت به سوی جهانیان فرستاده شده، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد. معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد و گفت: ای ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما به وسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود: من پسر کسی هستم که خواستش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می کوبد، و در برایش گشوده می شود و داخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، به وسیله ترس از فاصله یک ماه یا بیشتر یاری شد. امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آن ها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت. معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی امام فرمود: خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند، و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، و لکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده، و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و به زودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم، آنان را چند سال بهره مند ساختیم آن گاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید و آنچه از آن بهره مندند، ایشان را بی نیاز نمی کند. و آن گاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد. و در روایتی اینگونه آمده است: معاویه گفت: حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگی های ما بهره مند نباشد، امام فرمود: آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی. معاویه گفت: ای حسن آنان کیانند، فرمود: کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی. و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند کسی هستم که در کرامت بر همه مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی. معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می دانم، امام فرمود: حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست

اندیشان می شناسند. معاویه از منبر پایین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.

خطبه فی توصیف نفسه و معاویه

اشاره

روی ان معاویه قدم المدینه، فقام خطیبا، فقال: این علی ابن ابیطالب، فقام الحسن بن علی علیه السلام، فخطب و حمدالله و اثنی علیه، ثم قال: انه له یبعث نبی الا جعل له وصی من اهل بینه، و لم یکن نبی الا و له عدو من المجرمین، و ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله من بعده، و انا ابن علی و انت ابن صخر، و جدک حرب و جدی رسول الله، و امک هند و امی فاطمه، و جدتی خدیجه و جدتک نثیله، فلعن الله الامنا حسبا، و اقدمنا کفرا و اخملنا ذکرا، و اشدنا نفاقا فقال عامه اهل المجلس: آمین، فنزل معاویه فقطع خطبه

خطبه آن حضرت در شناسایی خود و معاویه

روایت شده: هنگامی که معاویه به مدینه آمده خطبه خواند و گفت: علی بن ابیطالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبری نبوده جز آن که از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست، و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است. تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.

خطبه فی توصیف نفسه

اشاره

روی ان معاویه سأل الحسن علیه السلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصعد فحمدالله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فسأبین له نفسی، بلدی مکة و منی، و انا ابن المروءة و الصفا، و انا ابن النبی المصطفی، و انا ابن من علا الجبال الرواسی، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، و انا ابن فاطمة سیده النساء، و انا ابن قلیلات العیوب، نقیات، الجیوب. و اذن المؤذن، فقال: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، فقال: یا معاویه، محمد ابی ام ابوک؟ فان قلت: لیس بابی فقد کفرت، و ان قلت: نعم، فقد اقررت. ثم قال: اصبحت قریش تفتخر علی العرب بان محمدا منها، و اصبحت العرب تفتخر علی العجم بان محمدا منها، و اصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، یطلبون حقنا و لا یردون الینا حقنا.

خطبه آن حضرت در توصیف خودش

روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد، امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد بزودی خود را برای او توصیف می کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر پیامبر برانگیخته شده هستم، و من فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، و من پسر کسی هستم که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم،

و من پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک و دامن هایشان پاک است. در این حالت مؤذن اذان گفت، و بیان داشت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که حمد و فرستاده خداست، امام فرمود: ای معاویه! محمد پدر توست یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده ای، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای. سپس فرمود: قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد، چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقم را به ما باز نمی گردانند.

خطبه فی تعریف الناس لاتباعهم

اشاره

معاشر الناس! عفت الدیار، و محیت الاثار، و قل الاضطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین و حکم الخائنین، الساعه و الله صحت البراهین، و فصلت الایات، و بانت المشكلات، و لقد کنا نتوقع تمام هذه الایه و تأویلها، قال الله تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم، و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزى الله الشاکرین [۴۰]. فقد مات و الله جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و قتل ابی علیه السلام، و صاح الوسواس الخناس، و دخل الشک فی قلوب الناس، و نعق ناعق الفتنة، و خالتم السنه، فیالها من فتنه صماء بکماء عمیاء، لا یسمع لداعیها، و لا یجاب منادیها، و لا یخاف والیها، ظهرت کلمه النفاق، و سیرت رایات اهل الشقاق، تکالبت جیوش اهل المراق من الشام و العراق، هلموا رحمکم الله الی الايضاح و النور الوضاح، و العلم الججاج، و الافتتاح الی النور الذی لا یطفی، و الحق الذی لا یخفی. یا ایها الناس! تیطقظوا من رقدة الغفلة، و من نهزة الوسعة، و من تکائف الظلمه، و من نقصان مخلصه، فوالذی فلق الحبه و برأ النسمة، و تردی بالعظمه، لئن قام الی منکم عصمه بقلوب صافیة، و نيات مخلصه، لا یكون فیها شوب نفاق، و لانیة افتراق، لاجاهدان بالسيف قدما قدما، و لاضعن من السیوف جوانبها، و من الرماح اطرافها، و من الخیل سناکها.

خطبه آن حضرت در ترغیب مردم به پیروی از آنان

ای مردم! شهرها نابود، و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، به خدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تأویل آنها بودیم. خداوند می فرماید: «محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا کشته شود آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند، و خداوند شاگردان را پاداش می دهد». سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شک در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان به حرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش نگردد، و حقی که مخفی نشود. ای مردم! از خواب غفلت برخاسته و از فرصت گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه رهایی برخوردارید، سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده و قصد، تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزه ها را در اطراف آنان قرار

داده، و اسبها را در اطراف ایشان به حرکت در آورم.

خطبه فی عله صلحه

اشاره

روی انه لما ضرب علیه السلام بخنجر مسموم عدل الی موضع مسمى ببطن جریح، و علیها عم المختار، و قال المختار لعمه: تعال حتی نأخذ الحسن و نسلمه الی معاویة، و بعد ان علموا الشیعة به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفوا عنه ففعلوا. فقال الحسن علیه السلام: ویکم والله ان معاویة لایفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی، و انی اظن ان وضعت یدی فی یده فاسالمه، لم یترکنی اذین لدین جدی صلی الله علیه و آله. و انی اقدر ان اعبده عزوجل و حدی، و لکنی کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یتستقونهم و یتستعمونهم بما جعل الله لهم، فلا یسقون و لا یطعمون، فبعدا و سحقا لما کسبته ایدیهم، و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان

روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام «بطن جریح» که عموی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمایم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او در گذرند، آنان نیز در گذشتند. امام علیه السلام فرمود: وای بر شما، سوگند بر خود معاویه به آن چه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم. و من می توانم که به تنهایی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آن به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.

خطبه لما لامه بعض الناس علی بیعته

اشاره

و یحکم ما تدرؤن ما عملت، و الله الذی عملت خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت، الا- تعلمون انی امامکم و مفترض الطاعة علیکم، و احد سیدی شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صلی الله علیه و آله علی؟ قالوا: بلی، قال: اما علمتم ان الخضر لما خرق السفینة و اقام الجدار و قتل الغلام، کان ذلک ساخطا لموسی بن عمران علیه السلام، اذ خفی علیه وجه الحکمة فی ذلک، و کان ذلک عندالله تعالی ذکره حکمة و صوابا. اما علمتم انه ما منا احد الا و یقع فی عنقه بیعته لطاغیة زمانه، الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم علیه السلام، فان الله عزوجل یخفی ولادته و ینیب شخصه، لئلا یتکون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج. ذاک التاسع من ولد اخی الحسین، ابن سیده النساء، یطیل الله عمره فی غیبه، ثم یتظهره بقدرته، فی صورة شاب دون الاربعین سنة، ذلک لیعلم ان الله علی کل شیء قدير.

خطبه آن حضرت هنگامی که ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند

وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آن چه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهایی است که خورشید بر آنها تابیده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیب پیامبر که من امام شما و اطاعتم بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود. آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آن که بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد. او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن به خاطر اینست که بدانند خداوند بر هر کار قادر است.

خطبه فی عله صلحه

اشاره

انما هادنت حقنا للدماء و صیانتها، و اشفاقا علی نفسی و اهلی و المخلصین من اصحابی.

خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود

بخاطر حفاظت کردن و ریخته نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

خطبه بعد ان طلب اصحابه نقض بیعت

اشاره

انتم شیعتنا و اهل مودتنا، فلو كنت بالحزم فی امر الدنيا اعمل، و لسلطانها ارکض و انصب، ما كان معاویه باباس منی باسا، و لا اشد شکیمه، و لا امضی عزیمة، ولکنی اری غیر ما رأیتم، و ما اردت بما فعلت الا حقن الدماء. فارضوا بقضاء الله و سلموا لامره، و الزموا بیوتکم و امسکوا - او قال: - کفوا ایدیکم حتی یستریح بر او یستراح من فاجر.

خطبه آن حضرت بعد از آن که اصحابش از او خواستند که نقض بیعت کند

شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده. پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: عملی انجام ندهید تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

مناظرات آن حضرت علیه السلام

مناظرته فی فضل ابیه

اشاره

اجتمع عند معاوية بن ابي سفيان، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص، و عتبة بن ابي سفيان، و الوليد بن عقبه بن ابي معيط، و المغيرة بن ابي شعبة، و قد تواطؤوا على امر واحد. فقال عمرو بن العاص لمعاوية: الا تبعث الى الحسن بن علي فتحضره، فقد احيا سنة ابيه، و خفقت النعال خلفه، امر فاطيع و قال فصدق، و هذان يرفعان به الى ما هو اعظم منهما، فلو بعثت اليه فقصرنا به و بأبيه، و سببناه اياه، و صغرنا بقدره و قدر ابيه، و وعدنا لذلك حتى صدق لك فيه. فقال لهم معاوية: انى اخاف ان يقلدكم قلائد، يبقى عليكم عارها، حتى ندخلكم قبوركم، و الله ما رأيت قط الا كرهت جنبه و هبت عتابه، و انى ان بعثت اليه لانصفه منكم. فبعثوا الى الحسن عليه السلام، فلما اتاه الرسول قال له: يدعوك معاوية، قال: و من عنده؟ قال الرسول: عنده فلان و فلان، و سمي كلا منهم باسمه، فقال الحسن عليه السلام: ما لهم خر عليهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حيث لا يشعرون. فلما اتى معاوية رحب به و حياه، و صافحه، فقال معاوية: اجل، ان هولاء بعثوا اليك و عصوني ليقروك ان عثمان قتل مظلوما، و ان اباك قتله، فاسمع منهم ثم احبهم بمثل ما يكلمونك، فلا يمنعك مكانى من جوابهم. فقال الحسن عليه السلام: فسبحان الله، البيت بيتك و الاذن فيه اليك، و الله لئن اجبتهم الى ما ارادوا انى لاستحيى لك من الفحش، و ان كانوا غلبوك على ما تريد، انى لاستحيى لك من الضعف، فبأيهما تقر و من ايهما تعتذر، و اما انى لو علمت بمكانهم و اجتماعهم لجئت بعدتهم من بنى هاشم، مع انى مع وحدتى هم اوحش منى من جمعهم، فان الله عزوجل لولبى اليوم و فيما بعد اليوم، فمرهم فليقولوا فاسمع، و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم. ثم تكلموا كلهم، و كان كلامهم و قولهم كله وقوعا فى على عليه السلام، ثم سكتوا، فتكلم ابو محمد الحسن بن علي عليه السلام فقال: الحمد لله الذى هدى اولكم باولنا، و اخركم باخرنا، و صلى الله على جدى محمد النبى و اله و سلم، اسمعوا منى مقاتلى و اعيرونى فهمكم، و بك ابدأ يا معاوية، انه لعمر الله يا ازرق ما شتمنى غيرك و ما هولاء شتمونى، و لا سبنى غيرك و ما هولاء سبونى، ولكن شتمتنى و سببتنى، فحشا منك و سوء راي، و بغيا و عدوانا، و حسدا علينا و عداوة لمحمد صلى الله عليه و آله قديما و حديثا. و انه و الله لو كنت انا و هولاء يا ازرق مشاورين فى مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله، و حولنا المهاجرون و الانصار ما قدروا ان يتكلموا به و لا استقبلونى بما استقبلونى به فاسمعوا منى ايها الملاء المجتمعون المتعاونون على، و لا تكتموا حقا علمتموه، و لا تصدقوا بباطل ان نطقت به، و سأبدأ بك يا معاوية، و لا- اقول فيك الا دون ما فيك. انشدكم بالله هل تعلمون ان الرجل الذى شتمتموه صلى القبلتين كليهما، و انت تراهما جميعا، و انت فى ضلالة تعبد اللات و العزى، و بايع البيعتين كليهما ببيعة الرضوان و ببيعة الفتح، و انت يا معاوية بالاولى كافر و بالاخري ناكث؟ ثم قال: انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انه لفيكم مع رسول الله صلى الله عليه و آله يوم بدر و معه رايه النبى صلى الله عليه و آله و المؤمنين، و معك يا معاوية رايه المشركين، و انت تعبد اللات و العزى، و ترى حرب رسول الله صلى الله عليه و آله فرضا واجبا؟ و لفيكم يوم احد و معه رايه النبى، و معك يا معاوية رايه المشركين؟ و لفيكم يوم الاحزاب و معه رايه رسول الله و معك يا معاوية رايه المشركين؟ كل ذلك يفلح الله حجته و يحق دعوته و يصدق احدوثته، و ينصر رايته، و كل ذلك رسول الله يرى عنه راضيا فى المواطن كلها ساخطا عليكم. ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله حاصر بنى قريظة و بنى النضير، ثم بعث عمر بن الخطاب و معه رايه المهاجرين، و سعد بن معاذ و معه رايه الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج و حمل جريحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو يجبن اصحابه و يجبنه اصحابه، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله، كرار غير فرار، ثم لا- يرجع حتى يفتح الله على يديه. فتعرض لها ابوبكر و عمر و غيرهما من المهاجرين و الانصار، و على يومئذ ارمم شديد الرمد، فدعاه رسول الله صلى الله عليه و آله فتفل فى عينه، فبرأ من رمده، و اعطاه الراية فمضى، و لم يش حتى فتح الله عليه بمنه و طوله، و انت يومئذ بمكة عدو لله و لرسوله؟ فهل يستوى بين رجل نصح الله و لرسوله، و رجل عادى الله و رسوله؟ ثم اقسام بالله ما اسلم قلبك بعد، و لكن اللسان خائف فهو يتكلم بما ليس فى القلب! انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله استخلفه على المدينة فى غزوة تبوك، و لا سخطه ذلك و لا كرهه، و تكلم فيه المنافقون، فقال: لا تخلفنى يا رسول الله فانى لم اتخلف عنك فى غزوة قط، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: انت وصيى و خليفتى فى اهلى بمنزلة

هارون من موسى، ثم اخذ بيد على عليه السلام، فقال: ايها الناس من تولاني فقد تولي الله، ومن تولي عليا فقد تولاني، و من اطاعني فقد اطاع الله، و من اطاع عليا فقد اطاعني، و من احبني فقد احب الله، و من احب عليا فقد احبني. ثم قال: انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال في حجة الوداع: ايها الناس! اني قد تركت فيكم ما لم تضلوا بعده، كتاب الله و عترتي اهل بيتي، فاحلوا حلاله و حرموا حرامه، و اعملوا بمحكمه و امنوا بمتشابهه، و قولوا: امنا بما انزل الله من الكتاب، و احبوا اهل بيتي و عترتي، و والوا من والا هم و انصروهم على من عاداهم، و انهما لن يزالا فيكم حتى يردا على الحوض يوم القيامة. ثم دعا و هو على المنبر عليا فاجتذبه بيده فقال: اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، اللهم من عادى عليا فلا تجعل له في الارض مقعدا، و لا في السماء مصعدا، و اجعله في اسفل درك من النار. و انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: انت الذائد عن حوضي يوم القيامة، تذود عنه كما يذود احدكم الغريبة من وسط ابله. انشدكم بالله اتعلمون انه دخل على رسول الله صلى الله عليه و آله في مرضه الذي توفي فيه، فبكى رسول الله صلى الله عليه و آله فقال علي: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: يبكي اني اعلم ان لك في قلوب رجال من امتي ضغائن، لا يبديونها لك حتى اتولى عنك؟ انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله حين حضرته الوفاة و اجتمع عليه اهل بيته، قال: اللهم هولاء اهل بيتي و عترتي، اللهم وال من والا هم، و عاد من عاداهم، و قال: امنا مثل اهل بيتي، فيكم كسفينة نوح، من دخل فيها نجا، و من تخلف عنها غرق. و انشدكم بالله اتعلمون ان اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله قد سلموا عليه بالولاية في عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و حياته؟ و انشدكم بالله اتعلمون ان عليا اول من حرم الشهوات كلها على نفسه من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله، فانزل الله عزوجل: «يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل لكم و لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين - و كلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا و اتقوا الله الذي انتم به مؤمنون»، و كان عنده علم المنايا و علم القضايا و فصل الكتاب، و رسوخ العلم و منزل القرآن. و كان رهط لا نعلمهم يتمون عشرة ناهم الله انهم مؤمنون، و انتم في رهط قريب من عدة، اولئك لعنوا على لسان رسول الله صلى الله عليه و آله، فاشهد لكم و اشهد عليكم انكم لعنوا الله على لسان نبيه كلكم. و انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله بعث اليك لتكتب له لبي خزيمة حين اصابهم خالد بن الوليد فانصرف اليه الرسول فقال: هو يأكل، فاعاد الرسول اليك ثلاث مرات، كل ذلك ينصرف الرسول اليه و يقول: هو يأكل، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: اللهم لا تشبع بطنه، فهي و الله في نهتمك و اكلك الى يوم القيامة. ثم قال: انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا، انك يا معاوية كنت تسوق بابيكي على جمل احمر يقوده اخوك هذا القاعد، و هذا يوم الاحزاب، فلعن رسول الله القائد و الراكب و السائق، فكان ابوك الراكب، و انت يا ارزق السائق، و اخوك هذا القاعد القائد. انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه و آله لعن اباسفيان في سبعة مواطن: اولهن: حين خرج من مكة الى المدينة و ابوسفيان جاء من الشام، فوقع فيه ابوسفيان فسبه و اوعده، و هم ان يبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه. و الثانية: يوم العير حيث طردها ابوسفيان ليحرزها من رسول الله. و الثالثة: يوم احد، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: الله مولانا و لامولى لكم، و قال ابوسفيان: لنا العزى و لا- عزي لكم، فلعنه الله و ملائكته و رسله و المؤمنون اجمعون. و الرابعة: يوم حنين يوم جاء ابوسفيان يجمع قريش و هوازن و جاء عينه بغطفان و اليهود، فردهم الله بغيظهم لم ينالوا خيرا، هذا قول الله عزوجل انزل في سورتين في كليهما، يسمى اباسفيان، و اصحابه كفارا، و انت يا معاوية يومئذ مشرك على رأى ابيك بمكة، و على يومئذ مع رسول الله صلى الله عليه و آله و على رأيه و دينه. و الخامسة: قول الله عزوجل: «و الهدى معكوفنا، ان يبلغ محله» [٤١]، و صدقت انت و ابوك و مشركو قريش رسول الله، فلعنه الله لعنه شملته و ذريته الى يوم القيامة. و السادسة: يوم الاحزاب يوم جاء ابوسفيان يجمع قريش، و جاء عينه بن حصين بن بدر بغطفان، فلعن رسول الله القادة و الاتباع و الساقة الى يوم القيامة، فقيل: يا رسول الله اما في الاتباع مؤمن؟ قال: لا تصيب اللعنة مؤمنا ممن الاتباع، اما القادة فليس فيهم مؤمن و لا مجيب و لا ناج. و السابعة: يوم الثنية، يوم شد على رسول الله صلى الله عليه و آله اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنى امية، و خمسة من سائر قريش، فلعن الله تبارك و تعالى و رسول الله من حل الثنية غير النبي صلى الله عليه و آله و سائقه و قائده. ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان اباسفيان دخل على عثمان

حين بويح في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا بن اخي هل علينا من عين؟ فقال: لا، فقال ابوسفيان: تداولوا الخلافة، يا فتيان بنى امية، فوالذى نفس ابى سفيان بيده، ما من جنه ولا نار؟ وانشدكم بالله اتعلمون ان اباسفيان اخذ بيد الحسين حين بويح عثمان، وقال: يا بن اخي اخرج معى الى بقيع الغرقد، فخرج حتى اذا توسط القبور اجتره، فصاح باعلى صوته: يا اهل القبور الذى كنتم تقاتلوننا عليه صار بايدنا وانتم رميم، فقال الحسين بن على عليه السلام: قبح الله شيبتك وقبح وجهك، ثم تتر يده وتركه، فلولا النعمان بن بشير اخذ بيده ورده الى المدينة لهلك. فهذا لك يا معاوية، فهل تستطيع ان ترد علينا شيئا من لعنتك يا معاوية، وان اباك اباسفيان، كان يهيم ان يسلم فبعث اليه بشعر معروف مروى فى قريش وغيرهم تنهاه عن الاسلام وتصدده. ومنها: ان عمر بن الخطاب ولاك الشام فختت به، وولاك عثمان فتربصت به ريب المنون، ثم اعظم من ذلك جرأتك على الله ورسوله انك قاتلت عليا عليه السلام، وقد عرفته وعرفت سوابقه، وفضله وعلمه، على امر هو اولى به منك ومن غيرك، عندالله وعند الناس، ولاذيته بل اوطأت الناس عشوة، وارتقت دماء خلق من خلق الله بخدعك وكيدك وتمويهك، فعل من لا يؤمن بالمعاد ولا يخشى العقاب. فلما بلغ الكتاب اجله صرت الى شر مثنوى وعلى الى خير منقلب، والله لك بالمرصاد فهذا لك يا معاوية خاصة، وما امسكت عنه من مساويك وعيوبك فقد كرهت به التطويل. واما انت يا عمرو بن عثمان، فلم تكن للجواب حقيقا بحمقك، ان تتبع هذه الامور، فانما مثلك مثل البعوضة اذ قالت للنخلة: استمسكى فانى اريد ان انزل عنك، فقالت لها النخلة: ما شعرت بوقوعك، فكيف يشق على نزولك، وانى والله ما شعرت انك تجسر ان تعادى لى فيشق على ذلك، وانى لمجيبك فى الذى قلت. ان سبك عليا عليه السلام اينقض فى حسبه، او يباعد من رسول الله، او يسوء بلاءه فى الاسلام، او بجور فى حكم، او رغبة فى الدنيا، فان قلت واحدة منها فقد كذبت. واما قولك: ان لكم فينا تسعة عشر دما يقتلى مشركى بنى امية بيدر، فان الله ورسوله قتلهم، ولعمري ليقتلن فى بنى هاشم تسعة عشر، وثلاثة بعد تسعة عشر، ثم يقتل من بنى امية تسعة عشر وتسعة عشر فى موطن واحد، سوى ما قتل من بنى امية لا يحصى عددهم الا الله. و ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اذا بلغ ولد الوزغ ثلاثين رجلا، اخذوا مال الله بينهم دولا، وعباده خولا، و كتابه دغلا، فاذا بلغوا ثلاثمائة وعشرا حقت اللعنة عليهم ولهم، فاذا بلغوا اربعمائة وخمسة وسبعين كان هلاكهم اسرع من لوك تمر، فاقبل الحكم ابن ابى العاص، وهم فى ذلك الذكر والكلام، فقال رسول الله: اخفظوا اصواتكم فان الوزع يسمع، وذلك حين راهم رسول الله صلى الله عليه وآله ومن يملك بعده منهم امر هذه الامه - يعنى فى المنام - فساء ذلك و شق عليه. فانزل الله عزوجل فى كتابه: «و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس والشجرة المعلونة فى القرآن» [٤٢] يعنى بنى امية وانزل ايضا: «ليلة القدر خير من الف شهر» [٤٣]، فاشهد لكم و اشهد عليكم ما سلطانكم بعد قتل على الا الف شهر التى اجلها الله عزوجل فى كتابه. و اما انت يا عمرو بن العاص، الشانى للعين الابتر، فانما انت كلب، اول امرك ان امك بغية، وانك ولدت على فراش مشترك، فتحاكمت فيك رجال قريش، منهم ابوسفيان بن الحرب والوليد بن المغيرة، و عثمان بن الحارث، والنضر بن الحارث بن كلدة، و العاص بن وائل، كلهم يزعم انك ابنه، فغلبهم عليك من بين قريش الامهم حسبا، و احبهم منصبا، و اعظمهم بغية. ثم قمت خطيبا و قلت: انا شانى محمد، و قال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لا ولد له، فلو قد مات انقطع ذكره، فانزل الله تبارك و تعالى: «ان شانك هو الابتر» [٤٤]. و كانت امك تمشى الى عبد قيس تطلب البغية، تأتيتهم فى دورهم و رحالهم و بطون اوديتهم، ثم كنت فى كل مشهد يشهده رسول الله من عدوه، اشدهم له عداوة و اشدهم له تكذيبا. ثم كنت فى اصحاب السفينة الذين اتوا النجاشى و المهجر الخارج الى الحبشة فى الاشاطة بدم جعفر بن ابى طالب و سائر المهاجرين الى النجاشى، فحاق المكر السىء بك، و جعل جدك الاسفل، و اطل امنيتك، و خيب سعيك، و اكدب احدوثتك، و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هى العليا. و اما قولك فى عثمان، فانت يا قليل الحياء و الدين، الهبت عليه نارا ثم هربت الى فلسطين تتربص به الدوائر، لما اتاك خبر قتله حبست نفسك على معاوية، فبعته دينك يا خبيث بدنيا غيرك، و لسنا نلومك على بغضنا، و لم نعاتبك على حبنا، و انت عدو لبنى هاشم، فى الجاهلية و الاسلام، و قد هجوت رسول الله صلى الله عليه وآله بسبعين بيتا من شعر، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللهم انى

لا احسن الشعر ولا ينبغي لى ان ا قوله فالعن عمرو بن العاص بكل بيت الف لعنة. ثم انت يا عمرو المؤثر دنياك على دينك، اهديت الى النجاشى الهدايا و رحلت اليه رحلتك الثانية، و لم تنهك الاولى عن الثانية، كل ذلك ترجع مغلوبا حسيرا، تريد بذلك هلاك جعفر و اصحابه، فلما اخطاك ما رجوت و املت، احلت على صاحبك عمارة بن الوليد. و اما انت يا وليد بن عقبه، فوالله ما الومك ان تبغض عليا، و قد جلدك فى الخمر ثمانين جلدة، و قتل اباك صبرا بيده يوم بدر، ام كيف تسبه و قد سماه الله مؤمنا فى عشرة آيات من القران و سماك فاسقا، و هو قول الله عزوجل: «افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون» [۴۵]، و قوله: «ان جاءكم فاسق ببناء فتيبوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين» [۴۶]. و ما انت و ذكر قريش، انما انت ابن عليج من اهل صفورية، اسمه: ذكوان، و اما زعمك انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحة و الزبير و عائشة ان يقولوا ذلك لعلى بن ابي طالب، فيكف تقوله انت. و لو سألت امك من ابوك اذ تركت ذكوان فالصقتك بعقبه من ابي معيط، اكتسبت بذلك عند نفسها سناء و رفعة، و مع ما اعد الله لك و لايبك و لامك من العار و الخزي فى الدنيا و الآخرة، و ما الله بظلام للعبيد. ثم انت يا وليد، والله اكبر فى الميلاد ممن تدعى له، فكيف تسب عليا و لو اشتغلت بنفسك لتثبت نسبك الى ابيك لا الى من تدعى له، و لقد قالت لك امك: يا بنى ابوك والله الام و اخبث من عقبه. و اما انت يا عتبة بن ابي سفيان، فوالله ما انت بحصيف فاجوبك، و لا عاقل فاعتبك، و ما عندك خير يرجى، و ما كنت و لو سببت عليا لاغير به عليك، لانك عندى لست بكفو لعبد على بن ابي طالب فارد عليك و اعاتبك، ولكن الله عزوجل لك و لايبك و امك و اخيك لبالمرصاد، فانت ذرية اباك، الذين ذكرهم الله فى القرآن، فقال: «عاملة ناصبة - تصلى نارا حامية - تسقى من عين انية - الى قوله - من جوع» [۴۷]. و اما وعيدك اياى ان تقتلنى، فهلا قتلت الذى وجدته على فراشك مع حليلتك، و قد غلبك على فرجها و شركك فى ولدها، حتى الصق بك ولدا ليس لك، و يلا لك، لو شغلت بنفسك بطلب تأرك منه لكنت جديرا و لذلك حريا، اذ تسومنى القتل و توعدننى به. و لا- الومك ان تسب عليا، و قد قتل اخاك مبارزة، و اشترك هو و حمزة بن عبدالمطلب فى قتل جدك، حتى اصلاهما الله على ايديهما نار جهنم، و اذاقهما العذاب الاليم، و نفى عمك بامر رسول الله صلى الله عليه و آله. و اما رجائى الخلافة، فلعمر الله ان رجوتها فان لى فيها لملتسا، و ما انت بنظير اخيك، و لا بخليفة ابيك، لان اخاك اكثر تمردا على الله و اشد طلبا لاهراقه دماء المسلمين، و طلب ما ليس له باهل يخادع الناس و يمكرهم، و يمكر الله و الله خير الماكرين. و اما قولك: ان عليا كان شر قريش لقريش، فوالله ما حقر مرحوما و لا قتل مظلوما. و اما انت يا مغيرة بن شعبه، فانك لله عدو، و لكتابه نابذ، و لنبيه مكذب، و انت الزانى و قد وجب عليك الرجم، و شهد عليك العدول البررة الاتقياء، فاخر رجمك، و دفع الحق بالباطيل و الصدق بالاغاليط، و ذلك لما اعد الله لك من العذاب الاليم و الخزي فى الحياة الدنيا، و لعذاب الآخرة اخزى. و انت الذى ضربت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله حتى ادميتها و القت ما فى بطنها، استدلالا منك لرسول الله صلى الله عليه و آله و مخالفة منك لامره، و انتهاكا لحرمته، و قد قال لها رسول الله صلى الله عليه و آله: يا فاطمة انت سيدة نساء اهل الجنة، و الله مصيرك الى النار و جاعل و بال ما نطقت به عليك. فباى الثلاثة سببت عليا، انقضا فى نسبه، ام بعدا من رسول الله، ام سوء بلاء فى الاسلام، ام جورا فى حكم، ام رغبة فى الدنيا، ان قلت بها فقد كذبت و كذبت الناس. اترعم ان عليا عليه السلام قتل عثمان مظلوما، فعلى و الله اتقى و اتقى من لائمته فى ذلك، و لعمرى لئن كان على قتل عثمان مظلوما، فوالله ما انت فى ذلك فى شىء، فما نصرته حيا و لا تعصبت له ميتا، و ما زالت الطائف دارك تتبع البغايا و تحيى امر الجاهلية، و تمتت الاسلام حتى كان ما كان فى امس. و اما اعتراضك فى بنى هاشم و بنى امية، فهو ادعاوك الى معاوية، و اما قولك فى شأن الامارة و قول اصحابك فى الملك الذى ملكتموه فقد ملك فرعون مصر اربعمائة سنة، و موسى و هارون نبيان مرسلان يلقيان ما يلقيان من الاذى، و هو ملك الله يعطيه البر و الفاجر، و قال الله: «و ان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الى حين» [۴۸]، «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا» [۴۹]. ثم قام الحسن عليه السلام فنفض ثيابه و هو يقول: «الخيئات للخبيثين و الخبيثون للخبيثات» [۵۰]، هم و الله يا معاوية انت و اصحابك هؤلاء و شيعتك، «و الطيبون للطيبات اولئك مبرون مما يقولون لهم مغفرة و رزق كريم» [۵۱]، هم على بن

ابى طالب علیه السلام و اصحابه و شیعتہ. ثم خرج و هو یقول لمعاویة: دق و بال ما کسبت یداک و ما جنت و ما قد اعد الله لک و لهم من الخزی فی الحیاة الدنیا و العذاب الالیم فی الآخرة. فقال: معاویة لاصحابه: و انتم فذوقوا و بال ما جنیتم، فقال الولید بن عقبه: والله ما ذقنا الا کما ذقت، و لا اجترأ علیک. فقال معاویة: ألم أقل لکم انکم لن تنتقصوا من الرجل، فهلا اطعمونی اول مرة فانتصرتم من الرجل اذ فضحکم، فوالله ما قام حتی اظلم علی البیت، و هممت ان اسطو به، فلیس فیکم خیر الیوم، و لا بعد الیوم. و سمع مروان بن الحکم بما لقی معاویة و اصحابه المذكورون من الحسن بن علی علیه السلام، فاتاهم فقال: افلا احضرتمونی ذلک، فوالله لاسبنه و لاسبن اباه و اهل البیت سبا تتغنی به الاماء و العبید، فأرسل معاویة الی الحسن بن علی علیه السلام، فلما جاء الرسول قال له الحسن علیه السلام. ما یرید هذا الطاغیة منی، و الله ان اعاد الکلام لاوقرن مسامعةً یرقی علیه عاره و شناره الی یوم القیامة. فاقبل الحسن علیه السلام، فقال مروان: والله لاسبنک و اباک و اهل بیتک سبا تتغنی به الاماء و العبید. فقال الحسن علیه السلام: اما انت یا مروان، فلست سببتک و لا- سببت اباک، ولكن الله عزوجل لعنک و لعن اباک و اهل بیتک و ذریعتک و ما خرج من صلب ابيک الی یوم القیامة علی لسان نبیه محمد، و الله یا مروان ما تنکر انت و لا احد ممن حضر هذه اللعنة من رسول الله صلی الله علیه و آله لک و لابیک من قبلك، و ما زادک الله یا مروان بما خوفک الا طغیاناً کبیراً [۵۲]، و انت یا مروان و ذریعتک الشجرة الملعونة فی القرآن، و ذلک عن رسول الله صلی الله علیه و آله، عن جبرئیل، عن الله عزوجل. فوثب معاویة فوضع یده علی فم الحسن علیه السلام و قال: یا ابا محمد ما کنت فحاشا، و لا- طیاشا، فنفض الحسن علیه السلام ثوبه و قام فخرج، ففرق القوم عن المجلس بغیظ و حزن، و سواد الوجوه فی الدنیا و الآخرة.

مناظره آن حضرت نزد معاویہ در فضیلت پدرش

نزد معاویہ، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عبثه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن ابی شعبه گرد آمده بودند، و همه یک هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود). عمرو بن عاص به معاویہ گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند، دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید و پذیرفته می گردد، و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او و پدرش را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا گوئیم، و از ارزش او و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد. معاویہ گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هر گاه او را دیدم دیدارش را ناپسند شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار می کنم. آن گاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد گفت: معاویہ تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟ فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد، و عذاب الهی از جایی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود. هنگامی که نزد معاویہ رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویہ گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار گیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد. امام فرمود: سبحان الله، خانه خانه تو و اجازه در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزا گوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر اراده تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدامیک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عده آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهایی برای آنان ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست. آنگاه همگی آنان سخن گفتند

و تمامی کلامشان ناسزا گوئی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود: سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سخنم را بشنوید و در آن بیندیشید، و ای معاویه به تو آغاز می‌کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شتمات نمودند بلکه تو مرا شتمات کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزا گوئی و عقیده زشت و تجاوز گری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در گذشته و حال وجود دارد. و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرأت ذکر این گفتارها را نداشتند. ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می‌کنم، و کمتر از آن چه باید بگویم را در مورد تو بیان می‌دارم. شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گزارده و تو هر دوی آنها را دیده‌ای، در حالی که تو در گمراهی بوده و لات و عزی را می‌پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالی که تو ای معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی. آنگاه فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید آنچه می‌گویم حق است، او شما را در حالی که با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را می‌پرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می‌دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت. تا اینکه خداوند به دست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود. آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالی که عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را به دست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالی که اصحابش را می‌ترساند و اصحابش او را می‌ترساندند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی‌کند، آنگاه باز نمی‌گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد. ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می‌کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می‌کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را به دست آورد، و تو آن روز در مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می‌رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می‌کرد با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می‌باشند؟ آنگاه به خدا سوگند می‌خورم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، و لکن زبانت می‌ترسد و از این رو به آن چه در قلب نیست سخن می‌گویدی. شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر او را در جنگ تبوک به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تاکنون در غزه ای تو را تنها نگذارده‌ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است. آنگاه فرمود: شما را بخدا سوگند،

آیا می دانید که پیامبر در حجه الوداع گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابهش ایمان آورید، و بگوئید: به آن چه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدانید، و هر که آنان را دوست می دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. آنگاه در حالی که روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را به دست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوند برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوض دور می کنی، همچنان که شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید. شما را بخدا سوگند، آیا می دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر چرا می گریی؟ فرمود: برای آن می گریم که می دانم در قلوب گروهی از امت کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالی که خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوند اینان خاندان و اهل بیت می باشند، خداوند دوستداران شان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیت در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود. و شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذت دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: «ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد- و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید»، و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می باشد. و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر باز نزد پیامبر باز می گشت و می گفت او غذا می خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می یابد. سپس فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که آنچه می گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر ابوسفیان را در هفت جالعت کرد: ۱ - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابوسفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند، و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند. ۲ - روزی که (کاروان مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابوسفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا به دست پیامبر نیفتد (و جنگ بدر صورت گرفت). ۳ - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولاى ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابوسفیان گفت: ما عزى داریم و شما عزى ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند. ۴ - روز حنین، روزی که ابوسفیان قریش و هوازن و عینه غطفان و یهود را مجتمع و بر ضد

پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با ناراحتی بازگرداند در حالی که خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابوسفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرک قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود. ۵ - سخن خدای بزرگ است: «و قربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسد» و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندان او را تا روز قیامت شامل می گردد. ۶ - روز احزاب، روزی که ابوسفیان و قریش و عینه بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانش مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانش لعنت شامل مؤمنان نمی گردد، اما در هر آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست. ۷ - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند. شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که ابوسفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابوسفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آنکه جان ابوسفیان به دست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد. و شما را بخدا سوگند، آیا میدانید ابوسفیان دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد (حکومت) با ما می جنگیدید امروز به دست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریم گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاک می گردید. این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنت ها را به ما بازگردانی، و پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را بازدارد. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالی که او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد. و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آن ها سکوت اختیار کردم بخاطر طولانی شدن بوده است. و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلا متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم. ناسزا گوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای. و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالی که خدا و رسولش آنان را کشتند، و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در یک مکان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنانکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند. و پیامبر فرمود: هنگامی که فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در

این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سختان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را به دست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد. و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: «و خوابی را که به تو نمایانندیم تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته دادیم» که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: «شب قدر بهتر از هزار ماه است»، شما را شاهد گرفته و خود گواهی می دهد که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد. و اما تو ای عمرو بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است. آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد استهزاء کننده تو نسلش منقطع است. و مادرت نزد قبیلہ عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان به دنبال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالی که از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی. آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید. و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او فروختی، آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی کنیم، و تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی، و پیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوند من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست. آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت زائل گردید به دوستت عماره بن ولید امرت را واگذاری. و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالی که تو را درباره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالی که خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن خداوند است که می فرماید: «آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی نیستند»، و سخن خداوند: «اگر فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید». و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست به نام ذکوان از اهل صفدریه هستی. و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی. و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبه بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آن چه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند. و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت

کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر من سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است. و اما تو ای عتبه بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن بوده و بنده علی بن ابیطالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، و لکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدران هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: «کار کننده و رنج برنده - آتش سوزان را می چشد - از چشمه جوشان نوشانده شوند - تا آن جا که می فرماید: از گرسنگی». و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالی که با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندی که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی. و تو را از این که علی را ناسزا می گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانیدی، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند، تا اینکه به دست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشانند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید. و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است. و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت. و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده، و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با باطل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد. و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالی که پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و وبال گفتارت را دامنگیرت می کند پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند. آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانیدی، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میرانیدی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد. و اما اعتراضت در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالی که موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند می فرماید: «و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد»، «و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم». آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالی که می گفت: «زنان بد برای مردان و مردان بد برای زنان بد هستند»، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، «و

مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند، برای آنان بخشش و روزی کریمانه می باشد»، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند. آنگاه امام خارج شد در حالی که به معاویه می گفت: بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و به دست آوردی، و آن چه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است. معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود. معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید، از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید، ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخاست تا آنکه خانه بر من تاریک گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز بعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد. مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود: این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌هایش از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند. هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند. امام فرمود: اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندان، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادتر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: «و شجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانیم اما تنها طغیانگری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود»، و تو ای مروان و فرزندان درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است. معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.

مناظرته فی تعریف نفسه و مساوی معاندیه

اشاره

روی ان الحسن بن علی علیه السلام وفد علی معاویه، فحضر مجلسه، و اذا عنده هولاء القوم، ففخر کل رجل منهم علی بنی هاشم، و وضعوا منهم، و ذکروا اشیاء ساءت الحسن بن علی علیه السلام و بلغت منه، فقال الحسن بن علی علیه السلام: انا شعبه من خیر الشعب، و ابائی اکرم العرب، لنا الفخر و النسب و السماحة عند الحسب، و نحن من خیر شجرة انبتت فروعا نامیه، و اثمارا زاکیه، و ابدانا قائمه، فیها اصل الاسلام، و علم النبوة، فعلونا حین شمع بنا الفخر، و استطلنا حین امتنع بنا العز، و نحن بحور زاخرة لا تنزف، و جبال شامخة لا تقهر. فتکلم مروان بن الحکم و المغیره بن شعبه و وضعوه و ابیه، فتکلم الحسن علیه السلام فقال: یا مروان اجبنا و خورا و ضعفا و عجزا، زعمت انی مدحت نفسی و انا ابن رسول الله، و شمخت بانفی و انا سید شباب اهل الجنة، و انما بیدخ و یتکبر و یلک من یرید رفع نفسه، و یتبجح من یرید الاستطالة، فاما نحن فاهل بیت الرحمة، و معدن الکرامه، و موضع الخیره، و کثر الايمان، و رمح الاسلام، و سیف الدین. الا تصمت ثکلتک امک قبل ان ارمیک بالهوائل، و اسمک بمیسم تستغنی به عن اسمک، فاما ایابک بالنهاب و الملوک افی الیوم الذی ولیت فیهِ مهزوما، و انحجرت مذعورا، فکانت غنیمتک هزیمتک، و غدرك بطلحه حین غدرت به فقتلته قبحا لک، ما اغلظ جلده و جهک. فنکس مروان رأسه و بقی المغیره مبهوتا، فالتفت الیه، الحسن علیه السلام فقال: اعور ثقیف

ما انت من قریش فافخرک، اجهلتی یا ویحک، انا ابن خیره الاماء، و سیده النساء، غذا نا رسول الله صلی الله علیه و آله بعلم الله تبارک و تعالی، فعلمنا تأویل القرآن و مشکلات الاحکام، لنا العزۃ العلیا و الفخر و السناء. و انت من قوم لم یثبت لهم فی الجاهلیة نسب، و لا لهم فی الاسلام نصیب عبد ابق ما له و الافتخار عن مصادمة اللیوث و مجاحشة الاقران، نحن السادة و نحن المذاوید القادة، نحمی الذمار، و نفی عن ساحتنا العار، و انا ابن نجیبات الابکار. ثم اشرت زعمت الی وصی خیر الانبیاء، و کان هو بعجزک ابصر، و بخورک اعلم، و کنت للرد علیک منه اهلا، لو غرک فی صدرک و بدو الغدر فی عینک، هیهات لم یکن لیتخذ المضلین عضدا. و زعمک انک لو کنت بصفین بزعاره قیس و حلم ثقیف، فبماذا ثکلتک امک، ابعجزک عند المقامات و فرارک عند المجاحشات؟ اما و الله لو التفت علیک من امیر المؤمنین الاشاجع، لعلمت انه لا- یمنعه منک الموانع، و لقامت علیک المرنات الهوالع. و اما زعاره قیس، فما انت و قیسا، انما انت عبد ابق فثقیف، فسمى ثقیفا فاحتل لنفسک من غیرها، فلست من رجالها، انت بمعالجه الشریک و موالج الزرائب اعرف منک بالحروف. فاما الحلم، فای الحلم عند العیید القیون، ثم تمنیت لقاء امیر المؤمنین، فذاک من قد عرفت: اسد باسل، و سم قاتل، لا تقاومه الا بالسه عند الطعن و المخالسه، فکیف ترومه الضبعان، و تناله الجعلان بمشیتها القهقری. و اما وصلتک فمکوره، و قرابتک مجهوله، و ما رحمک منه الا کبنات الماء من خشفان الطباء، بل انت ابعد منه نسبا. فوثب المغیره و السحن یقول لمعاویة: اعذرنا من بنی امیه ان تجاوزنا بعد مناطقہ القیون و مفاخره العیید. فقال معاویة: ارجع یا مغیره، هولاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصنادید و لا تفاخرهم المذاوید، ثم اقسام علی الحسن علیه السلام بالسکوت، فسکت.

مناظره آن حضرت در شناسایی خود و عیوب مخالفین

روایت شده که امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر یک از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود: من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشد، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست، و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای برجا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاها عمیقی هستیم که تهی از آن نگرزیده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم. در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود: ای مروان! آیا از ترس و خواری و ضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالی که پسر پیامبر خدایم، و مقام را بالا بردم در حالی که سرور جوانان اهل بهشت، وای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی که خود را بزرگ می نمایاند، و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم. مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آن که امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما باز گشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمتت فرارت بود و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده و او را به قتل رساندی [۵۳] زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است. مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود: ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم، وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست. و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از

افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم، از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می‌کنیم، و من پسر زنان پاک هستم. تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، و او به ناتوانیت داناتر و به ضعف آگاهتر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به او شایسته تر هستی، به خاطر آن که غیظی که در دل داری و فریبی که از چشمهایت پیداست، هیئات او گمراهان را یاور انتخاب نمی‌کرد [۵۴]. و گمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می‌پذیرد، سوگند به خدا اگر امیرالمومنین پرچم شجاعان را به تو می‌سپرد، می‌دید که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می‌کشیدی. و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علوم را آموختی، و از این رو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حیل خود را از قبیله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می‌باشد. خواستی با امیرالمؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسک (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید. و اما نسبت مجهول و نزدیکی ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است، بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دورتر است. مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می‌فرمود: ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان. معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد.

مناظرته فی فضلهم و ان الخلافة لا تصلح الا فیهم

اشاره

روی سلیم بن قیس قال: سمعت عبدالله بن جعفر ابی طالب قال: قال لی معاویة: ما اشد تعظیمک للحسن و الحسین، ما هما بخیر منک و لا ابوهما بخیر من ابیک، لولا ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله لقلت ما امک اسماء بنت عمیس بدونها، قال: فغضبت من مقالته و اخذنی ما لا املک - ثم ذکر قول عبدالله ابن جعفر و ابن عباس فی فضل الحسن و الحسین علیهما السلام، و ما همه سمعا عن النبی صلی الله علیه و آله فی فضلهم، الی ان قال: قال معاویة: ما تقول یا حسن علیه السلام قال: یا معاویة! قد سمعت ما قلت و قال ابن عباس، العجب منک یا معاویة و من قلۀ حیائک و من جرأتک علی الله حین قلت: قد قتل الله طاغیتکم و رد الامر الی معدنه، فانت یا معاویة معدن الخلافة دوننا؟! و یل لک یا معاویة و للثلاثة قبلک، الذین اجلسوک هذا المجلس و سنوا لک هذه السنۀ، لاقولن کلاما ما انت اهله، و لکنی اقول لتسمعه بنو ابی هؤلاء حولی. ان الناس قد اجتمعوا علی امور کثیرة، لیس بینهم اختلاف فیها و لا تنازع و لا فرقة: علی شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله و عبده، و الصلوات الخمس، و الزکاة المفروضة، و صوم شهر رمضان و حج البيت، ثم اشياء کثیرة من طاعة الله التي لا تحصی و لا یعدها الا الله. و اجتمعوا علی تحريم الزنا و السرقة و الکذب و القطیعة و الخیانة، و اشياء کثیرة من معاصی الله التي لا تحصی و لا یعدها الا الله. و اختلفوا فی سنن اقتتلو فیها، و صاروا فرقا یلعن بعضهم بعضا، و هی الولایة، و یرأ بعضهم من بعض، و یقتل بعضهم بعضا ایهم احق و اولی بها، الا فرقة تتبع کتاب الله و سنۀ نبیه صلی الله علیه و آله، فمن اخذ بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیہ اختلاف، و رد علم ما اختلفوا فیہ الی الله، سلم و نجا به من النار و دخل الجنة. و من وفقه الله و من علیه و احتج علیه بان نور قلبه بمعرفة و لاء الامر من ائمتهم و معدن العلم این هو، فهو عندالله سعید و

لله ولی، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: رحم الله امریء علم حقا فقال فغتم او سکت فسلم. نحن نقول اهل البيت: ان الائمة منا، و ان الخلافة لا تصلح الا فينا، و ان الله جعلنا اهلها في كتابه و سنة نبيه صلى الله عليه و آله، و ان العلم فينا و نحن اهلنا، و هو عندنا مجموع كله بحذافيره، و انه لا يحدث شيء الى يوم القيامة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام بيده. و زعم قوم انهم اولی بذلك منا، حتى انت يا ابن هند تدعى ذلك، و تزعم ان عمر ارسل الى ابي انی ارید ان اکتب القرآن فی مصحف فابعث الی بما کتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب و الله عنقی قبل ان یصل الیک، قال: و لم؟ قال: لان الله تعالی قال: «و الراسخون فی العلم» [۵۵] قال: ایای عنی و لم یعنک و لا اصحابک، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابی طالب یحسب ان احدا لیس عنده علم غیره، من کان یقرأ من القرآن شیئا فلیأتنی، فاذا جاء رجل فقراء شیئا معه فیہ اخر کتبه و الا لم یکتبه، ثم قالوا: قد ضاع منه قرآن کثیر، بل کذبوا و الله بل هو مجموع محفوظ عند اهلنا. ثم امر قضاته و ولاته: اجهدوا ارائکم و اقضوا بما ترون انه الحق، فلا یزال هو و بعض ولاته قد وقعوا فی عظیمه فیخرجهم منها ابی، لیحتج علیهم بها، فتجتمع القضاء عند خلیفتهم و قد حکموا فی شیء واحد بقضایا مختلفه فاجازها لهم، لان الله لم یؤته الحکمه و فصل الخطاب. و زعم کل صنف من مخالفینا من اهل هذه القبلة ان معدن الخلافة و العلم دوننا، فنستعین بالله علی من ظلمنا و جحدنا حقنا، و ركب رقابنا، و سن للناس علینا ما یحتج به مثلك و حسبنا الله و نعم الوکیل. انما الناس ثلاثه: مؤمن یعرف حقنا و یسلم لنا، و یأتم بنا، فذلك ناج محب لله ولی، و ناصب لنا العداوة یتبرأ منا و یلعننا، و یستحل دماننا، و یجحد حقنا، و یدین الله بالبرائة منا، فهذا کافر مشرک فاسق، و انما کفر و اشرک من حیث لا یعلم، کما سبوا الله عدوا بغير علم، كذلك یشرک بالله بغير علم. و رجل اخذ بما لا یختلف فیہ و رد علم ما اشکل علیه الی الله مع ولایتنا، و لا یأتم بنا، و لا یعادینا و لا یعرف حقنا، فنحن نرجو ان یغفر الله له و یدخله الجنة، فهذا مسلم ضعیف.

مناظره آن حضرت در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست

سلیم بن قیس گوید: از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر نبود می گفتم اسماء بنت عمیس کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید: از گفتارش بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آن که سخن عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس را در فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان شنیده بودند را نقل می کند، و تا آنجا که گوید: معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گویی؟ فرمود: ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه تعجب از تو و از کم حیائی تو و جرأت بر خداوند است، آنجا که گفتم: خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاویه) رسانید، ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟ وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشانند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند بشنوند: مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش و جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نمازهای پنجگانه و زکات واجب، و روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند. و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست، و شماره آنها را تنها خدا می داند. اما در مورد ستنهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی دیگر را لعنت می کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید، گروهی گروه دیگر را به قتل می رساند که کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کنند، هر که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد، سالم

مانده و از آتش نجات می یابد و داخل بهشت می گردد. و هر که خداوند او را موفق گردانده، و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان امرش از پیشوایانش روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادت‌مند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آن را بیان کرد پس سعادت‌مند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند. ما اهل بیت می گوئیم، امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل انبیا و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهره کسی، جز آن که آن به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار داد. و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمانی می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آن چه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: «آنانکه در علم راسخند» فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده، آن را نزد من بیاورد، هر گاه کسی آیه ای را می آورد و شاهدهی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهدهی نداشت آنرا نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است. آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید و عقایدتان را بیان دارید که حق چیست، او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند، در حالی که در یک امر مشترک احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود. و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که به ما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده، و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که به وسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را کافی بوده و بهترین سرپرست است. مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند، و دشمن ما که از ما بیزار است و ما را لعن می کند و ریختن خونهایمان را حلال می داند، و حق ما را انکار می کند، و خداوند را با براهت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جایی که گمان نمی کند، کافر و مشرک گردیده، همچنان که خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند. و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند، و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را بیامزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.

مناظرته مع عمرو بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد

اشاره

روی انه اجتمع معاویة مع بطانته، فجعل بعضهم يفخر علی بعض، فاراد معاویة ان یضحک علی ذقونهم، فقال لهم: اکثرتم الفخر، فلو حضرکم الحسن بن علی علیهما السلام، و عبدالله بن عباس لقصرا من اعتکم ما طال، فبعث الی الامام علیه السلام - الی ان ذکر قولهم، ثم قال علیه السلام: لیس من العجز ان یصمت الرجل عند ایراد الحجة، ولکن من الافک ان ینطق الرجل بالخنا، و یصور

الباطل بصورة الحق. یا عمرو افتخار بالكذب و جرأه علی الافک، ما زلت اعرف مثالبک الخیثه، ابدیها مره و امسک عنها اخری، فتأبی الا انها ما کما فی الضلاله، اذکر مصابیح الدجی و اعلام الهدی و فرسان الطراد، و حتوف الاقران، و ابناء الطعان، و ربیع الضیفان، و معدن النبوه، و مهبط العلم. و زعمتم انکم احمی لما وراء ظهورکم، و قد تبین ذلك یوم بدر، حین نکصت الابطال و تساورت الاقران و اقتحمت اللیوث، و اعترکت المنیة، و قامت رحاها علی قطبها، و افترت عن نابها، و طار شرار الحرب، فقتلنا رجالکم، و من النبی علی ذراریکم، فکنتم لعمری، فی ذلك الیوم غیر مانعین لما وراء ظهورکم من بنی عبدالمطلب. و اما انت یا مروان فما انت و الاکثار فی قریش، و انت طلیق و ابوک طرید، یتقلب من خزیه الی سواده، و لقد جیء بک الی امیرالمؤمنین، فلما رأیت الضرغام قد دمیت برائنه، و اشتکبت انیابه، کنت کما قال القائل: لیث اذا سمع اللویث زئیره بصبصن ثم قذفن بالابعار فلما من علیک بالعفو و ارخی خناقک بعد ما ضاق علیک، و غصصت بریقک، لم تقعد معنا مقعد اهل الشکر، و لکن کیف تساوینا و تجارینا، و نحن مما لا یدرکنا عار و لا- تلحقنا خزیه. و اما انت یا زیاد و قریشا، لا اعرف لک فیها ادیما صحیحا، و لا فرعا نابتا، و لا قدیما ثابتا، و لا منبتا کریمما، بل کانت امک بغیا تداولها رجال من قریش و فجار العرب، فلما ولدت لم تعرف لک العرب والدا فادعاک هذا - و اشار الی معاویة - بعد ممات ابيه. مالک افتخار، تکفیک سمیة و یکفینا رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام سید المؤمنین، الذی لم یرتد علی عقیبه، و عمی حمزه سید الشهداء، و جعفر الطیار، و انا و اخی سید اشباب اهل الجنة. ثم التفت الی ابن عباس فقال: یا ابن العم انما هی بغاث الطیر انقض علیها اجل.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان رازدارش نشسته بود، و به یکدیگر فخر می فروختند، معاویه خواست آنان را بخنداند، از این رو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود: اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانتکار است. ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبه کاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را بر شمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، درباره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران، دلاور و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان چنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم. و گمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیر مردان از پای درآمدند، و مرگ معرکه دار میدان شد، و بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانمان منت گذارد، و به جان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید. و اما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاد گفته و به آن افتخار کنی، تو رها شده ای و پدردت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی می گزائی و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را می نگرستی: شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند و سرگین اندازند. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام تو را بخشید و از خفقان مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد و به حال آمدی، اما به جای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگوئی ما پرداختی و جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است. و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو

نسب درست و شاخه برومند، و پیشینه استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند. در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوائی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت باز نگشت، و عموهایم یکی حمزه سیدالشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم. آنگاه امام رو به به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم، اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهایشان را در هم شکست.

مناظره مع عبدالله بن الزبیر

اشاره

روی انه غاب علیه السلام عن دمشق ایاما، ثم رجع اليها، فدخل علی معاویة، و كان فی مجلسه عبدالله بن الزبیر، فلما رأى معاویة الامام قام اليه فاستقبله، و بعد ما استقر به المجلس التفت اليه قائلاً: يا ابا محمد! انى اظنك تعبنا نصبا، فأنت المنزل فارح نفسك فيه. و خرج الامام علیه السلام من عنده والتفت معاویة الى عبدالله ابن الزبیر: لو افتخرت علی الحسن، فانك ابن حواری رسول الله صلى الله عليه و آله و ابن عمته، و لا ینبغی فی الاسلام نصیب وافر - الى ان ذکر قول ابن الزبیر فی مجلس عند الامام علیه السلام - ثم قال علیه السلام: اما و الله لولا ان بنی امیة تنسبني الى العجز عن المقال لكففت عنك تهاونا، ولكن سابين لك ذلك لتعلم انى لست بالعی ولا الكلیل اللسان، ایای تعیر و علی تفتخر، و لم یكن لجدك بیت فی الجاهلیة و لا مكرمة، فزوجته جدتی صفیة بنت عبدالمطلب، فبذخ علی جمیع العرب بها و شرف مكانها، فیکف تفاخر من هو من القلادة واسطتها، و من الاشراف سادتها، نحن اكرم اهل الارض زندا، لنا الشرف الثاقب و الكرم الغالب. ثم تزعم انى سلمت الامر، فكيف يكون ذلك، و یحكك كذلك، و انا ابن اشجع العرب، و قد ولدتنی فاطمة سیده نساء العالمین و خیرة الاماء، لم افعل ذلك و یحكك جبا و لا ضعفا، ولكنه بايعنی مثلک و هو یطلبنی بتره، و یداجینی المودة و لم اثق بنصرته، لانکم اهل بیت غدر، و كيف لا يكون كما اقول. و قد بايع ابوك امیر المؤمنین ثم نکث بیعته، و نکص علی عقیبه، و اختدع حشیة من حشایا رسول الله، لیضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنة و رأى بريق الاسنة قتل مضیعة لا ناصر له و اتی بك اسیرا، قد وطأتک الکماة باظلافها، و الخیل بسنابکها، و اعتلاك الاشر فغصصت بریقک، و اقعیت علی عقیبک کالکلب اذا احتوشته اللیوث. فنحن و یحكك نور البلاد و املاکها، و بنا تفخر الامة و الینا تلقی مقالید الازمة، اتصول و انت تخدع النساء، ثم تفتخر علی بنی الانبیاء، لم تزل الاقاول منا مقبوله، و علی ابیک مردوده. دخل الناس فی دین جدی طائعين و کارهین، ثم بايعوا امیر المؤمنین علیه السلام، فسار الى ابیک و طلحة حین نکثا البیعة و خدعا عرس رسول الله صلى الله عليه و آله، فقتل ابوک و طلحة و اتی بك اسیرا، فبصصت بذنبک و ناشدته الرحم ان لا یقتلک، فعفا عنک، فانت عتاقة ابی، و انا سید ابیک، فذق وبال امرک. و خجل ابن الزبیر، فتقدم الى الامام علیه السلام فقال: اعذر یا ابا محمد، فانما حملنی علی محاورتک هذا - و اشعار الى معاویة - فهلا اذ جهلت امسکت عنی، فانکم اهل بیت سجتکم الحلم و العفو. و التفت الامام علیه السلام الى معاویة، فقال له: انظر هل اکیع عن محاوره احد، و یحكك اتدری من ای شجرة انا، و الی من انتمی، انته قبل ان اسمک، بمیسم تتحدث به الرکبان فی الافاق و البلدان.

مناظره آن حضرت با عبدالله بن زبیر

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبدالله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می‌کنم خسته‌اید به منزل رفته و استراحت کنید. امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبدالله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می‌باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده است - تا آن جا که سخن عبدالله زبیر در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می‌کند - آنگاه امام فرمود: سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی‌شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می‌داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می‌کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می‌گیری و بر من فخر می‌فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معروفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رباط گردنبند است، بزرگان و گرامی ترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی بر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم. گمان می‌کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده‌ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می‌کردند، و من به آن‌ها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارند. و چرا چنین نباشد که پدرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به زودی پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یآوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران؛ و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه می‌چرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد. وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می‌کند و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون تو به ما حمله می‌کنی؟ تو هستی که زنان را فریب می‌دهی بر فرزندان پیامبران فخر می‌فروشی؟ سخنان ما را که مردم می‌پذیرفتند، تو و پدرت رد می‌کنید. مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند، و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند، و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن. عبدالله بن زبیر شرمگین شد، به حضور امام آمد و گفت: ای ابامحمد معذرت می‌خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است. و امام به معاویه نگریست، و فرمود: می‌بینی که از پاسخگوئی هیچکس باز نمی‌مانم، وای بر تو آیا می‌دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده‌ام، دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.

مناظرته مع مروان بن حکم

اشاره

دخل الامام عليه السلام علي معاوية، فلما راه عليه السلام قال اليه و احتفى به، فساء ذلك مروان و ذكر كلاما في تنقيصه، فقال عليه

السلام: ويحك يا مروان، لقد تقلدت مقاليد العار، في الحروب عند مشاهدتها، و المخاذلة عند مخالطتها، نحن هبتك الهوابل، لنا الحجج البوالغ، و لنا ان شكرتم عليكم النعم السوابغ، ندعوكم الى النجاة و تدعوننا الى النار، فشتان ما بين المنزلتين. تفخر بنبي امية، و تزعم انهم صبر في الحروب، اسد عند اللقاء، ثكلتك امك، اولئك البهاليل السادة و الحماة الذادة و الكرام القادة، بنو عبدالمطلب. اما والله لقد رأيتهم و جميع من في هذا البيت ما هالتهم الاهوال و لم يحدوا عن الابطال، كالليوث الضارية الباسلة الحنقة، فعندها وليت هاربا و اخذت اسيرا، فقلدت قومك العار، لانك في الحروب خوار. ايراق دمي، زعمت افلا ارقت دم من وثب على عثمان في الدار، فذبحه كما يذبح الجمل، و انت تنغو ثغاء النعجة، و تنادي بالويل و الثبور، كالامة اللكعاء، الا دفعت عنه بيد او ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصك و غشى بصرك، فاستغثت بي كما يستغيث العبد بربه، فانجيتك من القتل و منعتك منه، ثم تحث معاوية على قتلي، و لو رام ذلك معك لذبح كما ذبح ابن عفان، انت معه اقصر يدا، و اضيق باعا، و اجبن قلبا من ان تجسر على ذلك. ثم تزعم اني ابتليت بحكم معاوية، اما والله لهو اعرف بشأته، و اشكر لما و لينا هذا الامر، فمتى بدا له فلا يغضين جفنة على القذى معك، فوالله لاعقب اهل الشام بجيش يضيق عنه فضاؤها و يستأصل فرسانها، ثم لا ينفعك عند ذلك الهرب و الروغان، و لا يرد عنك الطلب تدريجك الكلام. فحن ممن لا يجهل، اباؤنا القدماء الاكابر، و فروعا السادة الاخيار، انطق ان كنت صادقا. و صاح معاوية بمروان: قد كنت نهيتك عن هذا الرجل، و انت تأبى الا انها كما فيما لا يعنيك، اربع على نفسك، فليس ابوك كايه و لا انت مثله، انت ابن الطريد الشريد، و هو ابن رسول الله صلى الله عليه و آله الكريم، ولكن رب باحث عن حتفه و حافر عن مديته.

مناظره آن حضرت با مروان بن حكم

امام بر معاويه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست و احترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود: وای بر تو ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، و اگر سپاسگزار باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید، و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است. تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبان و بزرگ مردانند. بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورنند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و ننگ افتادی. گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب نمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقایش درآویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویه را به قتل من بر می انگیزی، و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید. و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاویه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هر کس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید. و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی. معاویه به مروان فریاد زد

و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خود را می کنند.

مناظرته مع عمرو بن العاص

اشاره

لقى عمرو بن العاص الحسن عليه السلام فى الطواف فقال له: يا حسن زعمت ان الدين لا يقوم الا بك و بأبيك، فقد رأيت الله اقام معاوية فجعله راسيا بعد ميله و بينا بعد خفائه، افيرضى الله بقتل عثمان؟ او من الحق ان تطوف بالبيت كما يدور الجمل بالطحين عليك ثياب كغرقى البيض، و انت قاتل عثمان؟ والله انه لا لمل للشعث و اسهل للوعث ان يوردك معاوية حياض ابيك. فقال الحسن عليه السلام: ان لاهل النار علامات يعرفون بها، الحادا لاولياء الله و موالاة لاعداء الله، والله انك لتعلم ان عليا لم يرتب فى الدين، و لم يشك فى الله ساعة و لا طرفه عين قط، و والله لتنتهين يا ابن ام عمر و او لانفذن حصنيك بنوافذ اشد من الافضبة. فايالك والهجم على، فانى من قد عرفت، ليس بضعيف الغمزة و لا هش المشاشة، و لا مرىء المأكلة، و انى من قریش كواسطة القلادة، يعرف حسبى و لا ادعى لغير ابي، و انت من تعلم و يعلم الناس، تحاكت فيك رجال قریش، فغلب عليك جزارها، الامهم حسبا و اعظمهم لوما، فايالك عنى، فانك رجس و نحن اهل بيت الطهارة اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا. فافحم عمرو و انصرف كئيبا.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

روزی عمرو بن عاص امام حسن عليه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت برپا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟! آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی همچنان که شتر دور آسیاب می چرخد، و لباس زیبا در برداری در حالی که تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت به قتل رساند. امام فرمود: اهل آتش نشانه هایی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور کنم. بر حذر باش از هجوم و حمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شد و جز به پدرم منسوب نمی گردم، و تو کسی هستی که که خود می دانی و مردم نیز بدان آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند (به خاطر زنا کردن مادرش با چند نفر)، و بدترین آنان، یعنی کسی که نسبتش پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود پیروز شد، و تو فرزند او نامیده شدی، پس از من بر حذر باش چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه ای هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه مان گردانید. عمرو که این پاسخها را شنید قادر به پاسخگوئی نشد و ناراحت و خشمگین باز گشت.

مناظرته مع عمرو بن العاص

اشاره

روی انه لما دخل الامام عليه السلام على معاوية، راي ابن العاص ما في الامام من عظيم الهيئه و الوقار ساءه ذلك، و تميز من الغيظ و الحسد، فقال: قد جائكم الافة العبي الذي كان بين لحييه عقله، و كان عبدالله بن جعفر حاضرا فلذعه قوله فصاح به - الى ان قال: - و سمع الامام الحديث قال: يا معاوية! لا يزال عندك عبد راتعا في لحوم الناس، اما والله لو شئت ليكونن بيننا ما تتفاقم فيه الامور، و تخرج منه الصدور. ثم انشاء يقول: اأمر يا معاوي عبد سهم بشتمي و الملا منا شهود اذا اخذت مجالسها قريش فقد علمت قريش ما تريد انت تظن تشتمني سفاها لضغن ما يزول و ما يبید فهل لك من اب كابي تسامي به من قد تسامي او تكيد و لا جد كجدي يا ابن حرب رسول الله ان ذكر الجدود و لا ام كامى من قريش اذا حصل الحسب التليد فما مثلى تهكم يا ابن حرب و لا مثلى ينهنه الوعيد فمهلا لا تهج منا امورا يشيب لهولها الطفل الوليد

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد لبریز گردید، و گفت: نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد شما آمد، عبدالله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفته و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبدالله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می فرماید: ای معاویه! همواره نزد تو بندگان هستند که دندان به گوشت مردم فرو می برند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری می کنم که ناگواریهایی شدید برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید. سپس این اشعار را خواند: ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید. هنگامی که قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند. تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی با کینه ای که همیشه از ما به دل داری. آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی. ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستاده خداست اگر بخواهی جداها را به یاد آوری. مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود. ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست. خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.

مناظره مع عمرو بن العاص

اشاره

حضر علیه السلام فی مجلس معاویة قال: قد علمت قریش باسرها انی منها فی عز ارومتها، لم اطبع علی ضعف، و لم اعكس علی خسف، اعرف بشبهی و ادعی لابی. و ساء ذلك ابن العاص و ذکر كلاما فی تنقیصه، ثم قال علیه السلام: اما والله لو كنت تسمو بحسبك و تعمل برأیک، ما سلكت فج قصد، و لا حلت رابیه مجد، و ایم الله لو اطاعنی معاویة لجعلک بمنزلة العدو الكاشح، فانه طال ما طویت علی هذا کشحک، و اخفیته فی صدرک، و طمع بک الرجاء الی الغایة القصوی التي لا یورق لها غصنک، و لا یخضر لها مرعاک. اما والله لیوشکن یا ابن العاص ان تقع بین لحيی ضرغام من قریش، قوی ممتنع، فروس ذی لبد، یضغطک ضغط الرحی للحب، لا ینجیک منه الروغان اذا التقت حلقتا البطان.

مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود: قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگوارم و هرگز به ناتوانی نگراییده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگوار دارم. این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش

قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست. اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانايند، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خرد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند، فریبکاریت سودی نمی بخشد.

مناظره مع معاویه بن ابی سفیان

اشاره

روی ان معاویه فخر یوما فقال: انا ابن بطحاء و مکة، و انا ابن اغررها جودا، و اکرهما جدودا، انا ابن من ساد قریشا فضلا ناشئا و کهلا، فقال الحسن علیه السلام: اعلى تفتخر يا معاویه، انا ابن عروق الثرى، انا ابن مأوى التقى، انا ابن من جاء بالهدى، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالفضل السابق و الحسب الفائق، انا ابن من طاعته طاعة الله و معصيته معصية الله، فهل لك اب كابي تباهيني به، و قديم كقديمي تساميني به، قل نعم او لا: قال معاویه: بل اقول: لا، و هي لك تصديق، فقال الحسن علیه السلام: الحق ابلج ما يحيل سبيله و الحق يعرفه ذوو الالباب

مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود: ای معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که به وسیله فضیلت بسیار و جاه و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ و جدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه. معاویه گفت: بلکه می گویم نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود: حق درخشان است و تغییر پذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.

مناظره مع معاویه بن ابی سفیان

اشاره

روی ان معاویه قال للحسن بن علی علیه السلام: انا خیر منک یا حسن، قال علیه السلام: و کیف ذلک یا ابن هند؟ قال: لان الناس قد اجمعوا علی و لم یجمعوا علیک، قال علیه السلام: هیهات هیهات لشر ما علوت یا بن اکلہ الاکباد، المجتمعون علیک رجلا، بین مطیع و مکره، فالطائع لك عاص لله، و المکره معذور بكتاب الله. و حاش لله ان اقول: انا خیر منک فلا خیر فیک، ولكن الله برأني، من الرذائل، كما برأك من الفضائل.

مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: من از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود: هیئات هیئات، ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، و آنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است. و من هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنان که خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود.

مناظره مع ولید بن عقبه

اشاره

فقال له عليه السلام: لا الومك ان تسب عليا، و قد جلدك في الخمر ثمانين سوطا، و قتل اباك صبيرا بامر رسول الله في يوم بدر، و قوم سماه الله عزوجل في غير آية مؤمنا و سماك فاسقا، و قد قال الشاعر فيك و في علي عليه السلام: انزل الله في الكتاب علينا في علي و في الوليد قرانا فتبوا الوليد منزل كفر و علي تبوا الايمان ليس من كان مؤمنا يعبد الله كمن كان فاسقا خوانا سوف يدع الوليد بعد قليل و علي الى الجزاء عيانا فعلى يجزى هناك جنانا و هناك الوليد يجزى هوانا

مناظره آن حضرت با ولید بن عقبه

امام به او فرمود: تو را در ناسزا گوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را در جنگ بدر به دستور پیامبر به قتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است: خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است. ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است. کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد. بزودی ولید و علی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند. علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را به دست می آورد.

مناظره مع یزید بن معاویه

اشاره

جلس الحسن بن علی علیهما السلام، و یزید بن معاویه بن ابی سفیان یا کلان الرطب، فقال یزید: یا حسن انی قد كنت ابغضك. قال الحسن علیه السلام: اعلم یا یزید ان ابليس شارك اباك في جماعه، فاختلط الماء ان فاورثك ذلك عداوتی، لان الله تعالى يقول: «و شاركهم فی الاموال و الاولاد»، [۵۶] و شارك الشيطان حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلك كان يبغض جدی رسول الله صلی الله علیه و آله.

مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه

امام حسن علیه السلام و یزید بن معاویه نشسته و در حال خوردن خرما بودند، یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم. امام علیه السلام فرمود: ای یزید! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از این رو عداوت من در تو به وجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: «و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند»، و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از

این رو با جدم پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می کرد.

مناظره مع حبيب بن مسلمة الفهري

اشاره

قال عليه السلام لحبيب بن مسلمة الفهري: رب مسير لك في غير طاعة، قال اما مسيري الي ابيك فلا، قال عليه السلام: بلى، ولكنك اطعت معاوية على دنيا قليلة، فلئن كان قام بك في دنياك لقد قعد بك في اخرتك، فلو كنت اذا فعلت شرا قلت خيرا كنت كما قال الله عزوجل: «خلطوا عملا صالحا و آخر سيئا» [۵۷] ولكنك كما قال: «بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون» [۵۸].

مناظره آن حضرت با حبيب بن مسلمة فهري

امام عليه السلام به حبيب بن مسلمة فهري فرمود: چه بسیار حرکتهايي از تو که در غير مسير خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتكم به سوي پدريت اينگونه نبوده است، فرمود: آری، ولكن معاويه را در خصوص دنياي کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای دنيايت را انجام دهد در آخرت تو را رها می کند، اگر کار زشتي انجام می دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنان که خداوند می فرماید: «عمل صالح و کار ناصالح را با هم مخلوط نموده اند»، اما کار تو بر طبق این آیه است که می فرماید: «بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است».

کلامه للحسن البصري في التوحيد

اشاره

كتب الحسن البصري الى الحسن بن علي عليهما السلام: اما بعد فانتم اهل بيت النبوة و معدن الحكمة، و ان الله جعلكم الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يلجأ اليكم اللاجئ، و يعتصم بحبلكم العالي، من اقتدى بكم اهتدى و نجا و من تخلف عنكم هلك و غوى، و اني كتبت اليك عند الحيرة و اختلاف الامة في القدر، فتفضي الينا ما افضاه الله اليكم اهل البيت، فأنخذ به. فكتب اليه الحسن بن علي عليهما السلام: اما بعد، فانا اهل بيت كما ذكرت عند الله و عند اوليائه، فاما عندك و عند اصحابك فلو كنا كما ذكرت ما تقدمتمونا، و لا استبدلتم بنا غيرنا. و لعمرى لقد ضرب الله مثلكم في كتابه حيث يقول: «استبدلون الذي هو ادنى بالذي هو خير» [۵۹]، هذا لا وليائك فيما سألوا و لكم فيما استبدلتم. و لولا ما اريد من الاحتجاج عليك و على اصحابك ما كتبت اليك بشيء مما نحن عليه، و لئن وصل كتابي اليك لتجدن الحجة عليك و على اصحابك مؤكدة، حيث يقول الله عزوجل: «افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان يهدي فما لكم كيف تحكمون.» [۶۰]. فاتبع ما كتبت اليك في القدر، فانه من لم يؤمن بالقدر خيره و شره فقد كفر، و من حمل المعاصي على الله فقد فجر. ان الله عزوجل لا يطاع باكراه، و لا يعصى بغلبة، و لا يهمل العباد من الملكة، ولكنه المالك لما ملكهم، والقادر على ما اقدرهم، فان ائتمروا بالطاعة لن يكون عنها صادًا مشطًا، و ان ائتمروا بالمعصية فشاء ان يحول بينهم و بين ما ائتمروا به فعل، و ان لم يفعل فليس هو حملهم عليها، و لا كلفهم اياها جبرًا، بل تمكنه اياهم و اعذاره اليهم طرقهم و مكنهم. فجعل لهم السبيل الى اخذ ما امرهم به و ترك ما نهاهم عنه، و وضع التكليف عن اهل النقصان و الزمانة، و السلام.

کلام آن حضرت با حسن بصری در توحید

حسن بصری به امام عليه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید، و خداوند شما را کشتی های

حرکت کننده در موجهای سهمگین قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ریسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی کند هدایت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه می نویسم، آنچه خداوند به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آنرا برگزینیم. امام علیه السلام در جواب نوشت: اما بعد، ما همچنان که گفتمی در بین خدا و اولیانش اهل بیت هستیم، اما نزد تو و یارانت اگر ما همچنان که گفتمی، بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید. سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید: «آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید»، این برای یارانت می باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان. و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم و از آن چه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام به دست تو رسید می یابی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: «آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید». آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است. خداوند با اجبار نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلوگیری آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتنتشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است. پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آن چه از آن نهی کرده آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلی ناقصند یا بیماری دارند برداشته است.

گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه السلام

قوله فی فضل التقوی

اشاره

من یتق الله يجعل له مخرجا من الفتن، و یسده فی امره، و یهیی له رشده، و یفلجه بحجته، و یبيض وجهه، و یعطیه رغبتة، مع الذین انعم الله علیهم، من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین، و حسن اولئک رفیقا.

سخن آن حضرت در فضیلت تقوی

هر که تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه رهایی از فتنه ها را برای او گشوده، و در کارها او را تأیید می نماید، و راه هدایت را برای او آماده، ساخته، و حجت و دلیلش را غالب می گرداند، و چهره اش را نورانی، و آرزویش را بر می آورد، با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و اینان دوستان نیکوئی هستند.

قوله فی وصف التقوی

اشاره

التقوی باب کل توبه، و رأس کل حکمه، و شرف کل عمل.

سخن آن حضرت در توصیف تقوی

تقوی درگاه هر توبه، و آغاز هر حکمت، و شرافت هر عمل است.

قوله فی التوکل علی الله

اشاره

من اتکل علی حسن الاختیار من الله، لم یتمن انه فی غیر الحال التي اختارها الله له.

سخن آن حضرت در توکل بر خداوند

هر که بر نیکویی اختیار خداوند توکل نماید، هرگز آرزو نمی کند که در حالتی غیر از آنچه خداوند برای او اختیار کرده، قرار داشته باشد.

قوله فی وصف العقل

اشاره

رأس العقل معاشره الناس بالجميل، و بالعقل تدرک الداران جميعا، و من حرم من العقل حرمهما جميعا.

سخن آن حضرت در توصیف عقل

معاشرت نیکو با مردم ابتدای عقل و دور اندیشی است، و با عقل دنیا و آخرت به دست می آید، و هر که از عقل محروم گردید از این دو جهان بی بهره است.

قوله فی معنی المروءة

اشاره

المروءة حفظ الدین، و اعزاز النفس، و لین الکنف، و تعهد الصنیعة و اداء الحقوق.

سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حفظ دین، و گرمی داشتن خود، و مهربان بودن، و انجام درست امور، و اداء حقوق می باشد.

قوله فی معنی المروءة

اشاره

شح الرجل علی دینه، و اصلاحه ماله، و قیامه بالحقوق.

سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حرص انسان در دینش، و اصلاح کردن مالش، و اداء حقوقش می باشد.

قوله فی الصمت

اشاره

ستر العمی، و زین العرض، و فاعله فی راحة، و جلیسه امن.

سخن آن حضرت در مورد سکوت

(سکوت) پوششی برای مجهولات، و زینتی برای آبرو می باشد، و انسانی که سکوت می کند همواره در راحتی بوده و همشیش از او در آسایش است.

قوله فی الرضا بقضاء الله

اشاره

کیف یكون المؤمن مؤمنا و هو یسخط قسمه، و یحقر منزلته، و الحاکم علیه الله، و انا الضامن لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا، ان یدعو الله فیستجاب له.

سخن آن حضرت در خشنودی به قضای الهی

چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که به قسمت الهی ناخشنود می باشد، و ارزشش را پست می شمرد، با اینکه خداوند بر او حکم می راند، و من ضامن هستم هر که در قلبش جز خشنودی از قسمت الهی را نگذراند، دعاهایش را خداوند اجابت کند.

قوله فی الادب و الحیاء و المروءة

اشاره

لا ادب لمن لا عقل له، و لامروءة لمن لا همه له، و لا حیاء لمن لا دین له.

سخن آن حضرت در مورد ادب و حیاء و جوانمردی

هر که عقل ندارد ادب ندارد، و هر که همت ندارد جوانمردی ندارد، و هر که دین ندارد حیا ندارد.

قوله فی فضل العفاف و القناعة

اشاره

یابن ادم عفا عن محارم الله تکن عابدا، و ارض بما قسم الله سبحانه تکن غنیا، و احسن جوار من جاورک تکن مسلما.

سخن آن حضرت در مورد عفت و قناعت

ای پسر آدم، از محرمات الهی پرهیز کن، تا عابد گردی، و به آن چه خداوند داده است راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی.

قوله فی فضل قبول المعذرة

اشاره

لا تعاجل الذنب بالعقوبة، و اجعل بينهما للاعتذار طریقا.

سخن آن حضرت در فضیلت پذیرش معذرت

در عقوبت گناه عجله نکن، و بین این دو راهی را برای معذرت خواهی قرار ده.

قوله فی العفو

اشاره

اوسع ما یكون الکریم بالمغفرة، اذا ضاقت بالمدنّب المعذرة.

سخن آن حضرت در عفو و بخشش

آنگاه بخشش یک شخص بزرگوار از موارد دیگر بیشتر است، که معذرت خواهی برای گناهکار سخت و دشوار باشد.

قوله فی فضل الخلق الحسن

اشاره

ان احسن الحسن الخلق الحسن.

سخن آن حضرت در فضیلت اخلاق خوب

بهترین زیبایی، اخلاق نیکوست.

قوله فی الغنی و الفقر

اشاره

خیر الغنی القنوع، و شر الفقر الخسوع.

سخن آن حضرت در غنا و فقر

برترین بی نیازی، قناعت، و بدترین فقر، خضوع است.

قوله فی الحلم

اشاره

الحلم، کظم الغیظ و ملک النفس.

سخن آن حضرت در مورد حلم و بردباری

حلم و بردباری، فرو بردن خشم و تسلط بر نفس می باشد.

قوله فی السماح

اشاره

السماح، البذل فی السراء والضراء.

سخن آن حضرت در بخشش

بخشش، اعطاء در حالت گشایش و سختی است.

قوله فی ذم الکبر و الحرص و الحسد

اشاره

هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابلیس، و الحرص عدو النفس، و به اخرج ادم من الجنة، و الحسد رائد السوء و منه قتل قابیل هابیل.

سخن آن حضرت در مذمت تکبر و حرص و حسد

هلاکت مردم در سه امر است: تکبر و حرص و حسد، تکبر نابودی دین را در برداشته و به سبب آن ابلیس از درگاه رحمت الهی دور شد، و حرص دشمن انسان بوده و به سبب آن آدم از بهشت اخراج گردید، و حسد پیشوای بدی بوده و به سبب آن قابیل هابیل را کشت.

قوله فی وصف البخل

اشاره

البخل، ان یری الرجل ما انفقہ تلفاً، و ما امسکه شرفاً.

سخن آن حضرت در توصیف بخل

بخل آن است که انسان آن چه انفاق کرده است را تلف شده، و آنچه ذخیره ساخته را برای خود شرافت بداند.

قوله فی ذم الحسد

اشاره

ما رأیت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد.

سخن آن حضرت در مذمت حسد

جز شخص حسود، ظالمی را شبیه به مظلوم ندیدم.

قوله فی ذم الحرص و الطمع

اشاره

اجعل ما طلبت من الدنيا فلن تظفر به، بمنزله ما لم یخطر ببالک.

سخن آن حضرت در مذمت حرص و طمع

آنچه از امور دنیا که خواستار آن بوده و بدان دست نمی یابی را همانند چیزی قرار ده که به فکر خطور نکرده است.

گزیده ای از گفتار آن حضرت علیه السلام

قوله فی فضل التعلیم و التعلّم

اشاره

علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک، فتکون قد اتقنت علمک، و علمت ما لم تعلم.

سخن آن حضرت در فضیلت تعلیم و تعلّم

علمت را به مردم بیاموز، و از دانش دیگران بهره گیر، تا علمت را استحکام بخشی و آن چه نمی دانی را بیاموزی.

قوله لصغار قومه فی فضل تعلم العلم

اشاره

انکم صغار قوم، و یوشک ان تکنوا کبار قوم اخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطیع منکم ان یحفظه فلیکته ویضعه فی بیته.

سخن آن حضرت برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی

به درستی که شما کودکان این خاندان هستید، و به زودی بزرگان خاندان دیگری می گردید، دانش بیاموزید، هر کدام از شما که قادر به حفظ مطالب نیست آن ها را بنویسد و در خانه اش قرار دهد.

قوله فی فضل المشورۃ

اشاره

ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدہم.

سخن آن حضرت در فضیلت مشورت

هیچ گروهی مشورت نکرد، جز آن که به راه هدایت خود راهنمایی شدند.

قوله فی التفکر فیما یودع الصدر

اشاره

عجبت لمن یتفکر فی مأکولہ، کیف لا یتفکر فی معقولہ، فیجنب بطنہ ما یؤذیہ، و یودع صدرہ ما یردیہ.

سخن آن حضرت در مورد تفکر در منبع اخذ علم

تعجب می کنم از کسی که در مورد غذاهای خود می اندیشد، چگونه در علومی که فرا می گیرد، تفکر نمی نماید، تا شکم خود را از غذاهای آزار دهنده دور دارد، و سینه اش را از آن چه او را هلاک می گرداند باز دارد.

قوله فی فضل التفکر

اشاره

علیکم بالفکر، فانه حیاء قلب البصیر، و مفایتح ابواب الحکمۃ.

سخن آن حضرت در فضیلت تفکر

بر شما باد به فکر کردن، چرا که آن زندگی قلب انسان دانا، و کلیدهای درهای حکمت است.

قوله فی وصف اخ صالح کان له

اشاره

کان من اعظم الناس فی عینی، صغر الدنیا فی عینہ، کان خارجا من سلطان الجهالۃ، فلا یمد یدا الا علی ثقۃ لمنفعۃ، کان لا یشکی و لا یتسخط و لا یتبرم، کان اکثر دهره صامتا، فاذا قال بذ القائلین. کان ضعیفا مستضعفا، فاذا جاء الجد فهو اللیث عادیا، کان اذا جامع العلماء علی ان یستمع احرص منه علی ان یقول، کان اذا غلب علی الکلام لم یغلب علی السکوت. کان لا یقول ما لا یفعل، و یفعل

ما لا يقول، كان اذا عرض له امران لا يدري ايهما اقرب الى ربه، نظر اقبهما من هواه فخالفه، كان له يلوم احدا على ما قد يقع العذر في مثله.

سخن آن حضرت در توصیف برادر صالحی که داشت

او در دید من از ارزشمندترین مردم بود، دنیا در چشمش بی ارزش، و از فرمانروایی جهل و نادانی خارج شده بود، و دستش را به سوی چیزی جز با اعتماد به ارزشمندی آن دراز نمی کرد، از وقایع روزگار شکایت نکرده و خشمگین و ملول نمی گردید، اکثر ایام ساکت بود، و چون لب به سخن می گشود بر گویندگان غالب می گردید. انسانی ضعیف و ناتوان شمرده می شد، و چون زمان کوشش فرا می رسید، همانند شیر ژیان می گردید، آنگاه که در جمع دانشمندان قرار می گرفت حرص او در شنیدن از گفتن بیشتر بود، مغلوب کلام و سخن می گشت، اما مغلوب سکوت نمی گردید. و در مورد آنچه انجام نمی داد سخنی نمی گفت، در مقابل آنچه نمی گفت را انجام می داد، اگر دو امر بر او عرضه می شد که نمی دانست کدامیک مورد خشنودی خداست، آنچه بر هوای نفس خود نزدیک بود را یافته و ترک می کرد، کسی را بر امری که مورد اعتذار واقع می گردد ملامت نمی کرد.

قوله فی التزود لیوم القیامة

اشاره

یا بن ادم! انک لم تزل فی هدم عمرک منذ سقطت من بطن امک، فخذ مما فی یدیک لما بین یدیک، فان المؤمن یتزود و الکافر یتمتع.

سخن آن حضرت در توشه گرفتن برای روز قیامت

ای پسر آدم تو از زمانی که از مادر زاده شدی همواره در حال نابودی عمرت می باشی، از آنچه در دست داری برای آینده ات توشه گیر، مؤمن توشه گرفته، و کافر بهره مند می گردد.

قوله فی بعض المواعظ

اشاره

ما فتح الله عزوجل علی احد باب مسألة، فخرن عنه باب الاجابة، و لا فتح الرجل باب عمل فخرن عنه باب القبول، و لا فتح لعبد باب شکر فخرن عنه باب المزید.

سخن آن حضرت در بعضی از مواعظ

خداوند در گاه سؤال و خواهش را بر کسی نگشود تا در گاه اجابت بسته شود، و بنده در گاه عمل را نگشود تا در گاه قبول از او بسته شود، و در گاه شکر بر بنده گشوده نشد تا در گاه افزایش نعمت بر او بسته شود.

قوله فی افضل البصائر و الاسماع و القلوب

اشاره

ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر مذهبہ، و اسمع الاسماع ما وعی التذکیر و انتفع بہ، و اسلم القلوب ما طهر من الشبهات.

سخن آن حضرت در برترین دیدگان و گوش و قلب

تیزترین دیدگان آنست که در خیر و نیکی باز شود، و شنواترین گوشها آنست که پند را بشنود و از آن بهره جوید، و سالم ترین قلبها آنست که از موارد شبهه پاک باشد.

قوله فی کیفیت مصاحبة الناس

اشاره

صاحب الناس مثل ما تحب ان یصاحبوک به.

سخن آن حضرت در کیفیت مصاحبت با مردم

با مردم آنگونه مصاحبت و همنشینی کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.

قوله فی وصف الاخاء

اشاره

الاخاء، الوفاء فی الشدة و الرخاء.

سخن آن حضرت در توصیف برادری

برادری، وفاداری، در سختی و راحتی است.

قوله فی اہمیة الفرائض

اشاره

اذا اضرت النوافل بالفریضة فارفضوها.

سخن آن حضرت در اہمیت واجبات

آنگاه که نوافل به واجبات ضرر می زنند آنها را ترک کنید.

قوله لمن وقف بین یدی اللہ

اشاره

حق علی کل من وقف بین یدی رب العرش ان یصفر لونه و ترتعد مفاصله.

سخن آن حضرت برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستد

بر کسی که در پیشگاه خداوند می ایستد سزاوار است که چهره اش زرد گردد و اندامش بلرزد.

قوله فی فضل نعم الله تعالی

اشاره

تجهل النعم ما اقامت، فاذا ولت عرفت.

سخن آن حضرت در فضیلت نعمتهای الهی

نعمتهای الهی تا هنگامی که وجود دارند شناخته نمی شوند، و آنگاه که روی گردانند شناخته می شوند.

قوله فی الاجمال فی طلب الرزق

اشاره

لا تجاهد الطلب جهاد الغالب، ولا تتکل علی القدر اتکال المستسلم، فان ابتغاء الفضل من السنه، و الاجمال فی الطلب من العفه، و لیست العفه بدافعه رزقا، و لا الحرص بجالب فضلا، فان الرزق مقسوم، و استعمال الحرص استعمال الماء ثم.

سخن آن حضرت در مورد اجمال در طلب روزی

در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاشگر کوشش نکن، و بر قضا و قدر الهی همانند افراد ناتوان متکی نباش، بدنبال روزی رفتن از سنتهای الهی، و اجمال در طلب آن از عفت است، عفت هرگز مانع از روزی نشده، و حرص و طمع جلب کننده روزی نیست، روزی تقسیم شده و حریص بودن موجب گناه است.

قوله فی الفرصه

اشاره

الفرصه، سریعة الفوت، بطیئة العود.

سخن آن حضرت در مورد ارزش فرصت

فرصت زود از دست می رود، و کند باز می گردد.

قوله فی ذم المزاح

اشاره

المزاح يأكل الهيئه، و قد أكثر من الهيئه الصامت.

سخن آن حضرت در مذمت خنده

خنده هیبت انسان را برده، کسی که سکوت می کند از همه با هیبت تر است.

قوله فی القریب و البعید**اشاره**

القرب من قربته الموده، و ان بعد نسبه، و البعید من باعدته الموده، و ان قرب نسبه.

سخن آن حضرت در نزدیک و دور انسان

شخصی نزدیک کسی است که دوستی او را نزدیک گرداند، و اگر چه خویشاوندیش دور باشد، و شخص غریب کسی است که دوستی او را دور ساخته باشد و اگر چه خویشاوندیش نزدیک باشد.

قوله فی الخیر الذی لا شر فیہ**اشاره**

الخیر الذی لا شر فیہ: الشکر مع النعمه، و الصبر علی النازله.

سخن آن حضرت در مورد خیری که شر در آن نیست

خیری که شر در آن نیست، شکر همراه با نعمت و صبر بر ناراحتی هاست.

قوله فی شکر النعمه و کفرانه**اشاره**

النعمه محنه، فان شکرک کانت نعمه، فان کفرت صارت نقمه.

سخن آن حضرت در شکر گزاری نعمتهای الهی و کفران آن ها

نعمتهای الهی وسیله امتحانند، اگر آنها را شکرگزاری، نعمتند، و هنگامی که کفران کردی، نقت می گردند.

اشعاری در مدح آن حضرت علیه السلام**تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای**

صبا ز لطف چو عنقا برو بقله قاف که آشیانه قدس است و شرفه اشراف چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی که کوی عین حیاتست و منع الطاف بطوف کعبه روحانیان به بند احرام که مستجار نفوس است و للعقول مطاف بطرف قبله اهل قبول کن اقبال بگیر کام ز تقبیل خاک آن اطراف بزن به قائمه عرش معدلت دستی بگو که ای ز تو بر پا قواعد انصاف به درد خویش چرا درد من

دوا نکنی به محفلی که بنوشند عارفان می صاف به جام ما همه خون ریختند جای مدام نصیب ما همه جور و جفا شد از اجلاف منم گرفته بکف نقد جان، توئی نقاد منم اسیر صروف زمان، توئی صراف شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی من و بضاعت مزجا و این کلافه لاف رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات مه جبین تو نور معالی اوصاف تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی تو فالق عدمی، آن وجود غیب شکاف تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای تو باء و نقطه بائی و ربط نونی و کاف اساس ملک سعادت بذات تو منسوب وجود غیب و شهادت به حضرت تو مضاف طفیل بود تو فیض وجود نامحدود جهانیان همه برخوان نعمت اضیاف برند فیض تو لاهوتیان بحد کمال خوردند رزق تو ناسوتیان بقدر کفاف علوم مصطفوی را لسان تو تبیان معارف علوی را بیان تو کشاف لب شکر شکنت روح بخش گاه سخن حسام سرفکنت دل شکاف گاه مصاف محیط بحر مکارم ز شعبه هاشم مدار و فخر اکارم ز آل عبد مناف ابو محمد امام دوم باستحقاق یگانه وارث جد و پدر باستخلاف تو را قلمرو حلم و رضا بزیر قلم به لوح نفس تو نقش صیانت است و عفاف سپهر مهر دو فرمانبرند در شب و روز یکی غلام مرصع نشان، یکی زرباف ز کهکشان سپهر و خط شعاعی مهر سپهر غاشیه کش، مهر خاوری سیاف غبار خاک درت نوربخش مردم چشم نسیم رهگذرت رشک مشکک ناهه ناف در تو قبله حاجات و کعبه محتاج ملاذ عالمیان در جوانب و اکناف یکی بطی مراحل برای استظهار یکی به عرض مشاکل برای استکشاف به سوی روی تو چشم امید دشمن و دوست بگرد کوی تو اهل وفاق و اهل خلاف بر آستان ملک پاسبانت از دل و جان ملوک را سر ذلت بدون استنکاف نه نعت شأن رفیع تو کار هر منطق نه وصف قدر منبع تو حد هر و صاف شهود ذات نباشد نصیب هر عارف نه آفتاب حقیقت مجال هر خشاف نه در شریعت عقلست بی ادب معذور نه در طریقت عشقست از مدیحه معاف کمپانی

ای رمضان از تو شرف یافته

ای علوی ذات و خدائی صفات صدر نشین همه کائنات سید و سالار شباب بهشت دست قضا و قلم سرنوشت زاده طوبی و بهشت برین نور خدا در ظلمات زمین نور دل و دیده ختمی ماب سایه یی از پرتو تو آفتاب علت غائی همه ممکنات عمر ابد داد به آب حیات پاکترین گوهر نسل بشر جن و ملک بر قدمش سوده سر صاحب عنوان بشیر و نذیر بر فلک وحی سراج منیر آینه پاک که نور خدا تابد از این آینه بر ماسوی باب تو سر سلسله اولیاست چشم پر از نور خدا مرتضی است مادر تو دخت پیمبر بود آیه ای از سوره کوثر بود پرده نشین حرم کبریا فاطمه آن زهره زهرای ما عاشق کل حضرت سلطان عشق خون خدا شاه شهیدان عشق با تو ز یک گوهر و یک مادر است ظل خدائی تو اش بر سر است آیه تطهیر به شأن شماسست حکم شما امر اولوالامر ماست سینه سینای شما طور وحی نور شما شاخه ای از نور وحی در رمضان ماه نشاط و سرور ماه دعا، ماه خدا، ماه نور نورفشان شد ز دو سو آسمان در دو افق تافت دو خورشید جان وحی خدا از افق ایزدی نور حسن از افق احمدی مشگک و گلاب بهم آمیختند در قدح اهل ولا ریختند ای رمضان از تو شرف یافته نور تو بر جبهه او تافته نیمه ماه رمضان عزیز گیسوی مشگین تو شد مشگک ریز نور خدا تافت از آن روی ماه خاصه از آن چشم درشت سیاه سرخی گل عکس گل روی توست ظلمت شب سایه گیسوی توست روز که خورشید درخشان صبح سرزند از چاک گریبان صبح سرخی آن نور و پگاه سپید روی افق نقش تو آید پدید ای رخ تو در رمضان بدر ما هر سر موی تو شب قدر ما دیده که بی نور تو شد کور به سر که نه در پای تو، در گور به بعد علی شاخص عترت توئی وارث میراث نبوت توئی مصلحت ملت اسلام و دین کرد تو را گوشه عزلت نشین هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست آنکه ز شاهی بکشد، دست کیست صبر هم از صبر تو بی تاب شد کوزه شد و زهر شد و آب شد بعد شهادت نکشید از تو دست تیر شد و بر تن پاکت نشست سبزه بر آمد ز گلستان دین تا رخ سبز شد از زهر کین ریشه دین گشت همایون درخت تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت ملت اسلام که پاینده باد مشعل توحید که تابنده باد هر دو رهین خدمات تواند شکر گزارنده ذات تواند تا ابد ای خسرو والا مقام بر تو و بر دین محمد (ص) سلام کلک «ریاضی» که گهر ریز شد زان نظر مرحمت آمیز شد ریاضی یزدی

مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است

رمضان آمد و دارم خبری بهتر از این مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر از این گر چه باشد سپر آتش دوزخ صومش لیک با اینهمه دارد سپری بهتر از این شب قدر رمضان اگر چه بسی پر قدر است دارد این ماه ولیکن سحری بهتر از این چون که در نیمه این مه پسری زاد بتول کس نزاده ست و نزاید پسری بهتر از این رمضان، ای که دهی مژده میلاد حسن به خدا نیست به عالم خبری بهتر از این مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است نیست در رشته خلقت گهری بهتر از این رست پیغمبر از آن تهمت ابر بودن نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر از این گفت خالق «فتبارک» به خود از خلقت او کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از این بگذر آهسته تر ای ماه حسن، ای رمضان عمر ما را نبود چون گذری بهتر از این اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود امتی را نبود راهبری بهتر از این زنده شد باز از این صلح موقت اسلام نیست در حسن سیاست هنری بهتر از این گر چه مشمول عنایات تو بوده ست «حسان» یا حسن کن به محبان نظری بهتر از این لطف کن اذن زیارت که خدا می داند بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این «حبیب چایچیان (حسان)»

نام نیکویش، حسن، خلش حسن، خویش حسن

ماه ما در نیمه ماه خدا پیدا شده بنگرش ماه خدا روشن ز ماه ما شده گشته در این ماه یک ماه مبارک تابناک زین سبب ماه مبارک ماه بی همتا شده آفتاب و ماه از نور جمالش مستتیر قامت چرخ از قیام قامت او تا شده روح و ریحان محمد سرو بستان علی زینت آغوش ناز زهره زهرا شده سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت کز ازل فرمان فرمانداری اش امضاء شده خسرو شیرین زبان و شهد لب شکر سخن نوبر و نوشین روان و نوگل و زیبا شده نام نیکویش حسن، خلش حسن، خویش حسن حسن سر تا سر، ز پا تا سر، ز سر تا پا شده آن چه خوبان جهان دارند از حسن و جمال جمله در وجه حسن بر وجه احسن جا شده شه شه شهزاد گشته، ره شده رهبر شده سردار گشته، مه شده، مولی شده مجمع اسماء حسنی را که «فادعوه بها» ست مظهر نص «له الاسماء والحسنی» شده لمعه ای از پرتو روی نکویش «والضحی» تار مویش لام «و اللیل اذا یغشی» شده از نگاه چشم مستش حور حیران در قصور قهرمان «یعمل الجهر و ما یخفی» شده بر دم عیسی دمیده تا مسیحا دم شده دست موسی را گرفته تا ید بیضا شده همچو جدش مصطفی پیشانی نورانی اش نقش نور «سبح اسم ربك الاعلی» شده همچو بابش مرتضی چون ماه در شبهای تار نور بخش بی چراغان شب یلدا شده خوان جودش «ربنا انزل علینا مائده» نان بی من و اذایش «من والسلوی» شده طاق ابروی خمش، بر آن خم ابر و قسم در ره معراج ما چون «مسجد الاقصی» شده نسل پاک احمد و حیدر حسین است و حسن این دو دریا بار دیگر باز یک دریا شده جای پیغمبر حسن، جای علی باشد حسین زین دو نور انوار نیکان جهان انشا شده هر که در حُسن حُسن خداوندی ندید روز دید از دیدن دادار نابینا شده «فکرت خراسانی»

پاورقی

[۱] وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص ۲۵ (چاپ اول). [۲] وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص ۲۵ (چاپ اول). [۳] در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن خطاب گفت. [۴] عبیدالله بن عمر در زمان پیامبر به دنیا آمد ولی از آن حضرت حدیثی نقل نموده، و فقط به پدرش عمر فخر می کرد، او در جنگ صفین به معاویه ملحق شد، روزی با جامه خز و آرایش کرده بیرون آمد و گفت: فردا که علی با ما روبرو شود خواهد فهمید که چه بر سرش می آید، امام فرمود: رهایش کنید، خونس خون پشه است، او در صفین

کشته شد. [۵] در استیعاب آمده که امام حسن علیه السلام با پدرش از خانه بیرون رفت و از او جدا نشد. [۶] ارشاد مفید: ۱۷. [۷] تاریخ الامم و الملوک ۶: ۱۳۲. [۸] گرچه تاریخ جز همین یک مورد برای ابوهریره اقدام شایسته ای را به یاد ندارد، چرا که او به جعل احادیث در بین خاص و عام مشهور است. [۹] یا غوثی (خ ل). [۱۰] اشاره الی قعود اهل الکوفه. [۱۱] اهل المشایع: المراد به شیعتهم علیهم السلام. [۱۲] رجما (خ ل). [۱۳] اعدائی (خ ل). [۱۴] انا فتحنا لک فتحا مینا - لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتیم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما و ینصرک الله نصرا عزیزا - هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم والله جنود السماوات و الارض و کان الله علیما حکیما - لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و یکفر عنهم سیئاتهم و کان ذلک عند فوزا عظیما - و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم و سأت مصیرا - و لله جنود السماوات و الارض و کان الله عزیزا حکیما - الفتح ۱ - ۷. [۱۵] به درستی که گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو کامل کرده و تو را به راه راست هدایت نماید. و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا بر یقین، و ایمانشان بیفزاید، و ایمانشان را کامل گرداند و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است، برای آنکه خدا می‌خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت هائی که زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند، و گناهانشان را ببخشد، در حقیقت این پیروزی بزرگی است و نیز خداوند خواست، تا همه منافقان و مشرکان و آنانکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند، و خداوند بر آنان خشم نمود، و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را بر ایشان آماده ساخت که بد جایگاهی است و لشکریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است سوره فتح ۱ - ۷. [۱۶] القلم: ۵۲ - ۵۳. [۱۷] جبهه الانصار، و سنام العرب (خ ل). [۱۸] و هی من النساء (خ ل). [۱۹] النساء: ۳۴. [۲۰] یوسف: ۳۸. [۲۱] الشوری: ۲۲. [۲۲] الاحزاب: ۳۳. [۲۳] النساء: ۵۸. [۲۴] النساء: ۸۳. [۲۵] الانفال: ۴۸. [۲۶] الانفال: ۴۶. [۲۷] الانبیاء: ۱۱۱. [۲۸] هود: ۱۷. [۲۹] الواقعة: ۱۰-۱۱. [۳۰] الحديد: ۱۰. [۳۱] الحشر: ۱۰. [۳۲] التوبه: ۱۰۰. [۳۳] التوبه: ۱۹. [۳۴] آل عمران: ۶۱. [۳۵] الاحزاب: ۳۳. [۳۶] النساء: ۱۸. [۳۷] الانبیاء: ۱۱۱. [۳۸] الشعراء: ۲۰۵. [۳۹] الشعراء: ۲۰۷. [۴۰] آل عمران: ۱۴۴. [۴۱] فتح: ۲۵. [۴۲] الاسراء: آیه ۶۰. [۴۳] القدر: ۳. [۴۴] الکوثر: ۳. [۴۵] السجده: ۱۸. [۴۶] الحجرات: ۶. [۴۷] الغاشیه: ۲ - ۶. [۴۸] الانبیاء: ۱۱۱. [۴۹] الاسراء: ۱۶. [۵۰] النور: ۲۶. [۵۱] النور: ۲۶. [۵۲] الاسراء: ۶۰. [۵۳] ابن اثیر در اسد الغابه گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می‌بستند پاهایش ورم می‌کرد و اگر باز می‌گذارند خون جاری می‌شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و رو به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم. [۵۴] بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می‌خواهی کارهایت سامان یابد طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آن که خلافت سامان یافت با آنان هرگونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: «من از گمراهان یاور انتخاب نمی‌کنم»، استیعاب ج ۳ ص ۳۷۱ (حاشیه اصابه). [۵۵] آل عمران: ۷. [۵۶] الاسراء: آیه ۶۴. [۵۷] التوبه: ۱۰۲. [۵۸] المطففین: ۱۴. [۵۹] البقره: ۶۱. [۶۰] یونس: ۳۵.